



انتشارات
مجمع دینی و تحقیقاتی علمی
آشنایی معارف اسلامی

مجموعہ
گلزار

فی مامان
پتہ

جلد اول

مجموعہ
ریاض نامہ

۳

۵

۴۰

اسکی شد



رسول اللہ
ﷺ
علی دہلوی
ان اکرہ مکرمین علیہ السلام

مجموعہ
گلزار بی پایان

انجمن خدمات اسلام تقسیم میدارد

مؤسسہ انتشار : انجمن خدمات اسلام (مجمع تحقیقاتی و علمی مذہبی)
 مدیر مسئول : عزیز اللہ جعفریان
 خطاطان : اختر سروی . منصور سروی . جعفری اسمین خط . سہیل
 دستیار : محمد ذوالفقار رجائی
 چاپ : دریای چاپ
 تاریخ انتشار جلد اول و دوم : ذیقعدہ ۱۳۹۸

نویسندگان

استاد ناصر کارم شیرازی . استاد عمادزادہ اصفہانی . دکتر حشمت اللہ مقصودی
 دکتر احمد ہشتی . حسین انصاریان . محمد نادوی رستا . جواد نجفی
 محمد نظام پور . عزیز اللہ جعفریان .
 انتشار : علی اکبر پیروی . حبیب علیچیان (حسان) . ژولیدہ نیابوری
 فرزندانہ ستونی (دری) . محمد نیکو بہشت .

حق چاپ محفوظ

نشانی : ہیرداماد ، (بوارہ پستلوی) ، پلاک ۱۴۹ مسجد الغدیر تفتن ۲۶۹۹۷۷

بہار جلد اول و دوم « ۱۰۰۰ » ریال

تقدیم بہ بیگاہ ہمایونی

اَحْسَرین شعلِ فروزانِ خاندانِ نبوت . سازندہ اجتماعِ پرار
مہر و محبت . احسَر کنندہ قانونِ مساوات و مساوات
بہم زندہ قانونِ تبعیضِ شادی . جلوہ دہندہ دیدِ گاہِ سرخ و محرومین
بنیان گزارِ حکومتِ حق و عدالت . ایجاد کنندہ وحدتِ واقعی .
مصلحِ کبیر . حُجّۃُ بالغہ یزدانِ مَنجیِ عالمِ شہریت . ولیِ اللہ ^{عظّم} السلام
امامِ عصرِ الزّمانِ بَیِّنِ اللہ تعالیٰ فرجہ الشّریف

فصل	صفحات	عنوان	نگارش
۱	۳ تا ۹	مقدمه	غریب‌الله جعفریان
۲	۱۰ - ۱۳	پیش‌از‌نوشته‌های دیگر	جواد نعیمی
۳	۱۴ - ۶۱	سیری در نماز	حسین انصاریان
۴	۶۲ - ۱۰۱	ولایت - امامت - حکومت	دکتر مقصودی
۵	۱۰۲ - ۱۳۳	طرح یک جامعه اسلامی	استاد ناصر مکارم شیرازی
۶	۱۳۴ - ۱۴۹	کتاب زبانِ عِلم	ج. شبانگ
۷	۱۵۰ - ۱۶۱	خورشید را باور کنیم	جواد نعیمی
۸	۱۶۲ - ۱۹۷	دین - حکومت - خانواده	دکتر احمد بشتی
۹	۱۹۸ - ۲۱۵	سذی به رودخانه طغیان زندگی	جواد نعیمی
۱۰	۲۱۶ - ۲۴۱	باشبانگ مباران	ج. شبانگ
۱۱	۲۴۲ - ۲۵۹	مفهوم اسلامی زهد	دکتر احمد بشتی
۱۲	۲۶۰ - ۲۶۹	سعادت چیست ؟	استاد عمادزاده اصفهانی
۱۳	۲۷۰ - ۳۰۶	قرآن معجزه ابدی و جاوید	محمد انطام پور

رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم
ان آرزو ہمیں عین اللہ آتی ہے

تہذیب کی گواہ برہمیت و ندوین انجم

نکاح شرعی عزیز اللہ حفیظ

۱

۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهرشیر . غزالی جفری

موجیم که آسودگی ما عدم ماست . مازنده آنیم که آرام نگیریم
زندگی چیزی جز جنبش و حرکت و تلاش نیست .

ما بان امواج دریا هستیم . بهمانطور که هیچگاه چیزی بنام (موج خاموش) نداریم
موج تا در حرکت است وجود دارد . ما نیز تا در حرکتیم زنده ایم . آن روز که از حرکت باز
ایستیم معدوم هستیم . ممکن است جسمی از ما باشد ، این نیستیم ، ماشینی است که بهرش
مصرف غذاست . قلبی بی روح . مجسمه ای بیجان و بی ارزش .
پس زندگی حرکت است . حرکت ، یعنی نمو فکر و اندیشه . حرکت یعنی پیشرفت
علم و دانش . حرکت یعنی خلاقیت و فضیلت و انسانیت . حرکت یعنی کوشش در
گلب انسانها . حرکت یعنی زندگی انسانی دیگر برای نسلی دیگر در کتب خداوندی و گمراه توحید یکتا پرستی
اینها نشانه های حیات و بقا ماست

این درسی است که مولایمان حسین بن علی و یارانش بر انسانها آموخت .
این مبرر پیروز کار و آگاه بذرگزترین انقلاب های اجتماعی را از نظر سازندگی محیط
در مقابله مردم مسلمان پاشید .

او این تعلیم را با داد که بجای مادر میگذاهد عدل الهی مسئولیم . او با آموخت که وظیفه همی داریم

که بفزندان خود یکم کنیم که انسانها میتوانند تا مرز لایتنهای پیش بروند و نخواست بخود آیند
 و آنگاه روی بخداوند مهربان آورند. آن آزادی و آزادی که این بزرگترین شهید را
 حق و حقیقت با انسانها آموخت با این آزادی که جوانان امروزی در مغربها نتوان خود را
 فرق دارد. بی بند و باری غیر از آزادی است بلکه تلاش خود را باید در سازندگی نسل
 آینده که جوان امروزی است بکار بریم. روح تشنه و سیراب نشده نمیتواند روح
 تشنه دیگران را سیراب کند. خود من هم نمیدانم چگونه چطور شد که ضمن مقدمه بحث این
 مجموعه دستگیری بنام لغیر که نام آن خوشترین و گرامی ترین خاطره پیامبر العیدمان است
 بسوی مکتب جوادانی مولای آزادگان حسین ابن علی علیه السلام کشانده شد. نام مقدس او در
 جاری شد. در حالیکه برنامه نوشتن مقدمه بحث مطلب دیگر بود. بفال نیک میگفتم از
 خداوند متعال بزرگ و مهربان دو جهان میخواهم این افتخار را از همه بازستانند و این
 شرف و عشق ملکوتی را در دودمان خاندان همه مانگند دارد.

برادر با فضیلت و دانشمند جناب آقای حاج سید عبدالمهدی موسوی^{طعمه}
 که شراش و جودش عشق مبین دین و آئین است از خدمتگذاران عاشق و باوفای مکتب
 قدسیه علویه امیر المؤمنین علی علیه السلام هستند مرا تشویق فرمودند علاوه بر نشریات
 رایگان که همه ما به در دسترس علاقمندان در سطح وسیع قرار میگردد.

کتابی که سطح دانش و مذہبی اش بالاتر از سطح مجلد باشد جهت استفاده دانش پروان تہ تیہ
نمایم . من ہم کہ خود دلی سوختہ دارم و خد مکنذاری باین آستان این مکتب و
و انسان ساز را بالاترین فتح را خود می دانم با کمال میل امر ایشان اطاعت نمودم و
برای ایکہ ہنگام بتوانند از این مجموعہ بہرہ کافی ببرند . مطالب کتاب را در شوق
مختلفی قرار دادم کہ ہمہ آنها از قرآن کریم این اقیانوس سکران پیامبر عالمقدان و

عشرت طاہرین او مایہ میگیرند .
دانشندان و نویسندگان محققین عالمقدور و زبردست از ہیکاری مضائقہ فرمودند
بہترین دعائی کہ بایستی بنمائیم اینست کہ ہمہ ما از ذات کبریائی اش بخوابیم این انسانہای
باک نہاد و روشن ضمیر را برای سر مذبذبت اسلام برقرار و پایدار بدارد و عمر باعزت
ہمراہ با شرف و فخرت را بدانان عطا بفرماید .

دین اسلام خواستار بنیان گذاشتن دنیائی است کہ در آن آزادی بہ مفهوم قمعش
حکومت کند ، دنیائی کہ در آن حق ہیچکس ضایع نگردد .

بشر امروز در تاریکیهای فساد برای زندگی بہتر ! بہ نحتی قدم بر میدارد .
صفت ہوشیاری ہی مشرقہ چشم گیرش از آدمہا ادکم ، ساختہ و خلوت
شبائش از دامن با عفت مار بودہ است و میکوشد از دنیای پر نعت الہی ...

میش از ظرفیت خود لذت بگیرد .

اگر غرض نبب ما و تو پ ما و ما کنما و سلاحهای مخرب نبود میتوانستیم گوییم انسان امروز
در خواب بکنن فرقه است . ولی باین صدا های مرکب و هراس انجمن محویریم
اعتراف کنیم که بشربیدار است . بیدار برای خاموش کردن . آزاد برای اسیر کردن خویش .
اگر سرنوشت انسانهای امروز در افق آینده تاریک است سرنوشتی است که خود
برای خویش رقم زده است . زیرا خداوند مسح مٹی را در گون نمیزد مگر آنکه خود -

خوشتن را تغییر دهند . **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** «سوره رعد آیه ۱۱»

اما از آنجا که تاریکی شب روشنی روز را بدنبال دارد امید است از پی این تابانها
ساماندا آید و از پی این گمراهی راهانمایان گردد ، و این نوید قرآن کریم است .

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

با دشمن نمودن تاریکی میباید امکان پذیر است زیرا هر کجا تاریکی و جل حکومت
کند مشکلات از پی همدگر میسرند و هر کجا نور هدایت میابد داری سعادت گشوده میشود .

اما منبع این نور کو ؟ از کجا باید تابش گیرد تا در جهت دیگر ظلمت افول کند
این مطلبی است که پاسخ گفتنش آسان ولی باور کردنش مشکل زیرا در محیطی که شب بگشاید
سیارند ، نور خریدار اندک دارد و پیداست که کور را شب و روز یکسانست در کفر نریای

نورشکل، لذا باید با احتیاط پیش برویم و سخن حق را با همه بخشش در قالب شیرین عرضه بداریم
و بدین نکته توجه کنیم که با تمنا در آیه ۱۸ سوره آل عمران و آیه ۲۵ سوره انفال دلالت دارند که تمام

آئین زنده و جاوید، وین، زنده کننده و حیات بخش بشر است.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ أَتَجِيبُوا شِدَادًا عَالَمًا لِّأَنَّكُمْ كُنْتُمْ
پس. بنام تو آغوش میزنیم که آغاز و انجام همه چیز از توست.

از تو یاری میجوئیم که امید و اعتماد جهان به توست.

تو را سپاس میگوئیم که نعمت های بیکران عالم از توست.

به تو مهر میورزیم که سرچشمه هر لطف و محبتی.

و در برابر تو عظیم می کنیم منبع هر جلال و عظمتی.

تو را پرستش میکنیم که جز تو کسی شایسته پرستش نیست.

و از تو ستایش می کنیم که کمال و فضیلت را نهایت نیست.

ایستادیم یکتا یکتایم خدایت را این پاکیا الهی باشم این مجموعه را با همسین نام ادا می پدید خواهد کرد

بر ملامی برسد که خمیر تمییز در هم پرکاهی از خود بیادگار گداشته باشم در خانه از همه خوانندگان عزیز

و پویندگان راه حق و حقیقت است دعا دارم اگر نواقصی در این مجموعه مشاهده فرمودند تذکر فرمایند

تا نسبت بر رفع آن در چاپهای بعدی و همچنین مجلدات بعدی اقدام عمل آید. عزیزان و محبتیان

آئین زنده: عباسعلی محمودی

رسول الله
ص
عليه وآله
ان اكرمكم عند الله اتقوا الله
ششم

پیش از نوشته های دیگر

مقدمه ای کوتاه از جواد نسیمی

۲

مقدمه ای کوتاه از جواد نفیسی

پیش از نوشته های دیگر

خواندن - نوشتن - گفتن - این سه واژه را باید نوشته باشید. مثلث
آگاهی جوانان و پسران را. آنیک آن روزگار نیست که یک عمر از زلف باران نمی بوییم
ما به دورانی زنده ایم که شاید نتوان یافت هیچ زمان را که چون امروز، این در میان اسم ما
، تورمها، ایده ها، فریادها و جنجالهای گوناگون گیر کرده و دست و پا زده باشد.

از میوه دانش کنونی ترین قدرتمندیش را به رخ میکشاند و از سوی دیگر ناله ها بر میخیزد از پیکر
رنجیده مجمع انش! جدال بشر با همین پستی نافرمان بود. از این رو بود که کنونی از حلقوم انسانها
فشرده و هر روز ناب مانده فرو گرفته شد. غرب پشیمان تمدن بشری از خدا پیوند برید و سایه
بر روح ما شینیم بر سر تاپای زندگی کشید. شرق هم بیکار نماند و بغرب گرانید و جهل و پستی پشته
ساخت و پی آیند آن زیانها کرد، رنجها برد، دردناکشید و به دار و در سید خویش را کم کرد و
و عقبش را. اسلام فراخوش شد و تشیع مورد هجوم اندیشه های ناتوان و نارسا گردید. یک
حالت رنج و پستی و بی حالی بر مشرق زمین سایه افکند، استعمارگران کوشیدند و
میگوشند تا چیزی از ملت ما بچیرند:

از مردم جهان: - مذہب - را - استقلال فکری - را - کتائب - را -

از ملت مسلمان: - اسلام - را - قرآن - را - دشمنان دین - را
 از تشیع: - افکار پاک‌شیده را - عترت - را - حقایق را
 از جوانان: فرصت - را ، - اندیشه - را - تلاش - را
 خوشبختانه در این اواخر اندیشه‌های بزرگ بزرگ‌دانی چند بزرگوار آگاهی بخشید و اینک شرق
 دارد کم‌کم کفان میخورد که امیدوارکننده است و کافیه غایت! زیرا مشرق باید ره صدال را
 کیشبه پدید و تنگ جفتی را آغاز کند که تا رود و بافته‌های بیگانه‌ها و خودی‌های بیگانه پرست را
 بکشد. قطع نظر از آوای برهان که بر باها می‌چرخد و خفاشانی که از نوری هر اسند، تاشه‌ها
 گرچه اندک دارد شکری بگیرد ملت مسلمان نباید بداند که نور و روشنایی و تبلورهای متبش به خاموشی
 گراید. تاشه پره‌ها به حریم قدس مکتوبه اش راه نیابند.

جهاد باید کرد: - بانفس - باقلم - باسخن - باقدم - بادشمن .
 اینست که میگویم بیدار دلان مسلمان - بویژه جوانان در زمای کنونی سه هنر باید داشته باشند: گذشته
 از فراموشی و کاربرد خواسته‌های دینی - خواندن ، نوشتن ، و گفتن .
 مسلمانان باید در نه مطالعات خویش را زبانه‌کنند تا آگاهی یابند و گسترده تر از فرهنگ فنی اسلامی
 باری جویند. هم کتاب خوب بخوانند و هم خوب کتاب بخوانند آن چیز که تعهد آورد است و رسالت
 انجیز و سئولیت آمیز، برای توده‌ها باز نویسد که شبیه گرفته است: برای معاصرین خود

مطلبی نبویس که بان حق جند، نه مطلبی که می پسندد ۱۰ برای رهنمود دیگران سخن گویند
خوب سخن گویند و سخن خوب هم گویند

تلاشی آمیزه به اخلاص و جنبشی از جان و دل و منش عیق و دانش وسیع بار دیگر نتواند تحوّلها
پدید آرد و پیروز بها زاید .

باید خود را بشناسیم و محیط و زمان را بشناسیم و با آگاهی بهره بری از هر گونه امکان
بپا خیزیم برای به صلاح در آوردن اجتماعات .

مشهد - جوادی نیسی

از دست دادن موقعیتهای مرعوبانده و رنج است .
علیه السلام

در هنگام گناه توبه داشته باش که شیرینی اش زود گذرد
اما آثارش هم آنجا میماند .
علیه السلام

از پست فطرت جویندگی و از کینه تو را برادر می وانا
حسود دوستی مجوئید
علیه السلام

رسول الله
ص
مح
ص
عليه وآله
إن شاء الله تعالى
تتبعه

سیری در نماز

نوشته حسین انصاریان

۳

۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نماز: محکم ترین رشته الفت بین بندها و خدا است، و فروغ جان عباد شایسته .
 نماز: ریمان اتصالی است و تمام هستی انسان را بملکوت پیوند داده و همچون آن
 ، برنامہ ابرا برای ربط دادن بشر به حق و حقیقت نمی توان یافت .
 نماز: پناہی بی پایان ، سُرُسر از ان ، طمّستان روح افزای عاشقان ، چراغ نیر شب
 مشتاقان ، صفای دل مسنان ، وسیله کمالی آگاهان است .
 نماز: برتر از همه عبادات ، متکس کتده تمام واقعیات ، منبع برکات ، و طیکه گشایند
 تمام شکوات است .
 نماز: زنده کننده جان ، ظهور دهنده حیات جاودان ، راز و نیاز عارفان ، نور راه روبرو
 ، روشنی بخش دیده بیداران ، سرایه مستمندان ، دوا ی درد بیدمان ، و نوا ی نای بیدلان ،
 دلیل گمراهان ، امید امیدواران ، سرسحر خیزان ، سوز دل سوختگان ، حرارت روح
 افسردگان ، مایه بقای جان ، و دستگیره نجات انسان از دمار است .
 خمیر یای حیات فطرت است ، و فطرت قبل از دعوت دین ، از انسان به خاطر ادای
 شکر منعم نماز می طلبد .
 بدون نماز خود را اهل حق ندان ، و رسیدن فیض خاص الهی را به جانب خود توقع مدار .
 آکسیر هستی منهای نماز بی سود است ، بنیجران از نماز بی خردانند ، و فراریان از این
 مقام مست باد شیطان .
 شروتمندان بی نماز فقیرند و تهیدستان با نماز از همه ثروتمندتر ، بقول باطاهر :
 خوش آنان که الله یارشان بی کرد محمد و قل بر الله کارشان بی

عشت آنان که دائم در نماز بهشت جاودان باز ایشان بی
نماز: روزی ای بس شکیر بسوی بهشت است، و مردم فاقد آن بنا به فرموده قرآن بهریم جهنم.
جهان زندگی بدون نماز هم چون عالم بی خورشید است. و خانه جدایی از این حقیقت کونی طویل
اسبان و خمران!

ما فرزندان آدم، احمیت و موقف نمکین را در دایره مسئولیت خویش می‌دانیم در سطوری جالب
و فراز نالی پر از واقعیت مطالعه کرده و با سیری کوتاه در شئون این سلسله از حقایق که برپا پوشیده
بود آگاه گردیم. روز یکشنبه دوشنبه برآمد نماز من میشد، گمان نمی بردم با فرصت اندکی که برایم قرار داده بود
این کار به ثمر برسد، ولی از طرفی خواسته مصرا نه دوست مسئول، و عظمت موضوع، و
عظمت گروه کشیری از مردم، مرا بر آن داشت تا در حد استعداد به پژوهش در این برآمد بر
خیزم و آنچه را می‌دانم از کتاب الهی قرآن مجید و کفایه پیامبر بزرگ و امامان برحق استفاده
کرده در اختیار برادران و خواهران مسلمان بگذارم.
اینک از تفصیل مقدمه چشم پوشیده و با مرکب عشق و شوق آماده پرواز لفظی لایقایی
این جهان روحانی و چشم انداز ملکوتی می‌شویم و با عنایت بی نهایت خدای حکیم بمطالعه
مراحل مختلف نماز مشغول می‌گردیم.

نماز در آنست تا پنج حیات انسان

نفس علی بن ابراهیم در قرن سوم هجری برشته تحریر آمده، بی تردید به قسمت قسمی از مطالب آن میتوان تکیه کرد.

نویسنده تفسیر در مقدمه اول صفحه ۴۴ در زیر نویس آیه قُلْ قَدْ أَنقَضَ اللَّهُ مَیْمَنَهُ عَیْشَی رَیْبَکُمْ رَوَاتِی را از قول پدرش از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان از امام ششم علیه السلام نقل میکند، که آن روایت با توجه باینکه کتب رجال شیعه از قبیل معجم الرجال خوافی، قاموس الرجال شوشتری، رجال کشی، جامع الرواة از بوسلی، افراد قرار گرفته، سندش را صد و صد متنبه داشته نمایشکر مسند نماز در زمان آدم ابوالبشر است!

برگردان فارسی روایت تا آنجا که لازم است و نقطه شهادت نظر خواننده طایف مسکندر آدم پس از مردن آدم از بهشت و مربوط بنین، چهل روز در کوه صفاء واقع در میان کوه نزدیک به محل میت آفاقت داشت.

آنروز با به خاطر دوری از بهشت، در حالیکه سر به سجده داشت سرشک از دیده میرنجشت، او به خاطر فراق جنت، و دور شدن از مقام قرب گریه میکرد، این وحی بر او نازل شد، و سبب ناله و نوحه اش او را پرسید، در پاسخ آن فرشته گفت: چرا نغمیم؟ مگر نه اینست که غذای عزیز مرا از بهشت رانده، و از جوار رحمت خویش محروم نموده، و جایم را بر فراز خاک قرار داده! فرشته وحی بدو گفت: به پیشگاه لطف حق برگرد و وجود خویش را به زینت توبه بسیارای.

آدم گفت چگونه توبه کنم و چنان بازگردم؟ خداوند فرمان چون اراده آدم را بر جبرائیل گذارفته را نسخ دید، توبه ای از نور که جایگاه بیت را مشخص میکرد، و تابش نورش حدود جغرافیائی محرم را معلوم می نمود فرو فرستاد، و به این وحی فرمان داد محل بیت را نشانه گذاری کند.

چون به وسیله آن روشنائی محل بیت، و حدود محرم معلوم شد، و این برنامه سالان گرفت، فرشته وحی، از آدم خواست آماده شود تا امر اسمی را به جای آورده و دست نیاز بسوی

بی نیاز برای توبه بردارد.

آدم روز اول ذوالقعدة بهبوط داشت، و روز توبه شروع برنامه ای بود که از فرشته حق تعلیم میگرفت.

پدر آدمیان بدستور جبرئیل غسل کرد و محرم شد. پس از انجام آن مراسم روز هشتم پنجم به سرزمین منی رفت، و دستور گرفت که شب را در منی بماند.

صبح روز نهم به عرفات آمد. در حالیکه بلفتن تلبیه آگاه بود، آفتاب عرفات از نظر سیدگشت فرشته باو لغت از ادا مه لبت خود داری کن، و مجدداً خود را غسل بباری، پس از اینکه آدم نماز عصر را بجای آورد، فرشته خداوند باو گفت در این سرزمین به پاخیز، چون بناخواست که مانند از خداوند برای توبه دادن آدم گرفته بود به پدر بنا تعلیم کرد.

از این روایت که علاوه بر تفسیر کتب دیگر هم نقل کرده اند، استفاده میشود که فرشتک آدم دارای نماز بوده، ولی چگونگی و کیفیت، و شرائط، و عدد رکعات، و اوقات آن چنان بوده از ما پوشیده است، و دانستن آنهم جزدان سودی ندارد، آنچه مهم است اصل نماز است که آدم برای بجای آوردن آن مسئولیت داشته.

بکار جدید جلد ۱۱ ص ۲۶۰ از کتاب پرمتبار تندیب شیخ طوسی، که از اصول چهارگانه شیعه پس از قرآن و نهج البناغه، صحیفه سجاده است نقل میکنند، که امام ششم فرمود: به هنگامیکه آدم از دنیا رفت، زمان نماز گذاردن باو رسید، فرزندش بته الله به امین وحی گفت: ای فرستاده حق بشعیدم شو تا بر جبهه از این مرد نماز گذارده شود فرشته پاسخ داد: خداوند ما را به سجده بر قدرت امر کرد، و بهم آئین در شان مانیت که بر سبکترین فرزند وحی مقدم شویم، شما بر ما پیشی نگیر، و پنج تکبیر بهمان صورت که بر امت اسلامی واجب خواهد شد بر جازه بخوان، پس از آن نماز خواندن بر جازه فرزندان آدم یک برنامه همیشه شد. البته دوری از فرشتک حق بسیاری از جوامع گذشته و حال را در غفلت برده، از این جهت

این الهی در همه اقوام اجرا نمیکرد. ولی آنجا که نور کتب وحی جوه کر است، پنهان به سترت پروردگار عمل میشود.

در صورت مسئله نماز حتی برخلاف انسان از اولین روزگار لازم بوده. و این نیست جز اهمیت این برنامه در پیشگاه حق.

«ادریس و نماز»

ام ششم می فرماید: بهنگام ورود به شهر کوفه از مسجد سید دیدن کن و در آن جایگاه مقدس نماز بخوار. و حل مشکلات دینی و مادیات را در آنجا از خدا بخواه، زیرا مسجد سید خانه ادریس است، مردیکه در آنجا به پیشه خیاطی مشغول بود و نمازش را در آنجا نگاه آقامه میکرد، آری آنکس که در آنجا دست نیاز به سوی بی نیاز بر دارد بی جواب نمی ماند و در قیامت در جنب ادریس از مقام بلند بی زحور دار خواهد بود. و به خاطر عبادت و اظهار نیابت از مندی در آنجا از ناراحتی های دنیائی و شر و دشمنان در پناه حق قرار خواهد گرفت!

ادریس از قدیمی ترین پیامبران خداست. تا جائیکه طبری بزرگوار در جلد ششم مجمع صفحہ ۱۸۱ و ۱۸۲ را جد پیری نوح میدانند.

نوح و نماز

ام پنجم حضرت باقر علیه السلام می فرماید: پرستش خدای یگانه، و خلاص پرستیده او، ولی همتا درستن حق، که خداوند فطرت مردم را بر آن قسور داد، وصول آئین نوح را تشکیل میداد و پروردگار بزرگ از نوح و همه انبیا، پیمان گرفت، که او را فرمان ببرند، و از شرک دوری بجویند، و نیز خدای مهربان حضرت نوح را به نماز و امر به معروف و نهی از منکر و رعایت حلال و حرام دعوت کرد!

ابراهیم و نسا

ابراهیم بزرگ، که از اولاد یعقوبان قهرمان توحید یاد میشود، به فرمان خداوند با جبرئیل
را حرکت داد، و بدلات الهی راه پیمود، تا به جایگاه لعنه رسید.
آن طفل شیرخوار و مادرش بناخواست خداوند آن سرزمین بی آب و علف با متعصری
طعام و سبزی از آب پیاده کرد!

سپس از همت فرمان خدا حافظی کرد، و اراده بازگشت نمود در این وقت با جبرئیل ابراهیم
را گرفت، و عرضه داشت چرا میروی و به کجای خواهی رفت؟ ما را در این دشت برونجا
دزمین بی آب و علف به که دامیداری؟ ابراهیم زاری اجبرانده گرفت، و با آرامشی
که خاص مردان خدا است، به جبرئیل گفت: ای خداوند این طفل گرسنه را در این بیابان سبکدارم
فهمان اوست، اجبر چون این آنگاه گرم و دلپذیر را شنید به جای خویش بازگشت
و در برابر حکم صلیب حق تسلیم شد و پیش خود گفت: اگر ماندن من با این کودک در این
بیابان دشت ز فرمان خداست باز ندارم زیرا هم او حافظ و نگهبان من و کودک
من است.

ابراهیم بازگشت، گو اینکه فرساق فرزند که تنها چراغ زندگی او بود قلبش را سخت فشار
میداد، اما ایمان او به خداوند نیز او را از آن منطقه با کمال طمینان دور میساخت، و در حالیکه
مرکب به جبرئیل دست به سوی حق برداشت و چنانچه قرآن در سوره ابراهیم آیه ۳۷
دلالت دارد عرضه داشت: رَبَّنَا اِنِّیْ اَنْکَرْتُ مِنْ دُرِّیْ یَؤٰیذِ غَیْرِ ذٰلِیْ ذَرِعْ عَذْمَکَ
لِلْحَرَمِ رَبَّنَا لِقِیْمِ الصَّلٰوةِ ترجمه: بار پروردگار من زن و فرزند خود را در میانان خدک
و سوزان، در کنار جایگاه خانه تو قرار دادم، و باین خاطر اینان را در این منطقه مسکندارم
که نسا را بسای دارند.

و نیز آنحضرت چنانچه همان سوره آیه ۴۰ نقل میکند: عَرْضَیْدُشْتُ: رَبِّ اَجْعَلْنِیْ مَقِیْمَ الصَّلٰوةِ

وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ : خداوند امن و فرزندانم را بپا داشته و من را قرار بده ، و
 درخواست مرا به پیشگاه لطف و عنایت بپذیر .

اسماعیل و نزار

قرآن مجید در سوره مریم آیه ۵۴ - ۵۵ می فرماید : وَاذْكُرْنِي الْكِتَابَ إِسْمَاعِيلَ إِنَّكَ أَنْتَ
 صَادِقُ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَكَانَ يُأْمُرُ بِالْإِبْرَةِ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا .

ترجمه : بیاد آور زندگی اسماعیل را که دارای این اوصاف پسندیده بود ، وفادار به پیمان ، راستگو
 حق ، و خیر دهنده ، و امر کننده زن و فرزندان به نماز و زکات ، و بنده ای که خداوند در تمام
 برنامه ها از او شنود بود .

اسحاق و یعقوب و نزار

فَسَمَّيْنَا فِي الْكِتَابِ الْإِسْمَاءَ آيَةَ ۷۱ - ۷۳ می فرماید : وَوَحَّيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَأِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَاظِرِينَ
 صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً نَبِيًّا وَبَارَكْنَا فِيهِمْ أَفَلَا تُحْسِنُ الْفِعْلَ الْخَيْرَ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ

ترجمه : ما به ابراهیم اسحاق و فرزندان او یعقوب را عطا کردیم و همه را صالح و شایسته
 و لایق مقام نبوت قرار دادیم . و آنان را به پیشوایی حق برگزیده ، تا مردم را هدایت کنند
 ، و هر کار نیکو را از انواع عبادات و خیرات مخصوصاً آقامه نماز و ادا ، زکات
 را به آنان وحی کردیم ، و ایشان برای ما بندگان سر به فرمان بودند .

تذکر این نکته لازم است که نام یوسف در آیه نیست ولی میدانید که آنحضرت پیرایه این
 چهره عبارت بود از آئین ابراهیم می نمود ، چنانکه آیات ۱۳۲ و ۱۳۳ البقره باین معنی
 دلالت دارد .

شعیب و نزار

در سوره هود از آیه ۸۴ تا ۸۷ چنین میخوانیم
 وَالَّذِينَ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَالَّذِينَ مِمَّا مَقُولُوا لَمْ يَأْمُرْكُمْ اللَّهُ بِذَلِكَ فَلَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 وَالَّذِينَ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَالَّذِينَ مِمَّا مَقُولُوا لَمْ يَأْمُرْكُمْ اللَّهُ بِذَلِكَ فَلَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 فِي الْأَرْضِ مَقْدِينٌ
 تَقْتَتِلَ أَفْئِدَةٌ خِلَافَ أَعْيُنٍ إِنَّهُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ وَنُفُوسٌ خِلَافَ أَجْسَادٍ
 تَقْتَتِلَ أَفْئِدَةٌ خِلَافَ أَعْيُنٍ إِنَّهُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ وَنُفُوسٌ خِلَافَ أَجْسَادٍ
 لَأَنْتَ الْحَكِيمُ الرَّشِيدُ

ترجمه: ما برای راهبانی مردم دین، برادرشان شعیب را فرستادیم، او مردم از طرف
 ما چنین گفت: ای جامعه خدای جهان آفرین را بپرستید، زیرا جز او خدای نیست
 و آنچه را بوسید پلینه مردم می فروشید درست بدهید و از آن کم نگذارید، و ترازد و خیانت
 نوزید، شما از نعمت های الهی برخوردارید، چرا سخاوت از راه تقرب و خجاست به ثروت خود
 ببقراطید، من شما را از عذاب فراگیرنده می ترسانم.
 مان ای ملت پیمان را بدهید، و حسن ترازدی را بدون کم گذاشتن بپوشی ارا که کنید
 از گناه و تجاوز به حق مردم چشم پوشید، و مفسد مباشید.
 مردم بی تردید آنچه را خداوند در سایه مقرر رانش بر شما حلال دانسته منفع شماست اگر مؤمن
 هستید، من نیروی بازداشتن شما را از تجاوز ندارم، وظیفه من تبلیغ برنامه های خدا است.
 جامعه دین در جواب او گفتند: مادر پرستش معبود های پدران خود ثابت قدمیم، و در
 برنامه های مالی خود آزاد، از راهی که نخواهیم ثروت به چنگ میادیم، و بهر صورت اراده
 کنیم می فروشیم اسی شعیب بنظر ما آنچه تراست تحکیم کرده ما را از آئین خود دنیا گمان بر گردانی
 و سیر خرید و فروش ما را عوض کنی مساز تو است، راستی از تو تعجب است که با ما

سرستیز داری ، در حالیکه ما ترا مرد بردبار و درستی میدانستیم !!
آری نازی که شعیب بآن مأمور بود نمازی بود که انسان را از فحشا و منکرات باز میداشت
و مردم مدین میدیدند نماز شعیب همراه با شریطی است که نمیکند او آن مرد نسبت به
آنان بی تفاوت باشد .

در هر صورت آئین الهی شعیب دارای نماز بود ، آن واقعی که از اولادها آدمی را باز میداشت
و مردم شتوت پرست مدین نمیخواستند با چنین سد محکم و درستی که رو برد باشند .
موسی و نماز که طه میخوانیم : فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ
نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وَأَنَا أَخْرَجْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِيَ يُوحَى . إِنِّي أَنَا اللَّهُ
وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي . ترجمه

چون موسی بآن آتش نزدیک شد ندائی شنید : من پروردگار تو هستم ، کفش از پا بردن
کن (که همه جز من قطع علاقه من) چون بهم اکنون در وادی مقدسی . من ترا بمقام شایسته
رسالت برگزیده ام . بنا بر این به برنامه وحی گوش فراده : منم فدای یکتا ، خدائی جز من
نیست ، پس مرا بسپردی کن و نماز را به خاطر یاد من برپای دار .

اها مبحثم بنا به نقل سجاج ۱۳ ص ۸ می فرماید : خداوند موسی فرمود : میدانی چرا از میان
بنده گاهم ترا برای شنیدن مستقیم بطور مستقیم انتخاب کردم ؟ جواب داد : نمیدانم ، خطاب
رسید : به خاطر اینکه از نظر عبادت بهمانندت را نیافتم که نسبت بمن این مقدار در نفس
خود خویش را با ولت ببندد ، اسی موسی تو به هنگام نماز گوی خود را بر حال میگذاشتی .

لقمان و نماز
و کتاب الهی سوره لقمان آیه ۱۷ میخوانیم : يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ
وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالصَّبْرُ عَلَى مَا أَصَابَكَ مِنْ ذُلٍّ أَمْ لِلْكَافِرِينَ الْاُمُورُ

ترجمه: فرزندان نماز را برپای دار، و از دو برنامه بزرگ و صلح کنند اجتماع، امر به معروف و نهی از منکر چشم پوشش، و بر این دو برنامه به خاطر حوادثی که پیش میاید بر دبار و صبور باش، که تحمل و صبور در راه ارشاد مردم نشانه ای از عزم ثابت مردم غلبه است

داود و نماز

علامه مجلسی دانشمند کم نظیر شیعه در کتاب بی مانند بحاج ۱۴ در زیر نویس آیات قرآن، آیه تکیه نماز شکر حیات با برکت داود است، روایاتی درباره فضائل و محاسن و کثرت عبادت، مخصوصا بسیاری نماز آن پیاپی بزرگ نوشته که به خاطر رعایت مقاله نویسی از آن صرف نظر شد.

سلیمان و نماز

سجرات الانوار جلد ۱۴ صفحه ۹۸ باب ۸ تا صفحه ۱۰۴ درباره نماز حضرت سلیمان بحث علمی جالبی دارد، چون بحث جنبه فنی داشت، و از حوصله خوانندگان عزیز بیرون بود، از برگردان آن به فارسی صرف نظر شد، آنچه قلم است اینست که نماز در رُس تمام عبادات سلیمان بود، و آن را در مرد بزرگ به کثرت آن عبادت دین مردم شهرت داشت.

زکریا و نماز در قرآن کریم سوره آل عمران آیات ۳۸ و ۳۹ میخوانیم: هَذَا كَلِمَۃُ الْكَذٰبِ لَا تَآخُذُكَ بِهَا رَبُّكَ اِنَّ رَبَّكَ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ
هَبْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ سَمِيْعُ الدَّعَآءِ
فَاَوْدَعَ السَّلاٰكِدَ وَهُوَ قَائِمٌ فَصَّلٰ لِيْ فِي الْمِحْرَابِ اِنَّ لَدُنْكَ مَكْرَۃً يَّسْحَبُ فِيْهَا مِصْرَۃً لِّمَنْ اَشَاءُ
وَسَيِّدًا وَحْشَوْرًا وَنَسَبًا مِّنَ الصَّٰحِّمِيْنَ

ترجمه: در آن هنگام که زکریا غیایات حق را نسبت به مریم مشاهده کرد، عرض داشت پروردگارا مرا از لطف خویش فرزندی پاک سرشت عطا فرما، همانا تو اجابت کننده خواسته بندگانی زکریا در حالیکه در محراب عبادت بنماز ایستاده بود، فرشتگان

بدو بشارت دادند: «هنا، خداوند ترا بولادت یحییٰ فرود میدهد، فرزندی که به پایمبری عیسی
گوای ای خواهد داد، و خود نیز در راه هدایت پیشوا و پارساست، و پیغمبری از شایسته‌گان
نزد ماست».

عیسی و منساز
در کتاب خدا سوره مریم از آیه ۲۹ تا ۳۳ چنین میخوانیم: فَاشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكْتُمُ
مَنْ كَانَ فِي الْمَعْدِ صَبِيًّا. قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا. وَجَعَلَنِي
مُسَارِكًا لِّأُمَمٍ كَانَتْ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَأَدْمَتُ حَيَاةً وَبَرًّا بِالْأَلَدِ إِنِّي لَكُمْ مَخْلُوعٌ
جِبَارًا شَقِيًّا. وَاسْلَامَ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمِيتُ حَيًّا

ترجمه: مریم بگماهوره طفل اشاره کرد، یعنی با دشمن بجوئید، یهودیان گفتند: مگر ممکن است با کودک
در گهواره سخن گفت، آنگاه صدای کودک را شنیدند که میگفت: «هنا من بنده خدایم، بمن کتاب
آسمانی عنایت شده و به شرف نبوت آراسته‌ام و هر کجا باشم برای جهانیان مایه برکت
در چشم من، تا زنده‌ام دستور دارم منساز را به پای داشته و زکات مال بپردازم من مأثورم به
مادری که نموده و ازستم و شقاوت داورم، سلام حق بر من روز ولادتم و روز مرگم و روز
بیاختنم در قیامت».

یونس و منساز

قرآن در سوره الصافات می فرماید آیات ۱۴۳ - ۱۴۴ قُلُوا لَإِنَّ كَانِ مِنَ السَّجِّينِ
لَلْبِثِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

ترجمه و توضیح: در آنیکه یونس چه مدت در شکم ماهی بود، میان مفسرین اختلاف است
ولی آنچه مسلم است علت نجات اوست، که در آیات بالا ذکر شده، آن مدت نزدش
در شکم ماهی قرآن می فرماید: اگر اهل تسبیح نبود، هر آنیکه تا قیامت در شکم ماهی مانده
بود، مجمع البیان ج ۸ ص ۴۵۹ از قول قتاده منویسد: که منظره از تسبیح و تسائیش یونس

عبارت بوده از نماز و عتی که قرآن مجید برای نجات یونس ذکر سکند این حقیقت
الهی است.



نزد بشر تا بشر انوار قرآن است و بس	منظر آناخت آثار قرآن است و بس
حق اگر جزئی برانچن پرده از رخسار وی	کاین حقیقت روشن از رخسار قرآن است و بس
گفته سنجیده ان، اندیشه ای جز بران	منگی بر پایه گفتار قرآن است و بس
آن بتلی که موسی بر منبر از طور دید	تابشی از چشمه انوار قرآن است و بس
طرد غلزاری که در آن جز گل تو حیدیت	ساحت جان پرده گلزار قرآن است و بس
این شگفتی که آمد خام غلقت پدید	رشته از کلک گوهر بار قرآن است و بس
بحر رحمت موجی از امواج به پایان	راز خلقت مسری از امراض قرآن است و بس
پیر و انکار قرآن باش کا ندر راه وی	راهنمای گمراهان انکار قرآن است و بس

دیده از دیدار قرآن ای (رسا) هرگز نباش
ز آنکه روشن دیده از دیدار قرآن است و بس

دکتر قاسم رسا

نشانه های مؤمن

قرآن مجید و کتب الهی اوصیل روانی، برای مردم مؤمن دیرگیمائی برشمرده اند، که آن دیرگیمائی و خصوصیات نشان دهنده طهارت روان، و پاکلی عمل مردم گردیده به حق است.

در برنامه های عملی مؤمن نماز جای مخصوصی دارد، و شاید بتوان گفت این برنامه باشرطی که دارد، در رأس تمام فعالیت های عبادی افراد با ایمان است.

من اگر بخوابم از هر آیه دروایتی جمله مخصوص به نمازش را بیارم، شاید از چهره زیبای آیه یا روایت بکامد. بناچار آیت و روایاتی که در آن ذکر نماز شده به تمام صورتش نقل میگرد.

تا علاوه بر سوره نماز، خوانندگان عزیز به خصوصیات دیگر مردم روشندل آنگاه شده، و از این رگبذ سودی بیشتر ببرند.

در اینجا تذکر یک نکته ضروری بنظر میرسد و آن اینکه به خاطر رعایت تناسب مقاله نویسی از ذکر اصل آیات و روایات خودداری شد، و تنها برگردان فارسی آنها را با بازگو کردن شماره آیات و مصدر روایات متن قرار دادم.

آیات: این کتاب بدون تردید راهنمای پرهیزکاران است، آنکه سبجان غیب ایمان آورند و نماز بجای دارند و از آنچه بایشان عنایت کرده ایم در راه خدا بپروازند.

سبککاری بدان غایت که روی به جانب مشرق و مغرب آرید، زیرا این برنامه الهی است بی اثر، در حقیقت سبککاری با نیست که به پروردگار عالم، و روز قیامت، و فرشتگان، و قرآن، و پیامبران ایمان آورده و از مال خود در راه دوستی با خدا به خویشان، و

نسیان ، و فقیران ، و رملذران از راه مانده ، و گدایان ، و در راه آزاد کردن بندگان برودند ، و نماز را بپا داشته باشید ، زکات مال بدر کرده ، در عهد و پیمان استوار بوده ، و در کار استقامت ورزیده ، و به وقت پنج و ثقیب راه صبر پیش گیرید ، آن مرد می کند بدین صفات آراسته اند را سئو و پرهیزکارند ۱ .

آنانکه اهل ایمانند و دارای عمل صالح ، و بپا دارند نماز ، و پرداخت کنند زکات نزد حق از اجرتیکو بنجور دارند ، و هرگز ترس از آینده ، و اندوه از گذشته نخواهند داشت ۲ . کسانی از آنها که در علم قدمی ثابت ، و نظری عمیق دارند ، و از ایمان بحق بهره دارند ، و آنچه بتو و سایر بران پیش نازل شده میگردند ، و آنانکه نماز را بپا داشته ، و از پرداخت زکات سخی ندارند ، و به پروردگار روز جزا ایمان میا دارند ، بزودی حضرت حق آنانرا از بهره بزرگ بهره مند خواهد کرد ۳ .

همانا خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت ، و دوازده بزرگ از میان آنان برانگیخت ، تا هر یک پیشوای گروهی از ملت باشند ، و خداوند به آنان گفت : من یا شما ایم هرگاه نماز را بپا دارید و زکات مال بر دازید ، و به فرستادگان من ایمان آرید و آنانرا گرامی داشته و یاری نمائید ، و به بندگان حق بدون ربا و منت قرض الحسنه دهید ، در این صورت گنا بختان را بخشیم ، و شما را به بهشتی یریم که از زیر درختانش نهر جاری است ، پس هر کس از شما پس از اتمام حجت حق کافر شد ، سخت از راه راست دور هست ۴ .

همه کاره و یار شما تنها خدا و رسول دان گردید کانی هستند که نماز را بپا داشته و در حال رکوع فقیران زکات میدهند ؟

باتفاق تمام مفسران اسلامی آیه بالا در شان امیرالمؤمنین علیه السلام که پس از پیامبر بهترین بپا دارند نماز و پرداخت کنند زکات بود نازل شده است .

۲ - سوره البقره آیه ۱۷۷ ۳ - سوره المائده آیه ۱۲ ۶ - المائده ۵۵
۴ - سوره المائده آیه ۵۵ ۵ - سوره الاعراف آیه ۱۷۰

آنکه کتاب خدا را در تمام زوایای زندگی دفالت داده اند و ساز پا داشتند، بدانند که اجرشان به هیچ وجه ضایع نخواهد شد. ۱۰

مؤمنان، آن مردمی هستند که چون یاد خدا شود، از جلال و بزرگی حق و شان ترسان و لرزان گردند. و چون آیات الهی را بشنوند، برایمانشان افزوده گشته، و در هر کار بر خدای خویش تکیه کنند.

نماز را با حضور قلب بجا دارند، و از آنچه روزی آنان شده اتفاق نمایند، برستی این چنین مردم اهل ایمانند، و نزد خدا از مرتبه بلند و انزایش و رحمت و روزی نیکو برخوردار. ۱۲
 دیگر در آن هرگاه از برنامه های زشت خویش باز گردند و نماز را بپا داشته و زکات مال بدهند، برادران و پی شانه خواهند بود، و در تمام برنامه های اسلامی با شما یکسان، و آیات خود را برای اهل بنیشت بطور مشروح بیان خواهند داشت. ۳۰

منحصراً آباد کردن مساجد خدا، دست کمالی است، که به خدا و روز جزا ایمان آورده، و نماز بپا دارند و زکات بپردازند، و از غیر حق نترسند، اینان امیدوار باشند که اهل هدایتند. ۴۰

۱ سوره اعراف آیه ۱۷۰

۲ سوره انفال آیه ۱ - ۴

۳ سوره توبه آیه ۱۱

۴ سوره توبه آیه ۱۸

خوانندگان عزیز، این ده آیه که برگردان فارسی آنرا خواندید، نمونه‌ای از آیات کتاب هدایت که در آنها به نیک و سایر برنامہ‌های مثبت دینی که ویژه مردم مؤمن است تصریح شده و بقیه آیات با ذکر سوره و شماره آیه به قسردار زیر است

سوره بای: الانعام آیه ۹۲ - التوبه ۷۱ - الرعد ۲۲ ابراهیم ۳۱

حج ۳۵ - ۴۱ - النور ۳۷ - المؤمنون ۲ - النمل ۳

لقمان ۴ - الفاطر ۱۸-۱۹ - الشوری ۳۸ - البینہ ۵

المساج ۲۳

بنابر این ترویج به بیت پنج آیه در سوره بای مختلف قرآن نماز را از نشانه‌های مردم با ایمان و صالح قرار داده، و روی این حساب اگر مرد دینی از حوزه با عظمت نماز بی بهره باشند باید گفت: طبق آیات حق از مدار ایمان خارج، و از مراتب عالی انسانی دورند، و در حقیقت اینان همان مردمی هستند که خداوند از آنان در قرآن شریعت عنوان الانعام، شرالدواب، لا یعملون، لا یفلحون، اولئک أصحاب النار و..... یاد کرده است.

د روایات، ۱

امام نجم علیہ السلام به جابر فرمود: آیا کسیکه خود را به تشیع میندد، و اظهار دوستی میکند

۱- روایاتی که در این بخش سایر فصول این رساله آمده تماماً از معتبرترین کتب روایی تشیع

برایش بس است و این بسجی خشک و اظهار علاقه عامل نجات اوست؟! به خدا قسم
 شعیبه ماکسی است که به خاطر حق خود را از گناه نگاه دارد و از برنامه های حق سر روی کند
 شعیبان ما به تواضع و خشوع دل، امانت داری، زیادوی با حق، بیاد داشتن نماز، تنگی
 به پدر و مادر، رسیدگی به حال مسایگان از فقیر و نیازمند و به بیمار و یتیم، رستگاری خواندن
 قرآن، نگاه داری زبان از آزار مردم، شناخته شوند آئین که از این ویژگیها بی بهره است
 شعیبه نیست، شعیبه در تمام برنامه ها این قبیل خود است.

جابر سگوید، انتم سپهر پیامبر ماکسی را امروز بدین برنامه که فرمودی نمی شناسیم.
 فرمود: جابر مبادا برنامه های بی نظم مردم ترا باین عقیده بی پایه بکشند، که برای نجات
 انسان دوستی عملی کافی است و نیازی به عمل نیست اگر چنین عقیده ای در وجود کسی باشد
 و بگوید من پیامبر را دوست دارم، بی تردید رسول اسلام از علی فضل است آیا دوستی نبی اکرم
 و محبت داشتن با او، بدون اجرای برنامه هایش کافی است؟ بی شک این دوستی سودی
 ندارد.

جابر به خاطر حق خویشین دار باشید، و برای خدا فعالیت کنید، براستی بین خدا و کسی خویشی نیست
 ، دوست ترین مردم نزد حق با تقوا ترین و مطیع ترین آنان است. ای جابر نزدیک شدن به غایت حق
 جز با عمل تسبیر نیست، ما برات آزادی از دوزخ برای کسی جز دستورات خدا نداریم، احدی در
 پیشگاه الهی معذور نیست، هر کس فرمان خدا برد دوست ماست، و هر که نافرمانی کند دشمن ما،
 بدست آوردن ولایت ما در سایه عمل و پاکدامنی است!.

بشارت پادشاهی منوچهر
 گرفته شده، و سعی گردیده از نظر سند معتبر و از لحاظ متن با مضامین قرآن مجید نزدیک باشد.
 ۱- اصول کافی ج ۲ ص ۶۰

پیاپی مبر عزیز به امیر المؤمنین فرمود: برای مؤمن سه خصوصیت است: روزه، نماز، زکات؛
 پیامبر اسلام به ابوذر فرمود: خدای بزرگ روشنی دیده ام را در نماز قرار داده، همچنان
 که محبوب گرسنه طعام، و معشوق تشنه آب است، نماز محبوب من است، ابوذر
 گرسنه را طعام سیر میکند، تشنه را آب سیراب بنماید، ولی من از نماز سیر نمیشوم؛
 امام باقر فرمود: سه برنامه به انسان درجه می بخشد، و سه مسئله برای آدمی کفاره است،
 و سه گناه نابودکننده، و سه مرحله نجات دهنده.
 آنچه باعث درجه است، سلام بر مردم، سیر کردن گرسنه، نماز شب، آنچه کفاره است
 : دعوی کامل در شدت سرما، حاضر شدن در جماعات روز و شب، توبه شدید به نسیانی
 پیرایه.

اما علل بلاکت: سوءنطق به حق، سپردن از هوای نفس، خود بینی، اما زوایای نجات
 : ترس از مقام حق در نهان و آشکار، رعایت میانه روی بینگام غف و فقر، گفتار عدل
 به وقت خشنودی و خشم.

امام ششم می فرماید: ویژگیهای ولایتگان ما در دوازده برنامه است: پاکدامنی، گوشش در
 راه حق، زهد، رد امانت، وفای به پیمان، بندگی حق، پنجاه و یک رکعت نماز
 واجب و مستحب، شب زنده داری، روزه، پرداخت زکات، حج بیت، احتساب
 از تمام آلودگیها.

امام هشتم فرمود: خوشتر دار باشید و به پاکدامنی روی آرید، از گوشش در راه حق باز نمانید
 ، امانت مردم را ببردوم برگردانید، راستگو باشید، و با همسایگان خوشرفتاری کنید، اینها
 برنامه اثباتیت که پیامبر به خاطر آن مبعوث به رسالت شده.

دربنده خوش از بنوانید ، تا بر آنان اللو باشید ، به اقوام رسیدگی کنید ، از مریض عیادت
 نمانید ، از تشیع خبازه غفلت نوزید ، برای مادر میان مردم آبرو باشید ، از اینکه بایدهن شما مردم
 نسبت با بدین شوند بپرهیزید ، ما را در جامعه با عمل خویش محبوب جلوه داده ، و از اینکه از دیدن
 شما با ما دشمن شوند دوری کنید .
 عشق و علاقه جامعه را متوجه ما ننموده ، دنا و اشیاء را از ما دفع کنید ، آنچه خوبی در باره ما جویند
 اهل آنیم و هر چه بدی نقل کنند ما پاک از آن بشکر مخصوص خدای جهانیان است .



دانش چون گنجی است که کلید بدست آمدنش پریشان است .
 محمد رسول الله

خرد مند بر کارهای ارزنده خود تکیه میکند و نادان بر خیالات
 و آرزوهای خویش .
 علی علیه السلام

هر کس سر مرتبه غضب نمود ولی سختی به زشتی نگفت
 او را دوست خود بدان .

امام صادق

نماز در زاویه امر الهی

امر و اهمیت آن، و ضروری بودن پیروی از امر، بنحویطریک نگاه داشتن نظامات حیات است. از دورترین ایام این واقفیت در زندگی بشر جلوه داشته، و هیچ زمان میدان هستی در سراسر آفرینش خالی از امر و پیروی از آن نبوده.

قسط آن عقیده دارد، بنا بودن نظام جهان متبنی بر امر و اطاعت از آن است، و این معنی را در سوره السجده آیه ۱۱ - ۱۲ بیان میدارد: ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَبَنَاتِهَا اطِيعُوا أَمْرًا ثَالِثًا تَتْلُوَنَهُ حِينَ تَأْمُرْنَ بِالْطَّاعَةِ تَقُصِّصْنَ رِسَالَهُاتِ الْبُحُرِ الْبَارِئِينَ وَتُخَوِّضْنَ فِي الْيَمِينِ وَادْحَىٰ فِي كُلِّ شَكْرٍ وَتُزَكِّيْنَ

ترجمه: آنگاه به خلقت و آفرینش آسمانها توجه کامل فرمود، در حالیکه آسمانها توده ای از دود (گاز) بود امر کرد ای آسمان و زمین (و ای قوای غیب و شهود) همه بسوی حق و اطاعت از فرمان او، بشوق و رغبت یا بجهل و کراهت بشتابید، همه قبول کرده با کمال شوق از توده دود باینصورت درآمدند، آنگاه نظام هفت آسمان را در دور و استوار کرد، آنگاه نظام هر آسمانی را به آن امر فرمود. البته دریافت عمق موضوع، و درک و تجزیه و تحلیل مفصلی است، که بیداری خوانندگان، مرا از مخرج و لبط آن معذور میدارد.

شاید کسی نباشد که به عظمت امر آگاهی نداشته، و نداند که گاهی برای نشان دادن بزرگی برنامه مخصوص و مسائل نظامی به سرباز میاموزند؛ اگر از فوق خویش فرمان نبری، و برای امرش عظمت قائل نموی بخصوص در میدان دزم، منزایت اعدام است!

سنگران تاریخ همیشه برای سوء استفاده از برنامه، از اهمیت امر و ضروری بودن پیروی از آن بهره کشی کرده و از این راه به خاطر سیر شتابانی که داشتند، جوایع را آلوده به فساد

نمودند، و همین جاست که عقل و دین به انسان میگوید امر مردم فاسد و فاسق و چهره ای عافونی
بی ارزش است، و فرمان بردن از آن خیانت.

در هر صورت آنچه در این مرحله قابل توجه است اینست که همیشه اهمیت و بزرگی و عظمت امر بسته
بوجود امرکننده است، هر چه آمر با شخصیت تر امرش فوق العاده تر و بهین تر مناسب و خوب
فرمان بردن از آن شدیدتر.

راستی بزرگ تر از حق کجاست، و جدوی که هستی ادبی نهایت در بی نهایت است، و دانش
مستجمع جمیع صفات کمالیه.

امر مافوق امر او چیست؟ کار فرمای جهان برگزیده به کاری امر کند غیر از اینکه امرش مافوق امر است
و اطاعت از آن در شدت و خوب، تمام مصلحت را برای سکوت در امر لحاظ میکند، و سود
پسروی از امر بخود انسان باز نشده و در صورت سرپیچی تمام زبان توبه آدمی است.

مناساز امر خداست، و خواسته نبرد کار عالم، حکیم، عادل، مصلحت خواه، پسروی از این
امر بر عالی و دانی واجب است، و سرپیچی از آن عاقبتش آتش آخرت.

مناساز برنامه ایست الهی، که تمام منفعت جسمی و مادی را عاید انسان نموده، و قدرت دارد
همه مشکلات خانوادگی و اجتماعی را حل کند.

پسروی از امر مناساز هستی و حیات آدمی را از تمام آلودگیها پاک نگاه خواهد داشت.

بهین منظور خداوند بزرگ در قرآن مجید نسبت به مناساز امر قاطع صادر کرده، و به پسروی
از قرآن پیشوایان گرامی اسلام نیز اجزای آنرا از همگان خواسته اند.

آیاتی در این زمینه هست که آن اشاره میگرد، و سعی میشود مانند بخش قبل به برگردان فارسی
آن گفتا گردد.

مناساز را بجا دارید، زکات مال بپردازید، با خدا پرستان در بندگی حق و پسروی از امر او مشغول
شوید!

بیاورید آن هنگام که از بنی اسرائیل بپایان گرفتیم که جز خدا را استعاش و بندگی نکرده، و در حق پروردگار، و خوششان و یتیمان و فقیران نیکی نکنند و باز بان خوش بامردم سخن گویند و نماز را بسای دوشسته و زکات مال برپرازند، ولی گروهی بود جز عده ای مسدود بپایان شکستند، و از غنایت حق روی گردانند. ۱

نسبت به تمام نمازهای خود توبه کامل داشته باشید بخصوص نماز صبح، و به فرمان بردن از خدا در تمام زمینه های زندگی اقدام کنید.

آیا عجب نداری از حال مردی که گفتند: با اجازه جنگ بده، بدانها گفته میشد: اکنون از جنگ خودداری کرده، و تخفیف نماز و زکات قیام کنید، چون هنوز مردم مسلمان آنمادی برای جنگ ندارند، ولی وقتی حکم جهاد برای جنگ بداد آمد، بیش از آنچه که باید از خدا تبرکند از دشمن ترسیدند!! و گفتند با مرد در دجرا، چرا بر ما حکم جنگ را واجب کردی، تا از عمر خویش بی بهره شویم؟! باینان بگو زندگی دنیا متاع اندلیست، و جهان آخرت برای هر کس خدا آفرس باشد بهتر، آنجا زندگی کامل و ابدیت، و کسبی ستم نخواهد شد. ۲

آنگاه که از نماز فراغت یافتید، باز در همه حال چه ایستاده چه نشسته چه به پهلو از خدا یاد کنید، و برنامه های حق را در زندگی حاکم نمائید، و چون از آسیب دشمن و هنگام نبرد ایمن گشتید نماز را بسای دارید که نماز برای اهل ایمان حکمی قاطع و برنامه ای واجب است. ۳

بگو ما پیامبران ما میرویم که به جامعه بگوئیم نماز را بسا داشته و در شستن و بار بپوشید، زیرا بسوی خدا حرکت نکنید و در پیشگاه او محشور نخواهید شد. ۴

نماز را در دو طرف روز بسا داشته، و در تاریکی شب به جای آورید، و نیکوکارهای شایسته بپایان را از زمین می برد، این واقعیت را برای یاد آردنگان یاد می کنیم. ۵

۱- البقره ۸۳ - ۲- البقره ۲۳۸ - ۳- البقره ۷۷ - ۴- البقره ۱۰۳ - ۵- البقره ۷۷ - ۶- البقره ۱۱۴

منس را بنجام زوال خورشید تا یک شدن بپا دار و نیز نماز صبح را بجای آر که آن حقیقت
مشهور نظر فرشتگان شب در روز است ۱.

در این دو آیه اخیر برخلاف آنچه که بین قشری از مسلمانان مشهور است که منس را باید چهار
پنج وقت خواند، سه وقت تعیین شده، که در این سه وقت باید پنج منس خواند،
زوال آفتاب یعنی ظهر تا اول غروب یک وقت برای دهمس از ظهر و اثنای آن سه از این
دو منس از تعبیر میکنند به نظرین ۲.

غروب آفتاب تا چهار رکعت مانده به طلوع فجر صادق وقت دوم برای دهمس از مغرب و عشا
که باز فقه از هر دو منس از تعبیر میکنند به عشا ۳.

و طلوع فجر تا دو رکعت مانده به طلوع آفتاب وقت سوم برای منس از صبح، بنابراین از قرآن مجید
برای نمازهای واجب شبانه روز که پنج قسمت است سه وقت استفاده میشود که نمازهای
پنجگانه را باید در امتداد این سه وقت بجای آورد، البته اگر ظهر را در زوال آفتاب
و عصر را دو ساعتی بعد از آن، و مغرب را اول غروب و عشا را چند ساعتی بعد از آن بخوانند
فصلیت بیشتری دارد، و اگر ظهر و عصر را اول ظهر و مغرب و عشا را اول تا یکی شب بجای آرند
طبق صریح قرآن بی مانع است.

زن و فرزند و آنکه در سرپرستی تو هستند امریه منس از کن، و خود نیز باین مسأله توجه داشته، و در
جنب آن برادر باش، ما از تو روزی کسی را نخوانیم، بگوئیم که بتو و دیگران روزی میدیم
۱. بی تردید عاقبت نیک مخصوص خورشیدن داران است ۴.

برای جنگ با دشمنان، و جهاد با هر اهل نفس تمام نیروهای خود را بکار برده، و تا سر ذی نهائی مبارزه
را ادامه دهید، خداوند شمارا بآمین خود سرافراز کرده، و در برنامه سکونت و تکلیف پرستما

سختی و رنج روانده داشته ، و دین شما همانند مکتب ابراهیم پدر شماست ، خداوند قبل از این شما را در صحف او و در قرآن مسلمان نامیده ، تا رسول بر شما و شما بر تمام خلق گواه و الگوی خداپسندی باشید ، پس نماز را بپا داشته و زکات بردارید و به خدا و کتابش قرآن چسب زده ، که او مولا و نگهبان و ناصر شماست ، و او نیکو یار و مددکاری است !

در سوره های نور آیه ۵۶ التنبهت ۴۵ ، الروم ۳۱ ، الاحزاب ۳۳ ، الحجه ۹ نیز او امر اکید و قاطعی برای بپا داشتن نماز صادر شده ، و در روایات اسلامی بهم در چهره های گوناگونی نسبت باین موضوع اظهار نظر شده است .

۱ - الحج ۷۸



چند گفتار پیامبر گرامی و انتم معصومین . به پیشیم

فستردان کوچک را دوست دارید و آنان رحم کنید . وقتی به آنان وعده دادید وفا کنید . زیرا آنان شما را رازق خود میدهند .

بهترین جوانان شما کسانی هستند که در اخلاص و رفتار شبیه پیر مردان ، و بدترین پیر مردان کسانی هستند که به جوانان شبیه گردند .

سود نماز

در قرآن مجید سوره دوم آیه ۴۵ چنین آمده: *وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ* از خدای بزرگ در سایه بردباری و استقامت و نماز یاری جوئید، این سئوالت نظر گردی مشکل میاید، ولی خدا پرستان آنرا براحتی باور دارند. رستی مطلب اصل وریشه داری است، بردباری یکی از علل مهم برزیت و نماز کلیدی برای حل بسیاری از مشکلات.

دانشمند بزرگ شیخ الرئیس ابوعلی سینا میگوید: هر زمان برایم مشکلی علی پیش میاید و از قبل آن بوسید فواید علمی و فنی عاجز میشدم، به مسجد شتافته و دو رکعت نماز بسجای میآوردم سپس از خدا میخواستم مرا به وسیده نور آن نماز مدد کند تا گره از مشکل بازکنم، آری پس از بیرون آمدن از مسجد راه حل مشکل برایم روشن میشد، و به اندک زمانی به آنچیز که میخواستم میرسیدم. شرفم از قطعی ناله داشت، زمین با خشک بود، باغات در شرف انهدام قرار گرفته بود، مردم دچار سختی و رنج بودند، عوامل مادی از حل مشکل عاجز بود، غرور دولت وقت شکسته شده و ملت هم درماندگی خویش را اقرار داشتند، تنها راهی که برای نزول باران وجود داشت، یکی از دستورات مهم اسلامی بود و آنهم نماز باران، کمتر کسی بخود جرئت داد و وسیدا با من تمام کرده و بوسید نماز باران بیادرد، ولی میخواست آکنده از یقین، و روحی میخواست که بتواند با توان خدا با طبیعت بجنگد.

آنکس که بخویش با کمال طمیان جرئت قدم نهادن در این میدان را داد مرجع بزرگ آن زمان مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری بود، مردی که بارها غرق در اسلحه در میدانهای جنگ با استعمار تلخین مبارزه کرده بود، و برای احقاق حق مسالین پایی فشاری داشت.

جمعیت زیادی چشم لریان و سرد پای برهنه به رهبری و پیشوایی آن آزاد مرد بسوی خاک
فرج قم حرکت کرده نه است که متفقین در شهر قم قوا دارند و از نزدیکانظر اوضاع عند ارزش کفر تصور دیگر
داشت ، ولی حرب حق مقصدی دیگر ، متفقین پس از دریافت برنامه سخت در تجمیع شدند ،
مگر ممکن است جمعیتی به سرپرستی پروردگار افتاده ای ، با انجام عملیاتی چند ، از آسمان به زمین
باران بیاورند !!

یک بار بوسیله نماز پیشگاه حق اظهار عجز شد ، بار دیگر و بار دیگر هم چون سیل از آسمان
قم که مدت ها بود خشک خشک شده بود باران بارید ! بعنوان خبر لقم و قلم ترجمان مجا بر شد .
من افرادی که در آن نماز بودند دیده ام و از زبان خود آنان دانستم تا شنیده ام ، این مسند
در مسجد بالا سر حضرت معصومه بر سنگ مزار آن حضرت نهشته شده ، برای مردم دور از خدا
سنگین است . پاکدلان برای حق این سائل را باور دارند ، چرا باور نکنند ، در حالیکه
قرآن مجید نماز را گره گشاید ، و یکصد جل مشکلات به حساب می آید . ۳
ای اهل ایمان ، برای پیشرفت کار خود متقدمت کنید ، و بذر خدا و نماز توسل
جسته ، که خداوند یار برداران است !

رسول من آنچه از کتاب آسمانی ، قرآن مجید توحی میشود بر مردم بخوان و نماز را که عباد
بزرگیت بر پای دار که همان نماز اهلش را از هر کار زشت و سنگری باز میدارد ، و همانا
یاد خدا بزرگتر است ، و پروردگار پاداش برنامه ما را از نظر دور نمیدارد !

بی تردید من نماز گذار ولی نماز در تمام برنامه های ظاهر و باطن فرق است ، نماز گذار به خاطر
و جوب نماز بای میو میسه ، ناچار است از تمام آلودگیهای ظاهری خود را حفظ کرده و طهارت
بدن و لباس را برای همیشه رعایت کند ، و منافع توحید به بهداشت لباس و بدن بر کسی پوشیده

۳- خوشبختانه قبل از چاپ اطلاع باقیم گرفته
۱- سوره بقره ۱۵۳ - ۲- سوره عبقرت ۴۵ عزیز الله جعفریان شخصاً در نماز ندکور حضور داشتند

نیت :
نماز گذار به خاطر مباح بودن لباس نماز و حلال بودن آن ، و طهارت ظاهر و باطن
آب و خاک ، و همچنین مکی بودن مکان نماز ، یا صحیح بودن اجاره جای نماز ، واجب است
از بسیاری از فحش و منکرات ، از قبیل دزدی ، کتم فروشی ، غش در معامله ، غصب
ملک ، تقبص در حبس ، حسید در کار ، ربای در پول ، فروش مشروبات و آلات موسیقی و
قمار ، حیوانات درنده ، خوردن و بردن مال مردم بزور ، بدست آوردن ثروت از راه تجاوز
و کج خلقی و ظلم ، کناره گیری کند ، تا تواند دو رکعت نماز صحیح و قابل قبول بجای آورد .
نماز گذار میداند که خداوند ، بالباس حرام ، آب و خاک غیر مباح ، مکان غصبی ، و شکم پر از
حرام ، نمازش را نخواهد پذیرفت .

نماز عمود خیمه دین و عبادخانه اسلام است . اگر این عبادت کامل ، بدستی انجام
شود نماز گذار را از جمیع رذائل و آلودگیها پاک میسازد ، و از بزرگشتی و ناپسندی باز میدارد .
نکته بسیار مهمی که نباید ندانسته و ناگفته ماند اینست که در جمیع اعمال و احکام عبادی اسلام
راهم کردن نفس سرکش و از میان بردن خودخواهی و تمسبه و انصاف به فضیلت تواضع
و ششوع منظور و ملحوظ گشته .

امیر المؤمنین علیه السلام خطبه غسری بنام قاصده (یعنی تحقیر لکنده مستکبران) دارد که در آن
از زبانهای بسیار و مفاسد بشمار این نوحی زشت تکلمه تفصیل سخن رانده و در آنجا از
مناسک حج و پیرس از نماز و روزه و حتی زکات نام برده و بیان فرموده است که چگونه
این عبادت تکبر را نابود میسازد . کمتر کسی توجه دارد که تشریع حکم زکات (که مرتباً با آیات
نماز همراه است) از بین برنده تکبر و آورنده تواضع است ، ولی پس از اندک تأملی روشن
میشود ، که این حکم فقرا را با اغنیای شریک میسازد ، و به آنان تسلط در اموال توأگران
می بخشد و این شرکت دادن و حکومت و تسلط بخشیدن از عظمت و علو مقام اغنیای

و ذلت و حقارت تمیذستان میکند، و فاصد بین محروم و منعم را از بین میبرد تا چه رسد به نماز که نمازگذار، گاه در پیشگاه عظمت پروردگار سبک استاده، و گاه مکر بندگی خم کرده، و در آخر با شکستگی و فروتنی و حقارت و پستی اعضا و جوارح گرمی معنی صورت و پشانی خود را بر خاک می نهد و میساید، و با این اعمال با نفس خود جهاد میکند، و غرور و تکبر را محو و تواضع و تذلل را اثبات مینماید.

البته یک دین جامع و کامل باید چنین باشد. خودخواهی منشا و منبع همه مفاسد است، باید نخست اصل و ریشه عموم بیماریهای روحی را چاره کرد، همچنانکه اساس همه ترقیات معنوی و روحی و اصلاحات فردی و اجتماعی خداشناسی و خداپرستی است، و خودخواه و خودپرست، خداجوی و خداپرست نمیتواند باشد. پس امید اصلاح و اصلاحی نباید از او داشت. نمازگذار واقعی خدا را دوست میدارد و خدا او را دوست خود میخواند، آیا دوستی خدا با عشق بهال که اصل هر گنا و خطائی است جمع میگردد؟ نمازگذار یحیای در بسم الله و بار و دیگر سوره حمد خدا را بدو صفت رحمن و رحیم می ستاید اگر از نمازش غافل نباشد قدر او کسب این صفت خدائی و تعلق با خلاق الهی خواهد کوشید، و هر بانترین مردم خواهد شد و از قساوت و سنگدلی و بیرحمی و بی مهری برکنار خواهد ماند.

نمازگذار میداند که خداوند در سوره المؤمنون خطاب به تمام پیامبران فرموده که اول از مال حلال تناول کنند سپس قیام به عبادت نمایند.

نمازگذار میداند که پیامبر اسلام فرمود: خداوند را بر قضای میت اقدس فرشته ایست که هر شب نمائند میکند، هر کس از مال حرام بخورد مستحب و واجبی از او پذیرفته نمیشود. ۳

و میداند که پیامبر فرموده: کسیکه لباسی را بدهد در هم خرید و در پول آن لباس در همی از حرام باشد

۱- تفسیر نورین ۳۵۰ ۲- المؤمنون ۵۱ ۳- الحجۃ البیضاء ج ۳ ص ۲۰۴

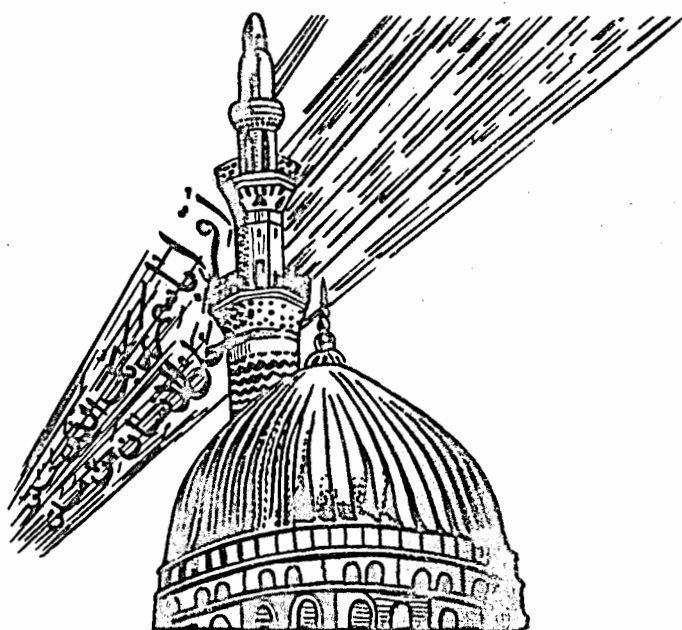
خداوند در آن لباس نماز را نخواهد پذیرفت. ۱.
 نمازگزار میداند که داد به خداوند عرضه داشت؛ خداوند اسکن بیت تو کسیت، و نماز را
 از چه بنده ای قبول میکنی؟ جواب آمد: کسیکه به خاطر جلال من تواضع کند، و در پیش من
 بیاد من بگذراند، و خویش را برای من از شنوات باز دارد، اگر سینه را سیر کرده و غرب
 را پناه دهد، به حادثه دیده رحم آرد، این چنین انسان در ملکوت به مانند خورشید میخشد
 ، و عایش را استیجاب میکنم، آنچه از من بخواهد عنایت مینمایم، بهنگام نداشتن شغل
 و برد بارش میبخشم، و در غفلت چراغ را برش میگردم، و در تاریکی خویش نشسته
 و تنش را میگیرم، ادر میان مردم مانند فردوس در میان بهشت هست، که نه بارش
 همیشه و میوه اش بی تغییر است. ۲.

نمازگزار میداند که امام ششم فرمود: کسی که دوست دارد بداند نمازش قبول شده یا نه،
 به بنید آید نمازش او را از فحش و منکرات باز میدارد یا بی اثر است؟ با نذازه ای که نمازش
 توان نگهداری نمازگزار داشته باشد قبول است. ۳.

ملت نمازگزار قتی است پاک، و کشوری است غنونه، در آن مملکتی که همه اهل نمازند،
 از دزدی و غارت و چپاول خبری نیست، در آن مرز و بوم که مردمش متمسک به نمازند از داد و
 های عریض و طویل و پرونده های جنائی اثری نیست، در آن آب و خاک که نماز سایه
 افکن است از نزاع و جنگ و جدل با یکدیگر، و طلاق زن و پیاده شدن منکرات، بهجوم
 سائوس مردم در جاده ها و خانه ها و سراغی نگیرید.

کثیر با نماز مأموری برای حفظ مال مردم، و راحت و آسایش خانواده، و نمینجامد، در مملکتی که
 نماز هست بخشی از زندان و زندانبان نیست، بهنگار مال مردم را میدهد، و طلبکار آسایش و

و امنیت دارد .
 جامه ای که نماز دارد خون و مال و عرض و آبرویش محترم است ، و نماز هر کشوری را
 به ترقیات شگرف دنیائی و آخرتی میرساند .
 کشور با نماز نمونه ای از بهشت آخرت است ، و ملت بی نماز با انواع بدبختی
 دست به گریبان .



ارزیابی وضع بی‌مناساز

در بخش قبل خواندید: جاسد بی‌مناساز، یا خانواده منهای مناساز، از فحش و مسکرات در امان نیست، و سدی برای پیشگیری از مفاسد بجز مبار حیات هم چون مناساز وجود ندارد. قرآن مجید در روایات درباره مردم بی‌مناساز، یا آنکه این امر تقم را سبک انگازند نظریاتی دارند، که به قسمتی از آنها در حدی که لازم است اشاره میشود.

آیات: ای اهل ایمان با آن گروه از اهل کتاب (یهود و نصاری) و کافران که دین شما را نفی و باز میگردانند دوستی نکنید، و اگر خود را مؤمن به حق میدانید از خدا ترسید، آری چون شما ندای مناساز بردارید آنرا مسخره و بازی فرض کنند، و علتش آنست که آن مردم بی‌خبر و نادانند، به اهل کتاب بگو آيا جز آنکه ما مسلمانان به خدا و کتاب الهی و کتاب شما ایمان آورده ایم، اما شما روی گردانده اید چیز دیگری بوجب کینه و انگار شما بر ما هست؟

سامبرین بگو آگاه سازم کدام قوم را نزد خدای متقّم بدترین پاداش است: آنی که خدا بر آنان لعن و خشم کرد، و آنان را به زورینه و خوک نسخ نمود، و آنکس که تبدلی حق را گذاشت و به عبادت شیطان رو کرد، این گروه را نزد خدا بدترین منزلت است و آنان گمراه ترین مردم از راه راستند.

در این آیات آنان که از ایمان و مناساز بدورند، نفرین شده حق و مورد غضب الهی معرفی شده و بی‌تردید در دنیا از امنیت واقعی برخوردار نبوده، و در قیامت بعد از سخت و چهار نخواهند بود.

آنکه پس از خدا پرستان رشته زندگی را بست گرفته ، و در میدان زودگذر زندگی نماز را ضایع
 و از شهادت پیروی ننمودند بزودی کفر گمراهی خویش را خواهند دید .
 بنده گانی که در بهشت عسقر در نعمت حقتند ، از دوزخیان گناه کار سترگال میکنند ، به خاطر چه
 برنامه ای بدو رخ آید ؟ جواب میدهند از نماز گذران نبودیم ، و از پادشاه دکان را طعام نداده
 و کجک نمردیم ، با اهل باطل به لطافت پرداخته و نشسته و برخاست داشتیم .
 روایات : امام ششم میفرماید : پیامبر فرمود : کسی که نماز را سبک انگارد ، بنده قسم
 در کنار محض بر من راه ندارد .^۳

امام ششم از پیامبر نقل میکند که آنحضرت فرمود : شیطان نماز میکند مردم بنمای دای و جب
 یوسه و ادای در وقتش اهمیت میدهند ، ترسناک است و آه و ناله دارد ، اما زمانیکه
 ملت نماز را ضایع کنند ، آمان را براحتی در بدبختی ای بزرگ میکند .^۴
 پیامبر فرمود : نماز خویش را ضایع کنید ، زیرا ضایع کننده نماز با قارون و هامان محصور خواهد
 شد ، و برخداست که بی توجه به نماز را با منافقین یک جا بجهنم برود ، دای بر کسی که خطاب
 نماز نباشد ، و از روش پیامبر روگردانی کند .^۵

ابی بصیر میگوید برای تسلیت گفتن به ام حمیده به خاطر شهادت امام ششم رفته بودم ، هنگامیکه
 مرادید سخت گریست ، منم گریه کردم ، سپس گفت اگر امام را بهنگام مرگ میدیدی تعجب میکردی
 ، دیده نشود و گفت : تمام خویشاوندان مرا جمع کنید ، همه را حاضر کردم ، فرمود :
 آنکس که نماز را سبک انگارد به شفاعت مانمیرسد .^۶

-
- | | | |
|---------------------|---------------------|---------------------|
| ۱- سوره مریم آیه ۵۹ | ۲- المذشر ۴۰ - ۴۵ | ۳- بحار جلد ۸۳ ص ۹ |
| ۴- بحار جلد ۸۳ ص ۱۱ | ۵- بحار جلد ۸۳ ص ۱۴ | ۶- بحار جلد ۸۳ ص ۱۹ |

ذخیره کرامی پیاپی از پدر بزرگوارش پرسید: پدر جان به آن مرد و زنی که نسبت به نمازستی داشته باشند چه خواهد رسید؟ فرمود: ذخیره هستی در مورد نماز انسان را به پانزده برنامه چهارمیکند، شش مرصه در دنیا، سه برنامه هنگام مرگ، سه زادیه در قبر و سه جهت در قیامت.

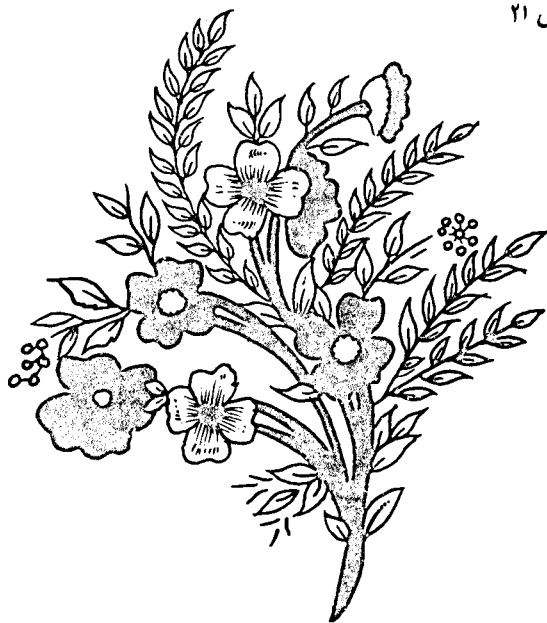
- شش برنامه دنیا
- ۱ - بی برکت شدن عمر
 - ۲ - از دست رفتن برکت روزی
 - ۳ - دچار شدن به سیما و چهار رشت
 - ۴ - بی مزد ماندن سایر اعمال
 - ۵ - عدم استجابت دعا
 - ۶ - بی سود ماندن از دعای نیکان

- سه برنامه هنگام مرگ
- ۱ - مردن با خواری
 - ۲ - گرسنه جان دادن
 - ۳ - تشنگی در هدیه آب دنیا انسان را سیراب نکند

- سه برنامه قبر
- ۱ - ایجاد تشویش و زجر بوسیله فرشته ای در قبر
 - ۲ - تشنگی زندگی در برزخ
 - ۳ - غرق بودن در تاریکی در زندگی بعد

- ۱- دست کشیدن فرشته ای بچهره او برای آینه هم او را بشناسند
 ۲- سختی در حساب و بازپرسی
 ۳- بی توجهی حق باو و گرفت آمدن به عذاب دردناک !
- ست بر نامه قیامت

۱- بحار جلد ۸۳ ص ۲۱



تخلیلی در موانع نماز

قرآن مجید و روایات عقیده دارند در راه نماز موانع سختی هست که مسلمان باید سعی کند از آنها دور مانده و بهنگام برنخورد با موانع به سبب ازله برخیزد و تا مقدس‌گویی آنچه نمیکند در انسان از نماز بهره یبرد بکوشش ادامه دهد.

در این قسمت هم مثل بخش های گذشته از متن قرآن و روایات استفاده شده و خوانندگان را بدقت در مسئله توجه میدهم.

آیات: ای مردم میکده به حق گرایش پیدا کرده اید شراب و قمار و بت پرستی، تریای گرویدگی، برنامه اُمیت پلیدی و از کارهای شیطان است. حتی از آنها دوری جست تا بر سنگاری برسید. شیطان اراده دارد بوسید شراب و قمار میان شما عداوت و دشمنی ایجاد کند و مخصوصاً بوسید این برنامه ای پلیدی شما را از نماز و ذکر حق باز دارد، آیا از این برنامه با دست برسد باید تا به فتنه شیطان دچار نشوید؟^۱

مردم دور و و آنکه ظاهر و باطن کی ندارند بگو آنچه اتفاق کشید چه با میل چه با زور از شما پذیرفته نیست زیرا کار شما خود نمایی است، شما مردمی هستید که سخت بفسق خو گرفته اید، رسول من هیچ مانعی از قبول نفقات آنها نبود جز آنکه آنان به خدا در رسول کافر بودند و اینکه در نماز شرکت میکنند برای تظاهر است زیرا از نماز اکراه داشته و سخت کسلند، و مالی را هم کم میکنند از روی شوق نیست.^{۲۰}

۲ - التوبه ۵۴

۱ - سوره مائده آیات ۹۰ - ۹۱

آنچه به عنوان موانع نماز از این دو آیه استفاده می‌گردد میتوان در چهار قسمت خلاصه کرد
 ۱- شراب ۲- قمار ۳- بت پرستی ۴- ریا
 من ناچارم برای توضیح هر یک از این موارد در راه نماز است. و قرآن بآن اشاره کرده به
 روایات متصل شده، و نظر میشود این اسلام را نسبت باین چهار قسمت منکس کنم.
 شراب: امام باقر علیه السلام فرمود: شراب بخوار باری سیاه، دنان لچ، زبان بیرون
 آمده، و فساد و ناله از شدت تشنگی وارد میدان قیامت می‌گردد، و با و از چاهیکه
 در آن چکر زنکاران ریخته شده می‌اشامند. ۱
 امام ششم فرمود: ای یونس ابن طلعیا از طرف من که مردم محبت و لطف داریم بگو:
 هر کس یک جرعه شراب بنوشد خداوند و ملائکه و انبیاء و مؤمنان او را لعنت میکنند
 مستی شراب روح ایمان را از کالبد برده و بجایش روح پست و کثیف و لعنت شده قرار
 میدهد!!
 پیامبر بزرگ در مسکد شراب ده نفر را لعنت کرده: کارنده دخت، گنجهان آن، فشانده
 انگور، خورنده، ساقی، محل کشنده، تحویل گیرنده، خریدار، فروشنده، و ربایف کشنده
 پول. ۳. بنابراین روایت مدبرقان و راننده و شاکر راننده و باربر و مغازه دار و صندوقدار
 و همه ملعون هستند.

۱- وسائل جلد ۱۷ ص ۲۳۷

۲- وسائل ص ۲۳۸

۳- وسائل باب تجارت قسمت ۸۴

سب مبر فرمود: از اولین بزنامهائی که خداوند نهی کرده، عبارت بوده از بت پرستی، شرابخواری، تشوخی با مردم ۱.

از سب مبر اسلام نقل شده که شرابخواری مبدأ تمام گناهان است ۲. امام ششم میفرماید: شراب منبع تمام آلودگیهاست، و شرابخوار گداز کینه قرآن است زیرا قرآن را باورد داشت، حرامش را حرام میدانست ۳.

امام نهم میفرماید: خداوند بخیری مانند میخواری نصیحت قائل نشده، برای شرابخوار است زنای با مادر و دختر و خواهر امریست عادی، زیرا بهنگام سستی آنها را تشخیص نمیدهد، و نیز برای مشر و بنحور ترک نماز بزنامه ایست سهل ۴. زیرا با سستی یا لوده شدن بروج شیطانی چگونه به نماز روی آورد؟

به امیر المؤمنین عرضه داشتند: شما فرموده اید شراب از دزدی و زنا بدتر است، فرمود: آری زنا کند، ممکن است گناه دیگری ترک نشود، ولی شرابخوار چون مست شد، زنا میکند، آدم میکشد، نماز را را میبندد.

قمار قرآن مجید قمار از گناهان کبیره میداند چنانچه آیه ۲۱۶ سوره بقره بر این معنی دلالت دارد.

قمار عملی است که برای برنده و بازنده تولید دشمنی میکند، قمار باز اگر بیازد بخاطر از دست دادن مالی که بزرجت فراهم کرده دشمنی برنده را بدل میکند و اگر بیرون بازنده مقابلش دشمنش میشود، کمتر مجلسی برای قمار تشکیل میشود که در آن نزاع و کینه برنخیزد، و چه بسا بازنده مال به خاطر فساداتی حسرت و اندوهش دست بخود کشی بزند، یا برای جبران از زمین رغن مال به گناهان دیگر از قبیل دزدی یا آدم کشی دچار شود.

۱- وسائل جلد ۱، ص ۲۴۳ ۲- ۳- ۲- وسائل جلد ۱، ص ۲۵۱ ۴- ۳- ۲- وسائل جلد ۱، ص ۲۵۰

جمع ادوات قمار، ساقن و فریقن و نگاهداریش حرام است و نشستن در مجلس قمار هم در این
الهی ممنوع اعلام شده

روایات حرمت قمار همانند شراب در کتاب و مسائل و فروع کافی زیاد است و دوستان متقرا
بر این دو منبع ارزنده اسلامی مراجعه کنند.

برای نمونه یکی از آن روایات که انبیا و ائمه در آن ذکر شده اشاره میشود:

امام ششم فرمود: فروش شطرنج و خوردن پول آن حرام و نگاه داشتنش کفر و بازی با آن
شرک و سلام بازی دهنده اش گناه و یاد دادن آن به مردم معصیت بزرگ است.
آنکس که دست به شطرنج میزند همانند آنست که دست در گوشت خوک فرو میکند، و کسی که به آن
نظر میاندازد همانند آنست که به عورت مادر نگاه میکند.

بازی کننده و سلام دهنده برادر نگاه کنند، به بازی همه در گناه مساوی هستند، و آنکس که
به بازی شطرنج بنشیند، برای خویش در دوزخ جاتیبه میکند و زندگی آن جهان برایش ایجاد
حسرت مینماید.

از بنشینن با قمار بازان بپرهیزید زیرا اهل آن مجلس محل خشم خدایند، و هر ساعت در معرض
غضب، چون نازل شود شما را هم خواهد گرفت. ۱

قمار باز چون به قمار بنشیند تمام اراده اش متوجه بردن مال از طرف مقابل است، و برای
این برنامه، ناچار است ساعت بگذراند، گاهی مجلس قمار از اول غروب تشکیل شده و
تا نیمه ای شب ادامه دارد، پس از نیمه شب هم قمار بازان با شکی مضطرب و اندوه حسرت
به بستر مرگ رفته، اما ساعتها از روز گذشته بیدار نمیشوند و بدینگونه خسارت آنان ضایع میشود.

بست پرستی

شاید بتوان گفت ادبست های پرستیده شده در تاریخ را محاسبه کرد! بست پرستی یعنی روگرداندن از تمام فضائل و عرق شدن در همه زوایا.

بست های تاریخ را میتوان به دو دسته جاندار و بیجان، درونی و بیرونی تقسیم کرد، جاندار همانند فرعون و نمرود و شاداد، صاحبان مقام و کوسال و کاک و کوسفند و سایر حیوانات، بیجان، مانند خورشید و ماه و ستارگان و ذرات و نبات و سنگ و چوب و ساخته های خود بشر، که همه در زادیه بست های بیرونی هستند.

اما درونی همانند هوای نفس و غرائز و شهوات و صفات رذیله و اینک بهنگام گرفتار آمدن به پرستش بست های جاندار و بیجان بیرونی انسان از همه فضائل مخصوصاً عبادت حق و بالخصوص نماز باز میماند جای تردید نیست، اما دچار شدن به پرستش هوای نفس و شهوات و شکم و مفاسد و زیانهای آن مسکد الیه است که عمیقاً در خور تحقیق است، و کتابی جداگانه میخواهد، زیرا بطور قاطع میتوان گفت منشأ پرستش بست های بیجان و جاندار بیرونی درون خود انسان است، و این قلب و روح است که اگر تزلیه شود، و با تعلیم آسمانی زنده گردد آدمی را از اسارت بست های درون و بیرون نجات داده و به اوج کمال میرساند، ولی با خواب رفتن دل و افسردگی جان آدمی در تنگنای پرستش های غلط قرار خواهد گرفت، در این صورت از او توقع نیکی و شرف، فضیلت و انسانیت نباید داشت، و با اسیر بودن در بند بست مآچونه میتوان او را در عبادت الهی مخصوصاً نماز مشاهد کرد.

ریا: زادیه که از شرک و نفاق است، ریاکار اگر بداند مردم از برنامہ اش آگاه شده و ادراج میکنند، به اجرای عمل برمی خیزد و گرنه زحمت انجام هیچ کاری را بنحو نمیدهد، در این صورت مسکد اجرای نماز برسد ریاکار بسته به توجه مردم است، و اگر بداند مردم از نمازش آگاه میشوند میخواهد، اگر نه از اجرای فرمان حق سرباز میزنند.

ریا در حقیقت شعبه‌ای از بت پرستی است و پرستش بت جاندار، خداوند دوسره الماعون
نمناز خوانان ریاکار محله کرده و نماز آنانرا هیچ انگاشته، روایات باب ریا زیاد و فوق العاده
است، پویندگان می‌توانند به کتابهای سحار، محجۃ البیضا، و سائل الشیخ، کافی، تحف العقول
، خصال صدوق، جامع السعادات، مراجعه کنند.

کتاب مصباح الشریعه جلد اول صفحه آخر در باب ریا داستان مختصر ولی جالبی را درین مضمون
نقل میکنند:

فهرستی شی در مسجدی نزول کرد، سکی پیش از او در گوشه مسجد نهفته بود، چون ساعتی
از شب گذشت، سگ بر خود بجنبید، آن غریب پنداشت که شخصی از اهل محله است، به
امید آنکه با داد اهل آن محله را از حال خود علام کند، او را در میان ایشان قبولی و شرفی
باشد، بی وضو بنماز ایستاد و تا صبح دست و پا میزد، و نماز بی وضو بجهت ریا
میگردد، چون هوا روشن شد سگ گوشها به جنبانید و از مسجد بیرون رفت، مرید هر شب
بطاعت مشغول بود چون با داد شد، یعنی پر خاک و دامن و در پیش پر باد بنظر شیخ آمد
، تا شیخ اصحاب را خبر دهد، شیخ آن کدورت بی صفرا مشاهده کرد گفت: شب به
کدام کوره مبتلا شده‌ای که ترا از جهود خیر بر تبرمی بینم.

شرایط نماز

میگویند: تمام مسائل نماز، از اول طهارت و شرایط آن، تا آخر سلام و تعقیبات نماز
در کتب اسلامی، در چهار هزار مسأله منعکس شده، و این برنامه بهترین دلیل بر بروقیت نماز
در میان عبادات اسلامی است.

من نمیدانم در شناساندن نماز و حقیقت آن از کجا شروع کنیم؟ مانند کسی هستم که رکن
ساحل ایستاده و چشم اندازش دریای بی نهایت بزرگی است!
برای نماز دو گونه شرط نوشته اند ظاهر - باطن. در این بخش خیلی فشرده و ساده

دوم هر نماز ادای قوت، اینست شرایط ظاهر نماز که از آن زیر دو عنوان مقدمات و مقارنات یاد شده است.

شرایط باطنی: قرآن مجید سیر باید: اَقِمُّ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي، وَ لَا تَلْنِ مِنْ الْغَافِلِينَ، اَتَقِي تَعْلُوا مَا تَعْلُونَ
نماز را به خاطر یاد من برپا دارید، از غافلین مباشش، بدانید که چه میگویند، روی این حساب
باید گفت نماز گذار در حال مناجات باشد است، ولی توجبه بودن بحقیقت آن، و سخن
گفتن با خدا در صورتیکه انسان بمفهوم و معنای کلماتش توجه ندارد، و تمام همت و اراده نماز را
بدیده نمیکند، با رسم مناجات نماز نگار است، چه اینکه انسان در خواب کلمات منظمی
بر زبان براند، چه اینکه در بیداری ولی در حال غفلت.

نماز برای تصفیه جان و پایی دل، و باز در شستن انسان از فحش و منکرات مقرر شده،
با غافل ماندن متکلم از مستمع، چگونه در جهان، پایی دل و حالت باز دارندگی را میتوان از نماز
توقع داشت؟! در تمام قسمت های نماز باید تمام توجه بحق باشد، و گرنه نماز
بی روح نماز نیست.

مجتبه البیضا، جلد ۱ صفحہ ۳۷۰ میگوید روح نماز بسته به شش مرحله است:

- ۱- حضور قلب
- ۲- تفهم
- ۳- تنظیم
- ۴- هیبت
- ۵- امید
- ۶- محبت

۱- حضور قلب: واقعی است که از تمرکز فکر در برنامه های نماز، و توجه عمیق انسان به حق

۱. پدید می آید، چنانچه در نماز نکران انسان میدان جولانی جزئی نگاه با عظمت حق داشته باشد، قلب نمی تواند روی خود به جانب معشوق کند، از عالم ملکوت کسب نور و فیض نماید.

۲. تقصیر - مراد از تقصیر حشیدن معنای کلمات است، و دریافت لطائف الهی نماز، لطائفی که بدست آوردنش آدمی راست بوده، عالم معنی کرده، و توان عجیبی برای مسراج روح به انسان میبخشد.

۳. بتقسیم ممکن است انسان بستمی سخن بگوید، و فکرش متوجه او باشد، و مفاهیم کلمات را نیز بداند، اما برایش اهیتی قائل نباشد، مراد از تقصیر انبیت که علاوه بر حضور قلب و توجه معنایی لطیف، انسان نسبت به خالق خویش حالت تقصیر داشته باشد.

۴. بهیبت: حالت ترس از مقام الهی است، که مبدأش بزرگ دانستن حق است، و آنکس که توجه بمقام دوست ندارد نمیتواند دارای بهیبت باشد.

۵. امید - ممکن است انسان از صاحب مقامی ترسد، ولی به او امید داشته باشد، که در حق انسان نیکی کند، اینچنین باید سازگاری حضرت مولا امید داشته و موقع کرم و عنایت و لطف او باشد.

۶. حیاء: توجه داشته باشد که ذره ای ناچیز، در برابر وجودی عزیز که بی نهایت و بی نهایت است ایستاده، و سرپای وجودش غرق در تقصیر است، وجودش عین عجز و عبادتش عین عدم، و بداند که پروردگار بر درون و برونش آگاه است، و توجه باین امور را تمرین کرده، تا در هر حال از خداوند حیاء کند، حیائی که هم چون کوه، او را در مرتضی ثابت قدم بدارد.

اذان: چون صدای مؤذن را شنیدی، دل از ندای رزق قیامت پراز ترس کن، و آستین ظاهر و باطن را برای جواب دادن به ندای حق بالا بزن، و برای ورود به نماز عجله کن، زیرا که آنکس که با شنیدن صدای اذان از خود سنجوده شده، و برای اجماعی دستور

حق عزت میکنند روز قیامت مخاطب به ندای لطف و احسانند .
 اذان را معیار نجات و عدم نجات روز قیامت بگیر ، اگر باشنیدن آن دلت شاد شد
 و غم سق در نشاط گشتی اهل نجاتی در نه تعبلاج خود بر خیز ، رسول اسلام نزدیک اذان
 به بلال نذر گوی فرمود : ارجنا یا بلال یعنی مؤذن من با گفتن اذان برای دل من شادی
 بیافزین .

اذان بانام خدا شروع گشته و بانام او تمام میگردد یعنی اول و آخر اوست ، هنگام شنیدن
 الله اکبر اذان ، دل را آماده تقظیم بحق کن و بدان که بزرگ فقط خداست و غیر او چیزی
 نیست ، چون اگر توبه باین معنی کنی در تکبیر گویی خود دروغ گو خواهی بود .
 وقت : هنگام رسیدن وقت نماز توبه داشته باشد که زمانی است که پروردگار
 برای انجام بندگی توفیق داده ، و وقت رسیدن به عوامل نجات است ، دلشاد باش
 و شاد رو ، زیرا رسیدن نزدیک بختی فراهم شده ، بعضی از زنان پیامبر میگوشیدند پیامبر
 با ما حرف میزد ما با او سخن نمی گفتیم ، چون وقت نماز میرسید انگار میکردی ما را نمیشناسد و
 هم نسبت به او بیگانه ایم !

امیر المؤمنین هنگام دخول وقت لرزه بر انداخته میافکند و بخود می پیچید ، عرضه میداشتند چه
 شده ؟ میفرمود وقت امانتی رسیده که با سگانه زمین و کوهها اراده کردند از قویش سر برافکنند
 ، امام زین العابدین زمان رسیدن وقت نماز زینب از چهره اش میرفت و درو بزدی میکرد !!
 طهارت : تو که مکان نماز را پاک کردی ، و لباس و بدن را شستوشی دادی ، و آنچه مربوط به
 ظاهر بود آراسته نمودی ، آیا توبه به قلب و روح و مغز هم کردی ؟ آنجا طهارت نمیخواهد ؟
 پایی جان و طهارت روان با توبه و پشیمانی ، اراده بر ترک گناه در آینده میسر است ، پاکی
 درون را فراموش کن زیرا خداوند نظر مدبر و ن دارد .
 ستر عورت : پوشیدن بدن با خاخر نیست که خلق از دیدن قباح یا فاضل بدن دور باشند ،

آری انسان خجالت میکشد بنینده مخرمی میروب ظاهر او را میگوید . اینجا است که از رسواییهای درون ، و رد اثل اخلاقی و بد فکری تا و انسان باید ناله کند و از غصه بمبرد ، بزماد باشد و دست در معرض دید حق است ، باید آلودگیهای باطن را با پیشانی و حیا و ترس از مقام حق پوشاند ، امام ششم میفرماید زیب ترین لباس برای انسان لباس خوشتن داری از گناه است .

مکان ، خیال کن در پیشگاه عدالتی و محل رسیدگی به حساب است ، اگر برنده عمل سراسر سیاه بروی چه میکنی ؟

و توبه داشته باش که بهترین مکان برای نماز مساجد و شاه شرف است ، زیرا خداوند اینگونه محل را برای اجابت دعا قرار داده ، و منبع بخش رحمت و لطف و محبت به بندگانش .

امام ششم میفرماید چون بدر مسجد رسیدی آگاه باش که اراده درود بر پادشاه نمیدی داری پادشاهی که جز پاکان بر لباطش راه ندارند ، و غیر راستانرا اجازه مجالست با او نیست . در اینجا به عجز و ناتوانی اقرار کن ، و به بیچارگی خویش بنگر ، از حضرتش طلب رحمت کن ، او وجودیست که از هر کس توبه بران تر است ، آماده قبول عمل با اخلاص اگر چه کم باشد .

قبضه : جفتی است که ظاهر بدن باید بطرف آن قرار گیرد و ظاهر انگشتی است برای باطن ، بنابراین فک و روح و قلب را نیز بطرف حضرت دوست قرار ده ، و بکلام نبی اکرم توبه داشته باش که فرمود : هنگامیکه بنده به نماز بر می خیزد و اراده و قلبش متوجه خداست مانند روزیست که از مادر متولد شده .

امام ششم میفرماید چون بسوی قبضه قرار گرفتی از دنیا و هر چه در آنست نا امید شو ، دل از غیر او برگردان ، و بزرگی حق را برابر جان و دل قرار ده ، و بیاد روز قیامت باش ، و بین امید و ترس قرار بگیر .

کعبه یک سنگ نشانی است که گم نشود حاجی حرام در بند بین بایکبات

حسین الصایان



نماز

زینت در که معبود نماز است نماز	سبب عزت موجود نماز است نماز
شرح را مقصد و مقصود نماز است نماز	بی نماز از نظر لطف خدا محروم است
بود طاعت همه از بود نماز است نماز	گور گورانه کن ز هر کس دوزخ جود و نماز
شرط اول که هست سود نماز است نماز	روز و شب اگر حسین این علی کریم کنی
تجدد بر حضرت معبود نماز است نماز	پیش سلطان همه کس تحفه لایق ببرد
گفت عز و شرف وجود نماز است نماز	شاو عشان که همه عاشق دیوانه است
گفت تکیه بر معبود نماز است نماز	نفس با پسین بت چو قامت نماز
گفت معراج تو مقصود نماز است نماز	بیمیر چو خدا امر معراج نمود
استحقاق از بهر است نماز است نماز	به نماز عزت نباشد چو بدین جاندار
قاضی شاه و مشهور نماز است نماز	نزد میزان عمل موقع دیوان حساب
عقل یکبار بفهمه نمود نماز است نماز	گفتم ای عقل ز طاعت همگی افضل است
بر بشر آنچه هست سود نماز است نماز	به کریمی خدا غره شود (ضرر است)

بہ چند گفتار از پیامبر گرامی سلام و ائمتہ معصومین علیہم السلام

از مالہ مظلومان و ستمدیدگان برس کہ میان آن و خدا حجاب و پردہ ای نیست !

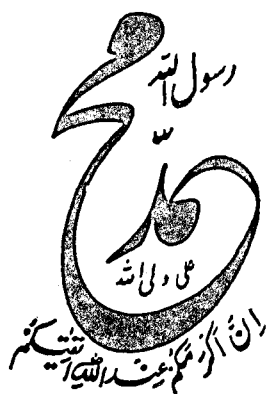
از گناہان کو چک برس کہ همچون قطعات کو چک چوب ہستند کہ ہنگامیکہ جمع شدند
آتش عظیمی می افروزند .

کیکہ از برداشت یک درہم از حقوق دیگران خود داری کند مجبور است دود درہم
بہ ناحق بپردازد .

و جامہ ای کہ از برداشت حقوق مسلم صاحبان حق سر باز نہد مجبور است دود خندان آن را
در سیر باطل برای حفظ موجودیت خود غرامت بدہد .

از لجاجت پرمیز کہ آغارش جہل و نادانی و سرانجامش ندامت و پشیمانی است .

از اہمال پرمیز و مرکز کار امروز را بہ نفسہ و اسفین کہ تو برای امروز زندہ ای نہ فردا .



ولایت

امامت

حکومت

نخستین نشر. دکتر حشمت الله مقصود

۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

سالست که شنوندگان مباحث مذهبی از من می پرسند چرا مطلبی را که در مجالس دینی بحث میکنی رشته تحریر نیست و در جواب آنان میگفتم هنوز زود است وقتی باید قلم بدست گرفت که در پیشگاه پیکو ز ششصد و نودی نباشد ولی اکنون باین تمجید رسیدهام که آنروز هرگز از انبیرست در این صورت ایامتوا گفتگویی که هر چه زودتر قلم بدست گرفته اند و ابتدائی ترین اندیشه های خود را در معرض افکار دیگران قرار داده اند حتی در زمینه های عقاید و افکار موفق ترند ؟ پاسخ این سؤال ساده نیست مگر این بنده در حال حاضر راضی شدم خلاصه سخرانی های بلند ولایت و امامت و حکومت فخر شود از آن جهت است که من واسطه ای بین سیستم و نقش حقیر عرضیه حقایق مذهبی از زبان بزرگان و پیشوایان دینی است . از سوی دیگر صاحب نظران که گفت این مباحث آشنا شده و بطور تشخیص داده اند که اگر این مطلب در سطح وسیعتری در اختیار نسل جوان نمک و سایر عقلمندان قرار داده شود سودمند تر است . امید است این خدمت مجاهد معتمد سلاطین که دست یار انجمن خدمات اسلامی اهرام گورده مورد قبول پیشگاه معتمدین ملی عصر ما نام مان عمل الله تعالی فرط الشرفه را گیرد . و برای جویندگان ابعیت جهان هستی را بی بسوی کمال شود شود . از نگار می باز درش آگاهی جعفریان که در نهایت ضنا و صمیمیت مرابری نمودند کمال تشکرا دارم و برای فسر و فرد برادران انجمن خدمات اسلامی توفیق خدمتگزاری در این سنگرمعتمدین را آرزو میکنم .

« حمت الله مقصودی »

اهمیت بحث ولایت

۱- در عصر تخصص تقسیم کار در کشه های مختلف برای حفظ وحدت و یکپارگی ملت امپراتوری
گوناگونی وجود دارد که با پیشرفت روز افزون دانش و توسعه پیش عمومی از پیش آنها تزلزل میشود
مانند معیارهای خاک و خون و مزد های طبیعی و قراردادی و سکنای سیاسی و سنت ها و عقاید و نجبا
و نهادهای نامایدار . ولی در کشور ما در سبب تشیع اضافه بر معیارهای یاد شده بالا قرنهاست
که وجه تشابه و عاطفه و احساس مشترک دیگری در ملت وجود مردم حکومت میکند که ضامن حقیقی وحدت
و تقاضای هم است و در مقابل تمام حوادث متفاوت و احوالات خود را حفظ نموده و بایه اصلی
تشکیل جامعه صیقل شیده است و آن محبت خاندان پیغمبر است که خدای بزرگ در این آیه بآن
اشاره نموده است: *قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَحْدُ فِي الْقُرْبَى* .

و اما است که مذهب جعفری در مقابل انتمه عقاید و افکار متضاد و جنایات تاریخی و غارتگریهای
خاندان بنی امیه و بنی عباس و کوششهای پیگیر و مداومی که بمنظور انحراف مسیر تاریخ و عقاید
افکار مسلمین در عصر حکومت خلفا و پس از آن در دوره تجزیه امپراطوری اسلامی بعضی آمده
اصالت و موجودیت خود را بر محور عاطفه مشترک انبی تسلیم نکردند و حرکت کلمن حاکم
حفظ کرده و با این دو نکته زیارت نامه از ابتدای تاریخ اسلام تاکنون زیر پرچم پر مهر و وفای
خاندان رسالت با این شعار عاشق و زنده اشک ریخت ، عهد کرد ، تشکّل شد ، با نفوذ
با و دوروی با سبانه کرد و شاید همین دلیل باشد که در حدیث آمده که :

ما نؤدب أحد بشئٍ كما نؤدب بالولاء

۲- قرآن مجید در زمینه های مختلف و اداری و ستودنی جمعی است که اگر مبنای آسمانی حقیقت
آنرا روشن کنند قهراً در مسیر سلیقه های گوناگون انقدر پراپه بخود میگردانند که بجای رهبری و
رهپیمائی سرور افکار و اندیشه های افراد شده و اصالت خود را از دست میدهد و مردمی
و پروسه های خدای مردم را نخواهد گرفت . همچنانکه پس از فوت پیغمبر اسلام مردم دچار

هم گرفتاری شده و در حال حاضر هم بسیار کم نیست که در کتب اسلام اندر زود
آنس عبد الدینا و الدین علی السنتم

۳- ناساتی تعلیمات کلی و منتخب مسیحیت در کشورهای غربی موج مخالفت علماء
دانشمندان را برانگیخته ولی کتب تعلیمات مذہبی را مانع پیشرفت خود دیدن مسیحیت و اسلام
فرق نگذاشته و مذہب و عقاید دینی را درست بیاد سخره گرفته و صاحب دین را از اجتماع
لعنہ بر کلی جدا کرده و مسلمانان بی خبر از اسلام هم از همان حربہ با علویہ قرآن مجید استفاده کرده
و در نتیجہ منطبق دین را فہیدہ زند و نہ فکر ادبیاتی را و نہ لحاظ ناسانی اندیشہ با من این دو
راہ سرگردان مانده و حقایق مسلم اسلام را ہم در ردیف خرافات انگاشته و در کنار این
روخوانہ و آب گوارا تشنه جان داده و خود را از تمام نراہی جاتی قرآن مجید محروم ساخته اند.
۴- در حال حاضر کہ اندیشہ نس سحر لعنہ زندگی مادی پی برده و از باب الله در میدان پول و ثروت
طرفی نبسته و از سیر در عتاق دریا تا مطالعہ کنشہا از تحقیقت صدائی بخشش رسیده
و تشنگی اش بیشتر شده و از انہیمہ مکتب ہای فلسفی و اندیشہ ہای نو و زہیہای مختلف سیاسی و بلا
رفتن سطح در آمد سیاسی رسیده و در نتیجہ با پاسی پر ابلہ و بدنی خسته و کوفتہ بار دیگر بخود آمده
و بفکر افتادہ خوشبختی را از خوشبختان جاوید زندگی کسب کنند گرفتار انواع تضادی ہست کہ
مخیر اند بحرف کہ کسی گوشش کند و کجا بود و بہ کہ کسی عتقاد کند کہ ام کتاب را بخواند . در چہ
مجالسی شرکت کند ، چہ مدلی در زندگی انتخاب نماید ، از کدام فکر سروری کند .

۵- یعنی قلم بدست گرفته و ہرگونہ خارق عادت را در بارہ اولیہ خدا متذکر شدہ و
ایمان را مثل خود ندیده و بر تمام اقیازات الہی و اسمانی و خدا دادہ بندگان خاص خدا
قلم بطلان کشیدہ و از این راہ سخا بہ دین بی سربار بخوبی مردم دہد و جمعی را و دوزخو گدا
آوردہ و نفعہ خوانی آغاز کردہ ہست . دیگری برای ایمنہ دین متحرک و ساندہ را ب مردم تفہیم کند
از عقیدہ ہای طبعہ محروم استفادہ کردہ سببی منطبق و استدلالت متوسل بہشان نقاد و ضنف

و تحریک عصبان شده، از راه اذیت و تنقید حس به جان طلبی جمعی را ارضا کرده و ریشه کاهان
 بی پایه سراب را آب نیداشته و ناخود آگاه بدون اینکه ناپیگانه‌ای استوار و مستحکم برای مردم
 بنیان گذارد، این نتیجه رسیده اند که تأسیسات نیمه خرابی را که لایق حافظ همان پرستۀ افکار مذهبی
 است بکاره ویران کنند و بدینسان و اتفاق را عمیق تر در ریشه و از ترسانند و بیعادت دیگر
 بدون آنکه شش پاره اسی بغریق بدهند زورق شکسته را هم از زیر پای او کشیده اند.
 ۶. هلاک مجمع مردم در مجلس مذهبی اکثر آنحضرت آمدن و خوش نیاوردن است و بخصوص در مجلس
 بی سواد بن رود و چار شده اند، یعنی دانشجوی که در رشته علمی بخصوصی کار میکنند و با پیشگی که
 در رشته خود رحمت کشیده نمی تواند باور کند در رشته دیگر ممکن است از یک کارگر عامی میسر آید
 باشد. و در نتیجه پیش از آنکه در مورد عقایدی و مذهبی در محافل افراد و فیصله جیت و موجب خیر است
 خود را صادر کرده و خودش را تسلیم کتب خدا و سنت پیغمبر کنند پیش از آنکه قبول رحمت کرده
 تفحص کنند که از نظر قرآن مجید و کتب اهل بیت و مفاد روایات و احادیث سند ولایت
 ائمت شفاعت، وصیت، دعا، معاد، جبر، تفویض، قضا، قدر، عدالت، مقوله توحید
 و غیره شده، صاحب نظران تحصیل کرده و سخنوران استناد نموده و گویندگان بی سواد از کار بیایند.
 کسی هم نمی تواند با شان حرفی بزند چون تحت عنوان دگر با فتنه یا دیر یا وکیل یا
 زندگی میکنند و اینجا از نظر قیافه و شکل و موقعیت اجتماعی یا اداری هم حیوانند بگویی پر اتری
 حرف بزنند و قدرت با فتنه‌ی پر حرارتی هم توأم با خطرات بعضی از کشته دارند و در این میان تنها
 سنگری که از همه کمتر مانع دارد و برای آنان قابل پذیرفت و خود نمائی است سنگر مذہب و در حقیقت
 است و از بسا دگر عنوان میکنند که پیغمبرش من و شما است، امام هم از گذشته و آینده خود شل
 همه مردم بی خبر است، آن اگر ضد منی بگویند کند از نماز بالاتر است و اگر کسی تمیز باشد همان سبیل
 است. و او فکر که دیگر با دوست داشته باشند همان عقد است این هم صیحت بزرگی
 که در سبیل با سوادان مذہب دوست شده که فرصت مطالعه و تحصیل دارند

و نه می‌پسند باز کنند که نمی‌دانند و نه می‌توانند قبول کنند منطق و مذهب و اخلاق و عقاید و
سائل ما در طلبی الهی و دیگری غیر از الهی است و باز با اکثر و نهما و پر تو نهما دارد و چه
بر سبب کلام معصوم علیه السلام که اگر جاهل سالت بماند اختلاف برداشته میشود.

اینک است ولایت

در روش بحث کوشش با اینست که ولایت را از دید قرآن مجید و سپس از سنت پیغمبر و ائمه
اطهار و پس از آن از دیدگاه علماء و دانشمندان علوم اسلامی مطالعه کنیم به فهم مفهوم لغوی ولایت
چیت؟ در فقه اسلام و در حقوق مدنی از مفهوم ولایت چه تنبیط شده؟ حکماء و فلاسفه چه شخصی
را ولی می‌گویند؟ آیا ولایت عین امامت است؟ و آیا با حکومت فرق دارد؟ و هر یک از این اصطلاحات
با کمال خلافت چه نسبتی دارد؟ خلیفه کیت؟ امام کیت؟ ولی کیت؟ و الی کد است؟ حاکم چگونه
شخصی است؟ فناء قدرت و صلاحیت خلیفه یا امام کجا است؟ و از چه مقامی کب صلاحیت می‌گیرند؟
این صلاحیت ذاتی است یا کتبی؟ یا نصبی است؟ یا انتخابی؟ و چنین شخصیتی قدرت حکومت
را وسیله سعیت از مردم می‌گیرد؟ یا مردم با بیعت خود مقرر می‌کنند؟ آیا وصول باین مقام
برای هر کس میسر است یا نه و اگر میسر نیست چرا و کج و دین؟ فرق چنین مقامی با مقام نبوت چیست؟
آیا چنین شخصی تصرف در مابیت موجودات می‌تواند بکند یا خیر؟ و اگر چنین کاری بکند با کمال خلاف است
علت مدول و سبب جهان اسباب و سبب است چگونه می‌شود آنرا باور کرد و در این صورت
مشکل ولایت چگونه حل می‌شود؟ آیا قول بولایت تکوینی مستلزم شرک و بت پرستی است؟
و چه ضرورتی را سبب می‌کند که انسان چنین اعتقادی در باره امان خود داشته باشد؟ اینها قسمتی از
مطالب مربوط به سبب ولایت است و تمام مطالب باین دهم با و صدها تمام نمیشود چنانچه قرآن
حکیم باین موضوع ناطق است که اگر دنیا را مرکب و اشجار و قلم شوند تا کلمات الهی را شماره نمایند پیش از
آنکه کلمات الهی تمام شود دنیا و قلم تمام خواهند شد. آری محدود نمی‌تواند نامحدود را توصیف کند
و اینست مفهوم نامتناهی بودن ذاتناهی را منظر شدن.

بحث ادبی

رغب اصفهانی میگوید: ولایت به کسر و او بمعنی نصرت و کمک و ولایت نفع و او عمده و امری شدن و اداره کردن است و از این کلمه ولی و مولی و والی پیدا شده که بمعنی دوست و آقا و برده و خواجه آمده است. در قرآن کریم گاهی بخدا ولی اطلاق شده که خدا ولی مؤمنین است و زمانی بمؤمنین ولی اطلاق شده که ولی خدایند. گاهی میگویند منافقین و شیاطین اولیا و یار گیرند میرقاح نویسنده قواعد لغت میگوید: تمام اسامی از نظر محذوفیت مساوی یکدیگرند و همه بنده خدا و کسی را بر کسی تسلط نیست بنا بر این اصل اولی عدم ولایت بر هر انسانی است بر هر انسان دیگر و چون همه مخلوق و پدید آمده خدایند پس ولایت حقیقی برای خدا است بر همه کسان و این ولایت قریب است. و پس از خدا بگویم او و آیه **الَّذِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَمْرِهِمْ** ولایت مخصوص پیغمبر و پس از پیغمبر بگویم **مَنْ كُنْتُ مُوَلًّا فَعَلَىٰ مُوَلَّا** ولایت منصب علی علیه السلام و بگویم کتاب خدا و سنت متواتره از پیغمبر اکرم ولایت مخصوص امامان و بعد از این مقام خاص جانشینان امام است. این بود نظر فقیه مذکور با کمی شرح و تفصیل و پس مصداق ولایت را بر شمرده و میگوید: در کتب فقهی اولیا و عبادین از پدر، جد پدری و حتی منصوب، حاکم شرعی، عدول مؤمنین، مولی (مالک برده) اقرب المواریث، ورده است که والی کسی را گویند که شهری را اداره کند و ولایت بمعنی قرابت و ولا بمعنی دوستی، نزدیکی و مالکیت و حکم آمده است و مولی کسی است که تصدی اداره امری باشد. آخوند ملا صدرا می شیرازی در شرح مقام نبوت و ولایت و تفادات آن فرموده ولایت بمعنی نزدیک شدن است و ولی خدا کسی است که بخدا نزدیک است و چون قرب حق مکانی و زمانی نیست معنی نزدیکی به خدا اتصاف به صفات و شغلق به صفاتی الهی است و کسی که از نظر ذات و صفت و فعل تمام وجود به اطرین وجه تقرب که فنا است برسد چنین شخصی را ولی میگویند که با نبردی ولایت باطنی از حضرت حق

مطلب را بگیرد و مردم میسازد. بمقام باطنی ولی است و باعث بار مأموریت تبلیغی و وساطت بین حق و خلق در تبلیغ احکام پیغمبر است و بطریق خلاصه ولایت باطن نبوت است و هر نبی در باطن ولی است و در ظاهر نبی و پس از آن بآثار این مقام پرداخته بحث میکند که آیا چنین شخصی میتواند منظر کرامات و خارق عادات باشد یا نه و فرق کرامت و معجزه و اعانت و معونت را یک به یک برشمرده و عقیده مخالفین و موافقین را نیز بیان نموده است. این بود بطریق خلاصه نظر فاضل که آیه شریفه مرحوم صدیق اعظمین شمس ازای باطنی توضیح طبری در حجاج و ابن تیمیه و مسلم بخاری در صحیحین در مورد ولایت روایاتی از پیغمبر اکرم نقل کرده اند که ما را نیز نقل خواهیم کرد. با توجه بمطلب یا شده از مجموع گفته های علوی فیلسوف، فقیه، محدث، مفتی، پیغمبریکیم که کسی که در مقصدی امری است با و ولی میگویند و این معنی در حالات مختلف صورت های گوناگون خواهد داشت. پدر ولی فرزند است و عمده دار اداره اموال و تربیت. جد پدری هم همین صورت و حتی منصوب از طرف پدر یا جد پدری این وظیفه را ایفا میکند. حاکم شرعی هم نسبت به سفیه و مجنون و غایب مفقود الاثر و ضعیفی که ولی خاص ندارد و همچنین در موارد امور جسمی همین وظایف را انجام میدهد. عدول مؤمنین در موارد که فقه اسلامی تعیین کرده و همچنین ولی یک شهر و حتی متولی موقوفه هر کدام بصورتی از این ولایت برخوردار است. بی تناسب نیست که در حقوق عمومی و اداری اسلام نیز بسند ولایت توجه شود به بنیم کلمه ولی و تصدی ولایت یک صورت و در کجای گرفته است. ابن تیمیه در مورد اینکه باید پست های اداری با افراد و اصلا داده شود و اگر کسی رعایت صلاحیت را نکند سجده و پیغمبر خیانت کرده است. حدیثی از صحیح نقل کرده که پیغمبر فرمود: من ولی من امر المسلمین شیئا فوالی رجلا و هو یجید من هو اصل للمسلمین من فقد خان الله و رسول الله. کسی که اختیارات مسلمین را در دست دارد (متولی مسلمین) اگر گاه وگاهی را کعبی و الزار در حالیکه بیان مسلمین از آن شخص صالح تر برای آن است وجود داشته باشد این عمل خیانت سجده و پیغمبر است.

و بمقام آورده که گروهی بر پیغمبر وارد شده و از او خواستند (ولایت) شدند. حضرت جواب داد:

انتهای امرنا هذامن صلیه، به داد طلبان ولایت، ولایت نمیدیم، عبارت دیگر
کافی که خیلی دلشان برای اشغال پشتهای اداری میوزد مورد موافقت قرار نخواهند داشت.
نظیر این روایت را مرحوم طبرسی در احتجاجات امام حسن علیه السلام ذکر کرده است، اینجا که در میان
جمعی با معاویه احتجاج میکند فرمود من طلق کتاب خدا و سنت پیغمبر از خود مردم بر مردم سزاوارترم
..... پیغمبر اکرم فرمود: ما دولت امیر با رجلا قسط و فیه من یو اعظم منه الا لام یزل

اگر هم نذهب برفا لا حتی یرجعوا الی عبده العجیل
بر معنی که کار خود را بجای داند و در حالی که در میان آن ملت و آنتر از او باشند، مگر آن مردم بتدریج
برستی گراشیده و تجدید کوسال پرستی خواهند رسید. در این چند روایت مثلاً میبینیم که در امر اداری
مبتصدی امور عمومی عنوان ولایت داده شده است و این مورد استعمال ولایت در حقوق عمومی
اسلام چون در قانون مدنی و امور حسبی کثرت ما هم در حقوق خصوصی کلمات و آیه مثلاً بقدر اسلامی است
از ذکر مواد قانونی و موارد استعمال آن خودداری شده است.

از وقت در موارد استعمال کلمات و آیه نتیجه میرسیم که هیچ یک از این اولیا، خالقیت و ذاتیت ندارد.
چه فرزند را اداره میکنند اینجا و حاکم شرعی بوجود آورنده و زنده کننده سفیه نیست و در مرگ و زندگی و
رشد و نمو و پیرایه و تشریف و دیوانه یا عاقل بودن شخص دخالتی ندارد.

نوع دیگر تصدی که تصدی ایجاد می است و توفی بمنی حیات بخشی خاص خدا است. این خدا است
که زنده میکند، میمیراند، وجود می بخشد. ورد و در میان میا فرمید، روزی میسید بد.

هو الذی یحیی و یمیت. هو الحی القیوم بقره ۲۵۵ هو الذی یحیی الباری المصور سرجه ۲۴

پس تصدی حقیقی و توفی واقعی در اداره امور هستی منحصر به ذات باریعالی است، زیرا اذن تنها
بودگار و رب العالمین است که جان آخرین و زندگی بخش است. بنا بر این ولایت خدا بعضی
نیست. ذاتی است. تشریف تنها نیست، هم توفیقی است و هم تشریفی. یعنی خدا هم خلق کرده
و هم مخلوقات را با قانون حرکت بسوی تکامل سوق داده و هم برای آینده از مخلوقات که قدرت

انتخاب ندارند شرع و شریعت دشمن فرستاده است، پس از دو جهت و یا بهتر بگوئیم از هر جهت
 ولایت دارد و چه زیرا است کلام روح آفرین او که میگوید: هَذَا لَكَ الْوَلَايَةُ مَرَّةً كَثِيرَةً يَٰمُوسَىٰ
 اینک میگوئیم از هر جهت ولایت مطلقه با اوست یعنی اگر ولایت بمعنی نصرت و کمک باشد خدا آنها
 ناصر است از هر جهت و اگر ولایت بمعنی قرب و محبت باشد باز هم قرب الهی و محبت فوق هر است.
 بر قربها و محبت او نصرتها از اوست و با او بر میگردد. ادعای نزدیک و دوستی و مدد است و همین دلیل
 میگوئیم آنکه شد چون همه خوبها از اوست، پس اصل و مبدأ و مرجع همه فقط خداست و پس
 (در آخر حاد و محذور) باین توضیحات روح کلام سید فلاح هم بر بار روشن میشود که چرا ولایت اولاد
 و بالذات مخصوص ذات اقدس الهی است. حال به بنیم ولایت پیغمبر و امامان چگونه است.
 صرف نظر از جنبه اداری و دولتی و سیاستداری نبوت و امامت که وجهه صوری و جلوه ظاهری قضیه
 است، کسی تردید ندارد که پیغمبران برای رسانائی و تربیت مردم آمدند و امامان نیز مجری هدف پیغمبر
 و بیان کننده قرآن کریمند و بعنوان جانشین پیغمبر انجام وظیفه میکنند.
 شاید هر مسلمانی قوه دارد که قرآن کریم پیغمبر را بشیر، نذیر، معتمد، مبلغ خطاب کرده گاهی میگوید:
 إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّجْرُومٌ يَعْلَمُ الْكِتَابُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ أَمَّا أَنْتَ كُنْتَ شَاهِدًا
 وَمُنْشَرًّا وَنَذِيرًا وَدَاعِيَ إِلَى اللَّهِ

بنابراین در ولایت پیغمبر باین معنی که مقتدی اداره امور مردم و رهبری اجتماع است حرفی نیست و
 همچنین درباره امامان هم از این جهت مطلب دشمن است و این معنی را ولایت تشریف میگوئیم. یعنی نصرتی
 در امور قانونی و شرعی اسلامی است بر غوغا و جنجال آفرینانیت که با پیغمبر و امام میتوانند و طبعیت
 موجودات هم با اراده خود تصرف کرده و با اجتهاد بر خلاف مسیر قانون خلقت قدمی بردارند یا خیر و اگر قوه
 این اصل است یا مستند و معتبر است اگر کسی قائل شود پیغمبر و امام بین خدا و خلق نه تنها در هدایت ظاهری
 بلکه در باطن آفرینش و هدایت مخوفی موجود هم با مستجاب معنوی که دارند دارای نقش باشند چنین
 عقیده ای مستلزم شرک است و آیا در این صورت پیغمبر در سلسله علل و مقابله خدا قرار گرفته است یا خیر؟

و شکلات دیگری که ذکر آنها اشکال مشکل ترشان را بیشتر خواهد کرد و از یاد آوری آنها خودداری میشود.
 قبل از این مسعود را در مورد پیغمبر و امام مطالعه کنیم در مورد مرگ و زندگی از نظر قرآن مجید بحث میکنیم
 در قرآن مجید آمده: **يُؤْتِي الْحَيَاةَ وَالْمَوْتَ** - **وَأَن تَعْلَمَ يَوْمَ الْمَوْتِ** **مَرگ و زندگی**

منحصراً دست خداست، حقیقت هم همین است، عقیده ما هم همین. اگر با تویم بخیر خلایق میرانند، برای
 خدا شریک نشده ایم ولی در همان کتاب آسمانی می بینیم خدا مرگ مردم را به ملک الموت نسبت میدهد
 آنجا که فرمود: **قُلْ يَوْمَ الْمَوْتِ أَكُلُ كُلِّ نَفْسٍ** یعنی شما را ملک الموت می میراند و باز در
 جای دیگر میگوید مردم را فرشتگان می میرانند حتی اگر از احباب و اهل کلم الموت توفه زلزال آید ۱۱ سوره نمل

تا اینجا غیر از خدا چند نفر دیگر در مرگ و میر شرکت کردند. مؤمنان و کافران در روایات مراجعه کنیم
 به مطلب جالب دیگری می بینیم که ملک الموت پس از خلعت انسان را می پوشد جان او را هم میبرد. از خدا
 استغفار کرده و دعا می نمود این مأوریت را بدگری و گذارد. زیرا خلق او را دشمن خود نمیدانست.
 خطاب رسیده افند، امراض گوناگون و سبب مختلف در اختیار خود، هم گذشت که مردم ترا نبینند و بگویند این
 مرض از دنیا یافته است. بنا بر این علل مادی هم در سبب علت مرگ و میر قرار گرفته است (معنا این نحو فطر
 از صحت صدور یک واقعیت است). خوب حالا تکلیف ما چیست؟ با این صراحت آیات قرآن اگر کسی
 بگوید ملک الموت کشنده است، مشرک است، کافر است، نجس است یا جویم مرض کشنده است مشرک
 شده ایم. این چه نوع شرکی است که شر آن به آن اشاره کرده در همین حال ما قرآن میگوییم لا شریک
 لَّهِ الشِّرْکُ لَطَمٌ عَظِيمٌ - آن است که لایق شرک آن شرک به شرک گنا و بزرگ است و خداوند شرک را نمی آمرزد،
 در مورد زندگی و حیات بخشش نیز همین است. آیات قرآن در موارد عده و بگوید زندگی فقط دست

خداست و در همین حال در این آیه میگوید:
إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ لَكُمْ رَحْمَةً **إِنِّي أَصْلَحْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَيْتَهُ** **الطَّيْرِ فَانْفُخْ** **وَفِيهِ لَكُمْ طَيْرٌ** **بِإِذْنِ اللَّهِ** **وَأَمْرٌ بِالْأَكْوَ**
الْأَبْرَصِ **وَأَوْجِي** **الْمَوْتِ** **بِإِذْنِ اللَّهِ** **وَأَبْشِرْكُمْ** **بِأَنْفُسِكُمْ** **وَأَمَّا خُصَّةٌ** **وَنَفْسٌ** **مِّنْكُمْ** **إِنِّي ذَالِكُمُ** **لَا تِي**
لَكُمْ **إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ** **آیه ۱۰ سوره نمل**

شرح حال حضرت عیسی روح الله است که بمردم میگوید من از جانب خدا نازل شدم من از کل
 مرغ میام و در آن مبدع و او باذن خدا پرند می شود. لور مادر زاده را ، دنیا میسازم . مرده را باذن حق
 زنده میکنم . بشما خبر میدهم در خانه های خود هیچ بخورید و چه و غیره میکنید ، این کارها بشما پیغمبری من است
 اگر باور داشته باشید ، میبینم در این آیه علاوه بر مرگ و زندگی کارهای دیگری هم از دست شما برآمده است
 و ضمن این بحث لازمست که ما بیک نکته توجه کنیم . ممکن است شنونده یا خواننده ای راه اصل عقلی
 و علمی این حرکات و اعمال را نخواهد یافت . باشد ولی اکنون من در صدد بیان الغبائی غنیمت که ما را باین مقام
 رهبری کند . در حال حاضر میخواهم فقط نشان دهم راه مطالعه و تحقیق کدام است و برای آینده ای و میگویم
 را از عقب مذبحی بگذرید باید فقط کوشش کنید آنچه را که هست پیدا کنید نه آنچه قبل از هر مطالعه ای در مقابل
 هر عقیده ای که بنظر او غیر قابل بود است جبهه بندی کنید . پس ابتدا باید با نالی نظری تحقیق کرد که نظر قرآن
 و پیغمبر چیست و بعد از عقل باور نمود یا دینی خلاف آن داشت راه حل دیگر و آسانترین راه و کم خرج
 تر و کم زحمت تر از همه راه رد و انکار را پیش گرفت و قبل از تحقیق در چهار فهم مطلب آن ماکم صحت
 بر آن زد و خود را خدش کرد . مطلب باینی خاتمه نمی یابد ، غرض های دیگر هم در قرآن مجید است و یک جا میگوید
 آیات متعین فقط از خدا استعانت میجوئیم و در جای دیگر میگوید : استعینوا بالصبر و الصلوة . آیه ۴۵
 تبارک و تعالی تبارک و تعالی (اگر فقط بگوئیم از جانب خدا است چگونه میگوید باید که نگنجد و باز نماند و
 صبر نکند بگوید . بطور خلاصه بسیار است و قرآن مجید او صافی که خدا بخود نسبت داده و بندگان خود هم
 باین صفت را غنیمت نموده اند صبر . حلم . حلم بصیرت و غیره . آری باین عقاید شکر سجده است ؟

پس این مطلب بسیار ساده است و این یک شعر پاسبی جامع تمام آنها است و
 گرچه تیر از کمان همی گردد از کمان دار بسند اهل خود

اَللّٰهُمَّ تَزَيُّعُوْنِ . اَللّٰهُمَّ اَلْزَارِعُوْنَ . (سوره واقعه آیه زارع را نمی نمایند)

ملک الموت می میراند باذن خدا و قدرت خدا ، لذا گفته ملک الموت آنژی دکل کنم فرشته مرگی که ما را
 است و برای انکار تأیید دارد . فرشتگان می میرانند باذن خدا ، عیسی گفت تمام این اعمال را انجام

میدیم ولی باذن خدا بقدرت او در تمام صفاتی که خدا بخودش و بنده اش هر نسبت میدهد وضعیت همین
 صورت است. خدا مرتبی است بالذات، پدر مرتبی است بالعرض. و بواسطه خدا، خدا زنده نمیشد
 است ذاتاً، ولی عصبی باراده خدا، خدای میرا زنده انا، و در شمعان باذن اراده او، خدا عالم و دنیا را
 مخلوق و عالم است با اجازه و قدرت خدا. مخلوقات ظاهراً از یکدیگر محبت و الفت و محکم می میدهند
 چون هیچ مخلوقی استقلال ذاتی ندارد در هر صفات باور میگردد و همین ترتیب است مسئول ولایت در
 تکوین و وراثت بنده ای در قانون خلقت. علی اگر کسی در صفات خدا قدرت مستقی برای انبیا و اولیا
 قائل شود متحرک است، بت پرست است، کافر است، ولی اگر از بنده ای که خدائی و علم خدائی نیست
 بصورتی که آئینه ای در صفات آفتاب نور او را منعکس کند، همانطور که آفتاب را نتوان دید، آئینه متعلق
 آفتاب بهم نشود و بدلی نه باین اعتقاد که آئینه آفتاب است یکدیگر چه که آفتاب نور افکن آفتاب این چه متحرک خواهد بود؟
 قائمین بولایت تکوینی خصیصه ولایتی الهه را ناشی از زندگی خالص ننمایانند و میگویند نتیجه زندگی خالص فی بابا
 خدا بمقام قرب رسیدن و از حق کویر باشد نه محقق کام نمیشدیم است همین خطاب که در نادر آیه نور
 اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (سوره نوره ۲۵) و صد آیه است دیگر که بشارت داده است.

بل یکم کرد و دو خاصیت جدا دارد
کار پاناکان را قیاس از خود بگیر
طیران مرغ و دیدی تور پانیست
تو کز سر طبعیت نیروی سرون
گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
بدای تا بنی طیران آدیت
کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد

دو طرز تفکر متضاد و مختلف

قبلاً گفتیم کسانی که پیرو ایمان دینی را با خود تعالی میکنند بحقیقت ولایت و امامت نبوت و با حوصله کاوش و پژوهش نمیشوند و یا نادرستی اجتماعی سجدهی آنرا عاقلی کرده که نمیخواهند غیر از صوابی صدوی امامت و جملها و مبارزات و شمشیر می و قهر و شدش امام حسین علیه السلام سختی بخوبند و یا احساس میکنند توبه بمائلی عتیق ولایت اثر تحریکی فوری در اجتماع ندارد و احساسات نسل جوان را بر نمی انگیزد و آنرا زاری بیگانه و دلبستگی و امنی دارد و وظیفه فعلی نسل معاصر را معین نمی کند. مردم باید به گذشته توبه کنند تا آینده سازندگی و تحرک از مردم رخت می بندد و و و
ما باین طرز تفکر که اسلام دین آینده مردم است نه گذشته خرم میگذریم.

ما معتقدیم وظیفه دینی مروج مذہب هدایت و ارشاد خلق و سازندگی اجتماعی و ایجاد مجلسی است ولی نه از طریق انکار فضائل و عقایق و نه از راه مسخره کردن عقایدی که نسل معاصر نسبت کمی طاعت خود نمی تواند آنها را تحمل کند و نه از راه جوان فریبی و ماسک روشن بینی. آنچه که تمام است تن پروری را با روشنفکری بهم آمیختن و زیر پرچم روشن بینی هوچی لری کردن است.

شکل اینست که ما بنحویه هم علی را بمردم شناسانیم بدون کلمات او. امام حسین را بمردم معرفی کنیم بدون گفتار او. از مکتب امام صادق حرف بزنیم بدون توبه با ظهارات آن حضرت از زبان قرآن صحبت کنیم بی آنکه از خود او کلمه بخواهیم. این رهبری نیست، ارشاد نیست، براهی نیست. مردم را بسوی عرض خصوصی سوقی دادن. ارضاء اشتهای کاذب است. زهر در شکر نوشیدن است. زحمت بخود ندادن است. غرور است. کبر است. از خود رضی بودن است و گاهی هم درک نکردن و ندانستن و یا از حکیم دراز کردن و فاجع از صلاحت قلم بردن. لازمست تفاوت دیدار این صحبت روشن شود که شاید امام را چگونه می بیند و چه اعتقاداتی درباره امام خود دارد و مختلف نظر را کجاست.

۱- مسئله غلو

شیخ علی را خدا نمی داند و درباره ولایت غلو نمی کند. معنی غلو اینست که کسی برای امام مقام خدائی قائل شود و او را واجب الوجود بماند و بگوید امام در عرض خدا قدرت مستقی است و در پنج اسلام عده ای دچار این اشتباه شدند و علی را خدا دانستند. حتی در زمان خود آن حضرت عده ای لعن کردند تا جائیکه حضرت آنرا زندانی کرد و از ایشان خواست دست از عقیده باطل خود بردارند ولی آنها از عقیده خود برنگشتند. چون از آن حضرت حالات و کلماتی میدیدند که از زبان عادی ساخته نبود و همچنین او را خدا میخواندند و بر عقیده خود مصرار میکردند لذا امیر المؤمنین دستور داد که آنها را صادر کرد و این جهت که این عقیده شرک است و کسی که پس از اسلام آوردن بجزا شرک آورد مرتد است. یعنی از اصول عقیده برگشته و مجازات او با شرایط خاصی نبوده شدن است. علی آفریده خدا است. بنده ای از بندگان اوست. مثل دیگر بندگان ولی پیش از دیگران دارای سئولیت است. هم در مقابل خدا مسئول است و هم در مقابل بندگان، او مکلف است به وظائف بندگی خود عمل کند.

او پیش از هر بنده ای در جمعی دستورات خالقش گوش است، او آشک میریزد و از ترس خدا میاند و خود را قدنی مافوق قدرت حق و قرآن نمیداند. غذا بخورد، ازدواج میکند و مثل یک انسان عادی از زندگی طبیعی بجهت کفاف برخوردار میگردد.

اشتباه نشود پیغمبر هم از نظر جسم و زندگی مثل همه مازندگی میکند و خداوند می فرماید هر کس بگویند هم مثل شما بشری هستیم ولی بمن وحی میشود. نقل اینست بشر مشکم یوحی الی..... حال نموده بفرمایند که پیغمبر از نظر طبع بر مانند همه مردم است ولی در سیر زندگی با بندگان دیگر خدا سر یک دو راهی میرسد که در آن دو راهی دیگر همه مردم با او همراه نمیشوند و پیغمبر در یک راه از دوراه تنها ولی مسافر است و آن سفر توبت و راه وحی است. در این سفر پیامبر هر چه پیشتر میرود تنها تر میشود تا جائیکه فرشتگان هم تاب همراهی ندارند و بجای میرسد که نزدیکترین فرشته و ملک مقرب خدا هم در آن مقام راه ندارد و میگوید اگر صورت مردم پرده بآلیم میزد. و این سیر سراجی پیغمبر است که قرآن مجید آن را بیان کرده و در سوره نجم اسرا از بالاترین مقام قرب یک انسان

سخن رانده است. شیعه میگوید ولایت متعالی است در معنی شبیه نبوت. امام دین جدید ندارد. شریعت تازه ندارد. امام پس از مقام رسالت که عنوان رهبری ظاهری پیغمبر است در عالم معنی پیغمبر بعد و کشف و همراه است باین معنی که در همان دورایی که همه مردم نمی توانند از یک راه آن عبور کنند و قیام خداش دیگر مردم از پیغمبر جدا نمیشود. بعضی از کارها که دیگران نمیتوانند انجام دهند او انجام میدهد و این همراهی در سفری را در روایات و حدیث نوری و بیانی در عالم فواید میگویند احادیث بسیاری در کتابها آمده است *أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُوْرٍ وَاحِدٍ* (من و علی از یک نور هستیم) و *يَا أَهْلَ الْبَيْتِ كُنْتُ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ* (در اینجا لذت برای من مخصوص است و در همه بدان این وادی یاد داشتند که این نوشته با چلیقه ای از سخنرانی امامت که برای نزدیک کردن فهم اکثریتی که غیبی از قطب ولایت فاصد دارند تهیه میگردد و الا امکان دارد مطالب را در همان قالب های علمی جای داد. مثلاً بگوئیم امام کبریا دارد نه مجزوه ارتباط امام با فرشتگان و حیثیت حدیث اکثریت اهل علم و تحقیق میدانند که در معنی ولایت و تمیض مزارع حقیقی نبوت و ولایت نقطه گذاری دقیق کردن نه تنها کار بر کس نیست بحد سالکان علمی و علمی هم در آن قدمها جاساده شونده ای ندارند و اگر مثال نموده ای مثل من از شدت جل از آن بی خبریم آن عده هم از شدت فواید متمیزند. یکی از هدایای علی علیه السلام و سایر ائمان ائمت که همان را از هر جهت با دیگر مملو قات اشتباه نمیشود ولی از هر بنده ای هم بالاترینند و جز این هر چه میخواهند بگویند.

پس دانستیم شیعه معتقد به خدائی ائمان نیست و گمانیکه این اتهامات را به شیعه روا میدارند چه سکه های سنی مذہب و چه شیعه نمایان بی مذہب هر دو یا نادانند یا مودج و متعصب و عوام فریب. در اینجا غولت برای دفع خشنکی یکی از سخنانی که در سفر حج با چند تن از دانشجویان عرب در مدینه و شتدم برای شما بازگو کنم. در یکی از سفرهای که به زده ای عربی بستم رسیدم که یک نفر خطیب عرب علیه شیعه پراکنده نموده و در قبه ای که همه مردم مسلمان برای تحقیق بخشیدن یگانگی همه مسلمانان خود بان رو آورده اند سخنم لفاق پاشیده و در آن جزوه شیعه را مشرک خوانده است که ائمان خود

می پرستند و
 به آن دنجوی عوب گفتم که تو می بینی که من در نماز میگویم *ایک شمس و ایک شمسین* . خدا یا نقطه ترا
 می پرستیم و از تو یاری میجوئیم . *انکشدن لاله ابراهیم* . من گواهی میدهم خدا یکیت چطور
 مرا شرک بخوانی . من چطور به چند خدا قائل هستم ؟ پاسخ داد بین القول و فعل فرق کثیر .
 بین گفتار و کردار خیلی فرق هست ، عمل شما شرک است . بت پرستی است . گفتم کدام عمل ؟
 چه کار ؟ گفت شما موقع نماز بر هر سکه سکه می نی در زیارت امان قبر را می بوسی و این پرستش و
 شرک است . گفتم بوسه را میگوئی ؟ مگر بوسیدن علامت کفر و شرک و پرستش است اگر شما
 برادر یا پسر یا همسر خود را بوسید پس بگذار شرک آورده و کافر شده اید ؟ پس چرا تمام مسلمانها حجاج را
 را می بوسند و خود شما ببنون استقام حج را آن سنگ سیاه را می بوسید ، کافر شید ؟ بوسه نشانه
 عشق و صفا و حق شناسی است نه علامت پرستش . بوسه نشانه علترین احساس انانی است نه
 پرستش و عبادت .

اگر سجده به همراه میگوئی از شما می پرسم آیا شما روی نان سجده میکنید ؟ گفت نه . گفتم معبر دست
 داد سجده بر نمودنی و پوشیدنی روایت و باید روی خاک سجده کرد . شما سجده را با فرش کرده اید
 و فرش از پوشیدنیها است و سجده بر آن درست نیست مگر آنکه هر روز چند کسبه خاک روی فرش
 های تمیز سجده بریزیم و بر آن سجده کنیم که این هم بطور قطع کار صحیحی نیست بدین دلیل شنبه یک
 مشت خاک پاک و تمیز را قلب بریزی کرده و بصورت هر دره آورده است که روی خاک سجده کند .
 این چه شرک و بت پرستی است که در گوش شما گفته اند ؟ گفت حق با شماست . گفتم جواب این در
 بهم اندازی با و نفاق و قهر را چه رسیدی . از این تمتمی که زده ای از این نشریه های دو بهم انداز که نهیم
 در میان مردم کثرت های مختلف برانگنده نموده ای چطور نزد خدا و پیغمبر از این عمل دفاع میکنی . بین دلیل
 است که گفته میشود بسیاری از قضایای مردم در باره شنبه یا در اثر نادانی است یا سودجویی و جاه طلبی .

۲- ولایت رهبری همه جانبه

از جهت اختلاف دید شیعه و اهل حق، باز پرورده با مدعیان فضیلت و ارشاد نیست که در حدود راههای
مقام ولایت بخودشان زحمت نهند و اندیشه و مطالعه نداشته اند و برای روشن شدن این قیمت
باید بوظیفه قرآن و امام یک جا اشاره کرد. شیعه معتقد است که قرآن کتاب آسمانی است
و ادبی است. یعنی کتاب آسمانی دیگری وجود نخواهد داشت. پیغمبر دیگری نخواهد آمد و کتاب دیگری
نخواهد آمد. تمام حقیقات انسان را قرآن میتواند رفع کند. این اعتقادات را شیعه از خود
قرآن کریم گرفته و این معناد کتاب آسمانی است که میگوید: «ما فرغنا فی الکتاب بر شیئی من عندنا» ۲۸
در این کتاب از چیزی فروگذار نکردیم و زکات یک کتاب قیاماً با کمال شیئی و هر گاه در ترجمه و تفسیر
للسلین (سوره نمل آیه ۸۹) ما بر تو قرآن فرستادیم تا همه چیز را بیان کند و در شما درجست و فرود
مسلمانان باشد.

هذه ابیان للناس و هدی و موعظة للعقین قرآن روشنتر مردم و راهنما و اندرزی است
برای پرورندگان. آیات قرآن بصراحت بیان میکنند که قرآن مجید همه چیز را بیان کرده و از
طرف دیگر روشنتر همه مردم است. باین معنی که فکر و محسوس قرآن نه از لحاظ زمان محدود است و نه از
مکان و نه از نظر اشخاص و نه از لحاظ شئون زندگی. قرآن میخواهد تمام مردم را در تمام دوره زندگی
راهدی کند. هر انسان در هر جای دنیا و در هر عصر و زمان زندگی میکند بنده خدا و مخلوق او و محمول قانون
مربوط زندگی و قیامت و راهبری حق و تشریف الهی است. آنچه میگویم در تمام شئون زندگی متعلق
زندگی اخلاقی فردی و خانوادگی و اجتماعی و اداری و نظامی و سیاسی دین الهی است. عبارت دیگر قرآن
فقط سیر اخلاق فردی را معین نمیکند و با اجتماع و اصل یک کشور و افراد خاصی سروکار ندارد و بقول اهل
فن فکر انترناسیونالیستی را ترجیح میدهند و در محدوده افکار ناسیونالیستی منحصر و محبوس نیست.
انسان زمان پیغمبر و انسان قرن تسخیر فضا و ششده کهانی و انسان محقق در باب مسائل فضا و فضا و فضا
میطیع امر مردم و کارمند. فقط حقیقات جاسد ۲۰۰۰ سال پیش با دو هزار سال بعد فرق میکند و گذشته
از نظر کامل اجتماعی و فیزیکی انسان از نظر سیر فضا و فضا و فضا تا ابدیت برای خدا می زند در

در حرکت است و مسیر امانت و امانت را چون متوقف نیست
و قرآن مجید هم متعدد است انسان را در تمام حالات را بنما باشد و تمام ولایت برای این
غیت که کتاب آسمانی را فقط در اعمال ظاهری مانند نماز و روزه و زکوة تفسیر کند بلکه مقصود
از امام و ولی شخصیتی است که دوش بدوش قرآن تمام حقایق را از اولین مراتب حیوانی
انسان تا مرتفع ترین قله های عرفان و حقوق انسانی برای رهبر و دان علمم را بنمای نصب
کرده و خود نیز آن راه را طی کرده باشد و همین جهت قرآن مجید فرموده: بَلِّغُوا آيَاتِ
الْبَيِّنَاتِ فِي صُدُورِ الَّذِينَ اُوْتُوا الْعِلْمَ مَا يَخْتَلِفُ اِلَّا اَلْاُظْهَارُ «آیه ۸۴ سوره عنکبوت»
(قرآن نشانه های روشنی است در سینه دانشمندان و جز استکبار آیت ما را انکار نمیکنند)
و در این آیه کلمه وَالَّذِينَ اُوْتُوا الْعِلْمَ (کسانی که با آنها علم داده شده است) اشاره به امانت
که عالم بر علوم قرآن کریم اند و شمول غایت خدای متعال هستند. بنا بر این باب بالا مقصود شیعیه
از مقام ولایت شخصیتی است که به تمام احتیاجات افراد در تمام حالات علمی و عملی درگذشته و
آینده آگاه باشد تا صلاحیت رهبری جامعه را داشته باشد.

۳- ولایت موهبت الهی

نتیجه منطقی قسمت دوم اینست که اطلاعات و معلومات امام تحصیل و اکتب بی از علم عصر خود نیست زیرا
دانش مردم محدود و کتابهای موجود همان عصر است و پیشرفت آنها باعث ترقی روز افزون سطح دانش
و تفکر انسانهاست و هر روز بزرگ تازه ای بر دفتر تاریخ اضافه میشود و بهمان نسبت دید مردم و فکر
آنها فرق میکند و از طرف دیگر فرض تصدیه اینست که برای انسانهای ۵۰۰ سال بعد نایک امام حسین
و علی ابن ابیطالب دیگر نداریم. بنا بر این آوله معلومات ۲۰۰ سال پیش برای اداره مردم ۲۰۰۰ سال
بعد کافی نیست. بنابراین فرا گرفتن تمام اطلاعات موجود در سطح کوه در یک عصر برای فرد عادی معمولی
از راه تحصیل امکان ندارد. ثالثاً وقتی قرار شد امام نزد منطقی درس بخواند تا بمحض است
برسد ششم آن امام سرادار تربیت مجتهد است تا خود امام را با کسی که تنها حالات زمان

خود را بر سر اگر فرست یکنی هر سببی تمام افراد مردم برای همیشه و در هر سطح علم و فرهنگ و نیت از بنا بر این رسیدن به بالاترین مقام هر سببی یا کاملترین درجات فی بصورت انسان نمونه و مدال که در قالب عبارت اخبار و ردایات بصورت مثل اعلا تجسیر شده است ، بدون تأیید الهی و موافقت خدا دادی ممکن نیست و از همین جهت است که ولایت را صرفاً نمک مقام برگزیده و ... بخشش است فی میدان مثل و تفسیر آیه اَمْ نَحْبِذُ الْاِنْسَافِیْنَ مَا تَحْمِلُهُمْ اَسْمُهُمْ فَضْلُ

(آیا جزیره ای که خدا از فضل خود بر مردم میدهد رنگ میزند) ؟
 آمده است که این فضل مقام ولایت و امامت است . همچنین در آیه دیگر آمده « ذَکَاکَ فَضْلُ تَوْحِیدِ مَنْ یُشَاءُ » خدا فضل خود را بر هر که میخواهد میدهد . بعبارت روشن تر در فضل حق تلاش از آن و غایتی ندارد . مصلحت اجتماع ایجاب میکند که بعضی از خدا محکم بشیری داشته باشند تا ... صلاحیت هر سببی پیدا کنند و اگر خدا این دسته مردم را از ابتدا برای ارشاد مردم انتخاب نمکند و ان شاء الله در اثر تجربه شخصی خواهند یافت از پیش را بیایند ممکن است این فکر تا قیامت بماند و کسی به حرف زندگ خود زست و خلقت بی حرف ناقص باشد . باین جهت هرگز عده ای از بنده گان برگزیده آن سر که علم آنها از جانب خدا بوده و با اطلاعی که در دست است احتیاجات آن نسا دارند هر کسی را بهر حال خود هر سببی دارند و کنند و این علم را کدنی میکنند یعنی علم که خود از محیط ماده و حواس غایب هر کس نشده و در تکرار کریم آمده است که عَلَمَایِمْ کَدَمَ عَلَمَیْ « سورة کشف آیه ۵ » مادر نزد خود باو (خضر) علم آموختیم غرض از استناد باین آیه نشان دادن سند اصطلاح علم کدنی است یعنی علمی که از حق بدون واسطه حواس غلبه برافاضه شود .

۴ . ولایت حقیقت کدنی

نتیجه دیگری که از مباحث بالا میگیریم اینست که مقام لایت وجود زنده و جان کدنی میباشد

وین قرآن و عترت یک وحدت حقیقی وجود دارد و اینکه پیغمبر فرمود من بیان شما دو امانت باقی
 میگذارم یکی کتاب و دیگری عترت و این دو از یکدیگر جدا نمیشوند، مقصود پیغمبر این نبود که با لفظ این
 کلام ایجاد وحدت کند و بقول اهل فن جمله پیغمبر را شایسته غایت اخباری است. رسول خدا میخواهد
 تعلیقات نبودن این دو امانت را بیان کند و از پیغمبر هم آنرا بیان نمیکرد یعنی قرآن و عترت
 واقعیتی است که باز هم وجود داشت و همین جهت در عبارت پیغمبر با کلمه لن که برای نفی ابدی است
 مطلب بیان شده که لن تغییراتی یعنی هرگز از هم جدا نخواهند شد.

و اینکه میگویم وحدت کتاب و عترت نتیجه منطقی مطالبی است که برای اینک: در روایات میبینیم
 خیر انجیر فایله و قرآن شایسته فایله یعنی سبکتر از سبکی شخص نیکوکار و بدتر از بدی شخص بدکار است
 زیرا اعمال انسان مانند شاخ و برگ است که ریشه آن در اندیشه و دلهای مردم است تا دل پیدا شود
 زبان سخن زشت نیگوید و تا هواستوها و تمایلات به خوبی و بدی نرساند اعضا بدن بکار نمی افتد.
 ابرار بر سر اول اسل دریا بیدار میشوند و بعد در کوه می افتند که راهی پیدا کنند سپس قدمها برآورد می افتند. البته آن شخص
 و اتفاقا مجموع یا شصت و نه زبان می کشد و بعد فکر را مشغول و سرگرم میکند پس از آن چشم و لب و زبان آواز خود را برآورد
 کللی که این حقیقت را فهمیده اند بسیار است مانند از کوزه برآوردن همان تراود که در ادست
 بر کسی بر طینت خود می تند. ره نشاندند که عموگو کنند قل کل عمل علی شایسته کلمه (قرآن مجید)
 در قرآن بعد از زبان عرب در تفریف اسم و فعل جمله زیبایی است که ظاهر آن در دستور زبان مورد استفاده
 قرار بگیرد ولی در عمق آن یک معنی دقیق فلسفی وجود دارد آنجا که میگوید **الاسم دال**
علی المحسنه الفعل دال علی حرکت اسم بر معنی دلالت میکند و فعل بر حرکت آن معنی
 دستور ما یک در قرآن مجید است بدانیم مانند نماز یا روزه یا جهاد یا حج و دیگر امور عبادی و
 اخلاقی الفاظ و عباراتی میشنیم نیستند. خود این اعمال هم هدف ذات باطنی غایت یعنی در نماز خیم و
 راست شدن و سید است نه هدف. در حج سعی و طواف و قربانی و سائل اندن هدف
 همین دلیل است که فقها میگویند اگر عمل عبادی با نیت و قصد مقرون نباشد باطل است.

اِنْ سَأَلَ اَعْمَالُ بِالْاَسْمَاءِ وَلاَ اَعْمَالُ بِالْاَسْمَاءِ . مثلاً اگر شمس بکمال جنابت وارد تمام شود بدن خود
 را بشوید و در موقع شستن ابتدا سر و گردن و بعد سمت راست و چپ را بشوید ولی توجه داشته باشید
 که این عمل برای اجرای دستور خدا است آنرا عبادت نگویند . در اینجا اگر عمل هدف بود و اگر شستن
 هدف بود باید غسل صحیح باشد چون بخوبی انجام شد و بهین طور در نماز اگر کسی بیا و نظر هر دو نمازش
 راه و بد عمل و حرکات ظاهری انجام شده و مکن رکن هجدهمی و بر وجود نیست قرآن کریم در مورد قربانی
 حج میگوید : لَنْ يَأْتِيََنَّ النَّجُوحَ وَلَا يَأْتِيَ النَّبْلُ إِلَّا الْقَوَى مُسْكَم . در قربانی حج پرهیزکاری
 بخدا میرسد نه گوشت و خون قربانی دستورات قرآن صراط است . راه است . راه رسید
 است نه هدف میوه و شاخ و برگ است نه ریشه . ظاهر است نه باطن جسم است نه جان
 . لفظ است نه معنی صورت است نه سیرت عوض است نه جوهر . فانی است نه باقی .
 حال باید بدانیم باطن چیست و جان و معنی و جوهر باقی و حقیقت آن کدام است ؟
 کلیه دستورات الهی و عبادی دین نمونه ای ظاهری و جلوه ای کمال یک انسان نام دنیای
 هستند که او جامع تمام این کمالات است و آن انسان جامع را ولی کامل یا امام بخوانیم .
 در این مورد بهر کس جوابی هستند لال بیشتری است . اگر ذوق تفسیری و تفسیری دارد و تفسیر
 علی ابن ابراهیم قمی و کتاب کافی رجوع کند و بهر کس سیده دیگر دارد میتوانند به کتب فلسفی و عرفانی
 مراجعه نمایند .

بعد از آن نمونه چند جمله از نامه امام صادق علیه السلام را در بعضی بن عمر نوشته اند نقل میکنیم و چون
 مفاد این خبر اجابت آنست که آن مجتهد بانی علمی است و استیجاب بر زیر و کردن
 احسان نمیشود . ثم انی انجرت ابن الدین و اصل الدین هو رجل ذو الکمال یو القیسر و هو الایمان
 و هو ابام انتبه و اصل زمانه فمن عرفه عرف الله و دینه و من اکره انکر الله و دینه .
 آگاه باشید که ریشه و اساس دین است آنست که آن انسان -
 ایمان و یقین است و او امام مردم و زمان و هست خویش است . بهر کس او را شناخت خدا و دین او

را شناخته و هر کس او را نشناسد خدا و دینش را شناخته است .

۵ - ولایت - روح مسجد - جان کعبه

مطلب بالا را بخوانید از راه دیگری تعبیر کنید . خدا خانه نخواست که آن را در محراب غایت بر جای کند
او ست ملکیت حقیقی . نه اعتباری نه معینی پس در کلمه بیت الله (خانه خدا) اضافی تشریف است نه
اضافه ای یعنی چون در این مکان به خدا توجه میشود آنرا به خدا نسبت میدهند و اگر بیشتر وقت کنند
خواهد گفت در کجا بیشتر به خدا توجه میشود . در خانه محلی یا در خانه دل . آیا خال و سنگ مسجد به خدا توجه
میکند و ذکر میگوید و یا پیشانی و کف دستها و سران و ... و سرانیشان پا سجده میکند اینها پرسشهای
سجده و صورت آنند حقیقت آن خضوع است که لا صلوة الا بالخضوع لا صلوة الا بحضرة القلب
(نماز بدون حضور قلب خضوع نماز نیست) و اگر روح سجده در دل تحقق پیدا میکند پس دل مسجد
حقیقی است و هر دل که به خدا نزدیکتر است او اشرف ساجد است و اگر دلهای مؤمنین را مسجد
محمد و دل اهل علم و مراجع را مسجد جامع بخوانیم . قلب انسان کامل و بیدار را باید کعبه
دانست و این معنی حکام امام زین العابدین و امام حسن علیه السلام است که (سپرده دینی منم) که
مبضاین مختلف در معنی مقام ولایت در جمیع عمومی سخن گفته اند .

چند تذکره : نظر باینکه روایات و اخبار با صراحت هر چه نماز مقام ولایت را معنی کرده
احیای بود که در بطن قرآن و عترت از مرتب وجود لفظی و ذهنی و غیره که در کتاب موعوم سبزه
و دیگر بزرگان از آن یاد شده نام بریم و منطق و حکمت بنامان را با باشند لال ایمانیاں مخلوط
کنیم . ۲۰ - برای آید از تعدد سبب که حفظ جای پای شیر را میخواهند و زهره ویدن سبب
را ندارند و دوست دارند حفظ روح در پای ولایت را به بیند و قدرت شاکرین ندارند و میترسند
که اگر چند قدم جلوتر بروند خدای تعالی بگوید ال غلو تصوف افراطی افتاده و دست و پایشان
در گسل ولای گیر کند . کوشش شده از مژ قرآن و روایات تجاوز نشود و به گوشه ابرد و محاسن
آید سبب هم آسبی نرسد به رعایت اینهمه احتیاط اگر باز هم خودخواهی یا اجاره انصاف ندید

باید با منطق دیگری سخن گفت .

۳ - برای کسانی که دلایت اطلاع زیادی ندارند و برای اولین بار آشنا میشوند ممکن است در هر قسمت سؤالات و مشکلاتی پیش آید که به اکثر آنها توجه نشده است . ولی طرح آنها باعث خواهد شد که باین زوایا این بحث بجا بی‌رسد و این برنامه جنبه آشنایی دارد که ان شاء الله در آینده بیشتر تجزیه و تکمیل گردد و اگر توفیق حاصل شد مطالب کامتری در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت . ۴ - در بعضی عبارات مثلاً قلم پیش از نوشتن است دلیل این امر تاریخی و رنج پرگشائی انکار و عقاید زمان و قضاوت‌های شش‌برگانه است از یکطرف و از سوی دیگر منظور اینست که حتی الامکان شود و احسب که موقع سخنرانی در میان جمعیت ایراد شده است نه کتاب هم منعکس باشد و خواننده از لابلای قلم قیافه گوینده را هم در نظر محبم سازد .

۶ - ولایت - بالاترین مفهوم قربت الی الله

همه میدانیم که خداوند دستور فرموده و او را پرستش کنیم ولی پرستش یا عبادت هم خود بدف‌نسی است نه مطلق و قبلاً این موضوع توضیح داده شده است . اکنون این سؤال پیش می‌آید که عبادت برای چیست ؟ جواب می‌گوییم همان نیکی که در باطن مورد توجه شماست و می‌گوییم قربت الی الله یعنی برای نزدیکی با خدا یعنی چیزی که کار برای او انجام می‌گیرد ، پس تقرب و نزدیکی به خدا بدنی است که عبادت برای او انجام می‌شود . قدر خود بسید پرسید که چگونه میشود به خدا نزدیک شد مگر خدا دور است این تقرب به چه کیفیتی است ، زمانی است یا مکانی ، بطور دیگر ؟ مگر خدا در قرآن نمیگوید من از رگ گردن به شما نزدیکترم ، همه جا باشا هستم ، خدا همه جا هست بطور و باطن و اول و آخر هر چیز احاطه دارد ، پس اینکه می‌گویند به خدا نزدیک شوید یعنی چه ؟ میدانیم که خدا خارج از زمان و مکان است زیرا خالق و آفریدگار زمان و مکان است .

یعنی خدا بود ولی زمان نبود . خدا بود ولی مکان نبود . هیچ چیز دیگر هم نبود پس این سؤال غلط است که خدا کج بود و کی بود ؟ چون کج و کی هر دو مخلوقند و مخلوق بعد از خالق پیدا شده است

و این تحقیق از امام صادق و امام علی ابن موسی الرضا علیهما السلام است. باین حال پس چطور خدا
تزدیک میشود. معنی نزدیکی به خدا یک نوع تحول روحی یافتن و سیر خدائی کردن است یعنی
هر کار خیر که انجام میدیم و هر فکر خوب و هر صفت نیکو در ماضی روح در روشنی باطن
ایجاد میکند که آن آثار عبادات است. و گویا به خدا متقرب میشوند آنرا با دانش و عدان علی
مینامند. و هر چه انسان در کارهای خدا و اجرای دستورات او کوشش تر باشد و هر چه بیشتر به فکر
او و ذکر او و جویای او و مطیع او باشد پاک تر و روشن تر و وارسته تر و آزاد تر خواهد بود.
پاک از آلودگی - روشن از نوراهی - وارسته از لذذتهای جهان ماده آزاد از اسارت
و بردگی غضب و شهوت و تکبر و خودخواهی. چنین بنده ای نه سیر خوشین است نه پول
و ثروت و نه مقام و چه بوسی و نه دیگر علقه های لیسیت و ناخیز.

فلام یقربکم الی الله الذی یرید منکم الذین یریدون
مقرب ترین انسان به خدا کسی است که پرهنر کار تر باشد و او از همه پیشتر است و
در قرآن محمد این رسته با عنوان سابقون معرفی شده است.

أَسَاقِفُونَ السَّابِقُونَ وَكَانَ السَّابِقُونَ سَابِقِينَ إِلَى اللَّهِ مِنَ الَّذِينَ مُوتُوا وَكَانَ
و اگر کسی در هیچ حالی از حالات ظاهری و باطنی خود از خدا غافل نبود و تمام وقت را وقف او کردار
و پندار خود را با خود است خدا تطبیق کرد و در مقابل امر و نهی حق برای خود کو کفایتی سهمی نال شده
و در هیچ لحظه ای میل خود را مقدم بر رضای حق نشمارد و نداده باشد چنین کسی جز خدا دیگری را
نپرستد و نزدیکترین فرد به خداست و مقرب ترین انسان به پروردگار. بنابراین اگر هدف عبادت
تقرب است در آخرین مرتبه تقرب کا مقرب ترین انسان قرار دارد که بالاترین مظهر الهی است که او را
ولی بنخوانیم پس ولایت بالاترین راه تقرب به خدا است.

ممكن است این سؤال پیش بیاید که امام مقرب احتیاج به نزدیکی بیشتر ندارد و دیگر به نماز و صیام
نیچواید داشت و به حقیقت رسیده است. این پرسش جوابهای متعدد دارد همین اندازه فعل

کافی است که بدانید که کمال نامناهی است و برای تکامل مزر مشخص و معینی وجود ندارد و اگر اولیا،
خدا نیست بن و شما در افق اعلی قرار دارند در مقابل خدا شمول آیه:

أَهْلِكَ الْإِنْسَانُ أَلَمْ يَلْقَ رُؤُوسَهُ يَوْمَئِذٍ

«ای مردم همه شما نیازمند و فقیرید و این خداست که بی نیاز است و پس»

نمایند که ولایت رهبری مطلق، حقیقت قرآن، رحمت و مهربانی الهی، روح
کلمه و بالاترین مقام در تقرب به خدا و نتیجه عبادت است.

اما نیست. خلافت

بدف در این قسمت از بحث روشن کردن این سئوال است که چرا مردم نمی توانند امام را بخوانند
نخب کنند؟ چرا شاید بصورت اقلیتی در قلب حکومت های سلسله ای مختلف در کشور های اسلامی
گاهی با فساد و فساد و زمانی با زور و بی نماند بخواهند و بیزبان سیوید این است آن است
نیت؟ این حکومت و خلافت غیر آن خلافت و حکومت است و این حقیقت را در هر فرصت
مناسبی به خاص و عام گوشزد کرده است.

امیرالمؤمنین علی در خطبه امانه، امام حسن در مجلس سجادیه، امام حسین در کربلا در علمای زمان،
امام سجاده در مجلس نوبه، امام باقر در تفسیر ولایت، امام صادق با چهار هزار شاگرد،
امام موسی بن جعفر در گفتگوی خود با اعدا، امام هشتم در مرد با اعدا، و دیگر دانشمندان زمان و دیگر
امامان هر یک با قضای زمان و از شاگردانی محترم از این مکتب ما. ابوذر غفاری با سلمان
فارسی، مالک شتر، عیثم خرافروش، حجر ابن عدی، عیثم ابن خرقاعی، سلیم ابن قیس طالی
زید ابن علی ابن الحسین، جابر ابن زید جعفی، هشام ابن حکم، یونس ابطاق، ابان ابن تغلب،
جابر ابن حنبل، زراره و..... بکلی بصدای عصر غیبت صفای امام زمان می گفتند این خلافت
نیت، خلافت است، حکومت نیت، حکم است، امامت نیت، امامت است.
و تا وقتی سیدان داشتند با صدای رسا، خفتند، شهید شدند، بالای دار رفتند. زبانشان را

از حق بیرون کشیدند. از حقوق اجتماعی محرومشان کردند. و نه یک نفر در سینه حبس شد، زیادت شراب
 نخواستند و گفتند لعن الله الله لعن الله الله..... و لعن الله الله..... و آنجا که لعنت برسانی فرستادند که
 پیر خا صین حق فرزند آن پیغمبرند و نفرین برک نیک باین سحرافات رضایت داده و با سکوت خود از انبساط
 سبکند، هر وقت توبت کنند باز بارت نامد شعاع دهند دعای افتاح ماه رمضان خواهند که اللهم اغفر
 الذنوب فی ذلک کریمه..... و یاد دعای ندبه و ناله آغاز کردند که این السبب المختص..... این اطلب هم
 مقتول بگویم..... آیا تمام این فریاد فقط به خاطر اینست که چراغ سلطنت کرد و علی خانه نشین شد؟
 چرا اسلحه حقه باز و علی در دستکار بود؟ و چرا یزید شراب خورد و امام حسین آب نخورد و بس؟
 اکنون که آن یزید وجود دارد و آن حضرت عباس ماجرأ کریمیم؟ و با که میگویم؟ و چه میگویم؟ و حرف
 حساب ما با کس است؟ آیا برای گذشته زندگی میگویم یا آینده؟ و اگر برای آینده زندگی میگویم چگونه باین رفتار
 خود را برای آینده میاریم؟

مفکر من سید خدای شبیه دینی در امر خلافت ظاهری و لعنت با و نفرین با و نه مزایای متبادله
 بین طرفین و کشمکش در جنبه های حکومت و سیاست اصل موضوع را زیاده است.
 و همین دلیل هم هست که بسیاری از جوانان مدین و روشندان گاهی می پرسند آیا این همه محبت
 در خفا نظر باعث جداییها نمیشود و انجمن را انجمن تر و انجمن را انجمن تر نمیکند؟
 ما مستقیم که تمام زیارت نامه و ادعیه نظیر آن مظهری از توفی و تیری است که اساس محبت
 و پایه و رکن ایمان سجده و ادبای پروردگار است. و در قرآن کریم دوستی دوستان خدا و دشمنی
 دشمنان خدا از شرایط غیر قابل انکار عقی و شرعی و ایمان است ما میگویم این الفاظ عوض
 و این محبت که رسیدن به مقام ولایت و خودسازی و هماهنگ شدن با نیات و اعمال نیزه ها
 بشریت و انسانهای کامل است در سیر لطف ربیهای مادی و رفع عقده های محرومیت بکار بسته
 میشوند بصورت شعاع انهای زنده و متحرک و پیشرو و باین دلیل منوبیت و حقیقت خود را از فرزند
 از دست میدهند و فقط مردوزن پنجاه سال به بالا آنرا تحمل میکنند آنهم برای آفرینش گناه و حصول جبریا

بهشتی، می پرسید موضوع کشته شده است که در حال حاضر هم برای مردم کشته شده است و مردم
 الآن هم به آن احتیاج دارند؟ میگوئیم آن کشته شده است. اما نه تنها معنی ریاست بلکه معنی
 رهبری همه جانبه و مقتدائی مطلق، تاریخی شدید فقط این نیست که در خانه علی بسته شد. فرق او نیست
 با امام حسین علیه السلام که کشته شد، امام حسن نسیم شد، یزید شراب میخورد، فاطمه زهرا را شربت
 کردند، امام رضا غریب بود، دست امام زین العابدین را بستند. مصیبت اینست که راه کتب
 علی را بستند. علم علی دفن شد، فریاد آزادی امام مجتبی احسب شد. خانه قرآن را تاراج کردند
 نود و هشت خاکش گریه. نهالهای نورسته جو غریزی را قلم قلم کردند. تیشه بریشه این نیست زنده
 راه مردم را عوض کردند. میر فکرسد آنها برگشت. آداب جاهلیت منوع بار دیگر مرسوم شد. نه
 تنها مردم قبر طمس زهر استقامت علیها را گم کردند، بلکه راه خانه ایشان را فراموش کردند. و با اندیشه اوزده
 او خنکیند. چنین عدالت را دشمن با همی فقط کردند. و بهین جهت در شب رمضان فرشته مقرب
 در بدر الهی با پیش خبر قتل علی علیه السلام سلیفت پایه ای می آید ویران شد گریه و شکست شیعیان
 و دوستان علی در شب و روز شهادت آن حضرت بر این پایه بود. وقتی در محضر معاویه سخن از علی
 بمیان آمد سوره نبت زمزمه بادیده گریان چنین گفت درود خدا بر آن روحی که در دل خاک جای گرفته
 و عدالت در آن خاک دفن شده است. بنا بر این و این که بر جگر شیده کشته که هنوز هم از سوز آن شعله است
 انحراف تفکر و اندیشه های مردم از مسیر ائمهت پیغمبر است، هر چند این جدائی مسلمانان از
 مجرای سیاست و حکومت شروع شد ولی به جدائی علمی و اخلاقی منجر شد. باین معنی که اول بچه ای
 پیغمبر از میدان سیاست ظاهری و رهبری اجتماعی کناره زده شده و اند و بعد از آن همه کوششها برای
 خاموش ساختن نام و نشان و تقسیم تربیت و آداب و روششان بیج شد اگر کسی توبه دارد
 به کتابهای عامه مراجعه کند به مجید آبا در سائل مذہبی از امام صادق بشیر نقل میشود یا از اوصیاف؟ آیا
 از علی ابن ابیطالب فتوی بشیر نقل میکنند یا از نوکر خلیفه دوم و سوم؟ سید، نیم که مدتها قبل علی نقی بود
 و سید نیم که سالها مردم نمی توانستند از این مکتب پیغمبر یعنی یا و کشته شدند، عدالت اندک توکل عباسی

دستور میداد خانه ای اطراف قبراام حسین را خراب کنند و آب به آن قبر به بند بنگاه از زمین برد
نشان دهند و رسم و آداب مکتب دروش حسین ابن علی است و الا در حسین علیه السلام خرافات و تعویض
و بیاست او نبود. بی حسین مزاراحت ظاهری نداشت ولی فکر حسین و پیروی اندیشه های او
موجب میشد که متوکل با خوانند اندیشه ها و عقاید عامه را در دست ده اختیار داشته باشند و این
همان مزاراحت است حقیقی است برای امارت ظاهری.

کسانی که بیشتر مایلند در این مورد بینائی پیدا کنند باید در گفتگو با وکالات حکام شدید گشایش بران
غیاث وقت کنند مانند رفتار زیاد ابن اسیر. حجج ابن یوسف ثقفی بسیار زیاد. معاویه ابن
ابی سفیان و طرقداران آنها با کمیل ابن زیاد. شیم. سعید ابن جبیر و ابن عدی طرمج
و دیگران با این یکسبب است که الان هم در مقابل امام رضا علیه السلام و امام حسین علیه السلام ایستادند و غریب
مرد عادی کسی را غریب میگوید که از وطن دور افتاده است ولی در اصطلاح امارت غریب معنی دیگری
دارد. چنانچه شنیده اید وقتی مردی در میان جمعی از غریبی خود شکایت کرد امام فرمود غریب عالمی است
که مردم قد او را ندانند و قرآنی که عمل نمیند و سجده ای که در آن نماز نخوانند بنا بر این امام هشتم با برقع
و بارگاه و زور و همدگر از آن دربارش غریب است چنانکه جدا او غریب بوده اند.

چون مکتب امارت ناشناخته است نتیجه میند انحراف حکومت اسلامی از مکتب ولایت
نخبره انحراف اسلام و سکین و حتی تاریخ اسلام از مسیر خاندان نبوت و طهارت شده و اسلام را
به اسارت درآید. و قرآن را (تذکره من روح قرآن است) با غل و جبر و کفر بشام برونند و آن فسیل
جناب است دوره جاهلیت عرب و امیر سرپا اسیر سرست از باوه غرور و انحراف چشمش به ازادگان
اسیر افتاد و ستمان فریاد کشید و حق و قرآن باز بیکدیگر ای بیش نیت و من طلب خود را از بنی هاشم
وصول کردم. او با این کلام سخنو است بگوید دفتر امارت و رهبری خاندان پنجه بر برای همیشه
لاک و مهر و مخورده نموده است

شاید برای نشان دادن این ظلم تاریخی ظاهری و مظلومیت خاندان پنجه با تفریق خوانی و تفرقه

سراشی و متغیلهایی در جود خوانی و چراغانی رستن طاق نصرت با در عیب و عیبی حسینه سامن
و کیمه بنا کردن و جدا کردن صف سوادان از سبیلانکند با تعلیمات علمی، سیرینی عکس و عیبی
اداره میشد رحمت سبیل کشیده ولی برای غریبی و قبی اهام چه گاهای مثبت و روشنگری برداشته بود
طول چهارده قرن تا چه اندازه توانست راه امام را جدا از دیگر راهها بصورت یک صراط مستقیم به مردم نشان
دهد پیش از این و چراپی بسیار وجود دارد حال که سیر کو تا قادی روشن شده خوب است که از قرآن
و امام برسیم امام کدیت و اوست کدام؟

است . امامت

در لغت قرآن کریم است عبارت است از جعیتی که دارای وجه شترکی باشد و این وجه شترک ممکن
است دین یا زمان و یا مکان بوده باشد و همچنین ممکن است وجه شترک بین افراد اختیاری و یا جایی باشد
اطلاق کلام است اختصاص به انسان ندارد در قرآن کریم به جانوران و شتراتی که بزبانهای غریبی شترک
و شاهی را انجام میدهند است گفته شده است ، مانند مورچگان در نزد عسل که طبعی قنونی جبری طبیعت
کارش می را با جانی هم آنگاه انجام میدهند و ما این آیه فی الارض و لا طیر لیسیر کجیه الا انهم انکم
(جنبه مکان زمین و پرندگان که با بالهای خود پرواز میکنند است انما یقتضیهاست)

و لکن یسئلکم انتم یدعون الی الخیر . در میان شما باید جمعی مردم را پیشی بخوانند .
در این آیه از یکده افراد که کاتبینی را انجام میدهند به امت تعبیر شده است . گاهی است بمعنی
دین شترک آمده است مانند این آیه انا وجدنا آباءنا علی آئمة ما پدرانمان را بر دینی یافتیم .
و زمانی به یک انسان که دارای کمال جعیتی بوده و بقول دیگر به جای هزار نفر آمده است گفته شده
مثل ابراهیم کان آئمة قانتا ید . ابراهیم گروهی بود و امام را بفارسی پیشوا میگویند .

پیشوا بمعنی مطلق یعنی آنرا جمعی از ادب پروری نموده به کردار و یا گفتارش عمل کنند .
پیشوا ممکن است انسان یا کتاب باشد . پیشوای حق یا باطل باشد و احصایا فی تقنین اماما
خدا یا پیشوای پر بریز کاران قرار ده و جفت هم آئمة یدعون الی النار . آنها را پیشوایانی قرار

داده ایم که بسوی آتش دعوت میکنند اکنون که از نظر لغت قرآن مفهومی است تا اندازه ای روشن
شد به اندیش مقام است در این آیه توجه میکنیم.

وَأَنذَرْتَنِي أَن يَرَاهِمْ رَبِّي بِحَبَاتٍ فَاتَّخَذْتُهَا نَالِي إِلَى جَانِبِهَا لِيَأْتِيَ نَالِي نَالِي
لَا يَسْأَلُ عَمْدِي الظَّالِمِينَ . خدا ابراهیم را با کسور و کلماتی آزارش کرد و چون
از عهده همه آنها برآید فرمود ترا رهبری و پیشوائی خواهم داد پسید آیا این مقام در خاندان من نیز
خواهد بود؟ خدا فرمود که بکاران شایسته پیمان است نیستند . بر کسی تفسیر قرآن کریم از نظر فرق
های مختلف اسلامی نشان میدهد که از ابراهیم آزارش می پسندین بعمل آمده است برای اینکه
خلوص نیت و پاک بازی ابراهیم در تمام شدن خیال بر حق او متحقق یابد و در وجودش از هیچ نوع
خود بینی و خوشنیتی و شایسته ای قُب ذات اثری نماند و آفتاب حقیقت بر تمام جهات هستی
اشکس آسپهان تابید که در جهات شش گانه وجود او کمترین سایه نیز غیبت و نابود گردید . قسم آن میگیرد
خدا او را محکمه زد ایم از نظر علقه بمال و ثروت و ایم از نظر علقه به زن و فرزند و ایم از نظر علقه

بجان و
در سخت ترین دوراهی خطرناک او را اختیار داد یکی از دوراه را باید برگزید . او در تمام جهات خدا را
انتخاب کرد . راستی دل سیزد که برسانی خطاب شود ، مرا بیشتر دوست داری یا همه سر جوان و
فرزند شیرخوار را؟ خدا با ترا بیشتر دوست دارم !! پس بسوی که دستور داده ام حرکت کن!
کجا است؟ سر زشت و جایگاه های نامعلوم . و سر انجام مادر و فرزند بر پهنائی جبرئیل مأمور جدایی
الحکام الهی صدافرنج دور از سکون ابراهیم در میان دره ماوتخته سنگها بدون آب و بادائی که
از خنجر آن محیط جزوای مرگ چیزی نبخشند زرد مادر را با شیرخواره اش را کند و حتی اجازه چند لحظه
ماندن ایم نزد آنها نداشته باشد و بدوی برگردد . خدا با با عاشقانست چه میکنی؟!

خدای سبب سازگاهی سبب سوزی میکند و در این سبب سوزی است که بندگان خالص او چگونه
سازمی او را هر چه بیشتر مشا به کرده به محال یقین دست داده عظمت و قدرتش نزد یک تر میشوند و خود

را از قید و سائل را ساخته و در بست در اختیار او قرار میدهند و این آتش هستی سوز عاشق
 ورسنه است که در بای رحمت حق را به بخروش آورده از چشمه نازم بسیاری مادر فرزند بی پناه فوراً
 میکند. اما این تنها آزمائش ابراهیم و خاندانش نبود بار دیگر ابراهیم دستور یافت از محبت اسمعیل
 و خدایکی را برکنند. این بار هم تیغ اخص سیراغ رشته پدر و فرزندی رفت تا این پرنده را هم
 برای رضای حق بکشد و خور را از این لبتنگی نیز پاک کند. اینها کافی نبود چون نشاء علاقه انسان
 به زن و فرزند و دیگر سائل زندگی خویشین دوستی است. یعنی آدمی خود را دوست دارد هر چه را با او
 پیوند دارد و دوست میدارد و سیدار و این با خدا او را در ریشه تمام علاقه یعنی حب ذات استخوان کرد.
 و همان هنگام که آتش او با هم و خرافات بست پرستی را به سیراغ او فرستاد ابراهیم حتی دست
 به دعا برداشت که خدا او را از موفق براند بکشد بر عکس گفت خدا از حال من آگاه است و به
 گفتن نیازی نیست و من جز رضای او چیزی نمیخواهم اکنون در وجود ابراهیم سایه ای وجود ندارد و جز
 رضای خدا و جلوه محبت چیزی نیست و از همه چیز دیر کس دست شسته و با تمام وجود به حق پیوسته
 است پا دوش انیمه آزمائشها و پیروز بها صحت امانت است که با این صبح
 آتی خایک لایس اما ما . . . باین مقام منصوب شده است او قبل از این مقام بنده بود
 ، نبی بود ، رسول بود ، خلیل بود ، ولی امامت بعد از طی این مراتب باو اعطا شد
 انیت آن مقام بندگی که با پیچیده گناه سازگار نیست زیرا در هر نقطه که سایه گناه وجود داشته
 باشد همان اندازه از نور ایمان بی بهره است . و همین دلیل بود که در آخر آیه اشاره شده است
 که لا ینال عذبی الظالمین . . . تب کاران را با امانت و رهبری کاری نیست . و از همین دلیل استغاده
 میکنیم که امام باید معصوم باشد و عالم به کلیه احتیاجات مردم تا تواند همه مردم را رهبری کند مطلبی که
 درباره درجات کمال بطبی در عبودیت و نبوت و رسالت تا مقام امامت ذکر شده مفاد صریح
 روایاتی است که در کتابهای کافی و تحف العقول و دیگر کتابهای مورد اطمینان ضبط شده و مورد
 استفاده اهل فن قرار گرفته و منظور رعایت اختصار از نقل آن صرف نظر شده است . در اینجا شرح

وَجَعَلْنَا لَهُمْ آيَةً يُهَدُّونَ بِأَمْزِجَاءِ وَاجِنَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَاتِ وَأَتِمُّوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَكَانُوا لَهَا كَافَّةِينَ (آیه ۷۳ سوره بقره) ما آنرا پیشوایانی قرار داده ایم که با امرارش و کنندارانش کارهای نیکو و پاداشستن نماز و زکوة دادن را وحی کردیم و آنان را عبادت میکردند و از این آیه فهمیده میشود که کار امان از خود آنهاست و بدون امر الهی و دستور خدا کاری نمکنند و نیز از لزوم یقین و کشف صورت پلن این جهان و دارا بودن مقام عصمت است با توجه به آیات بالا نتیجه میشود که اولاً امام باید مصوم به عصمت الهی باشد و دوم اینکه این مقام انتحالی نیست و استعالی است. سوم اینکه زمین خالی از امام نیست. چهارم آنکه اعمال امام از طرف خدا تأیید میشود پنجم آنکه کارهای همه مخلوقات را امام مسدود می بیند ششم آنکه امام تمام نیازمندیهایی مردم را میداند. هفتم آنکه فوق مقام امامت مقامی نیست این بود خلاصه ای از نظر استاد طباطبائی در این مقام.

خلافت

کلمه خلف در زبان عرب یعنی پشت سر و خلف به فرزندان نسل آدمی گفته میشود. خلافت بمعنی نیابت و جانشینی دیگر است و علت جانشینی ممکن است متعدد باشد مانند مرگ یک شخص یا ناتوانی و مجذوب یا غیبت او، دیگر از موارد استعمال خلافت شرافت و ائمهیت مقام است و باین دلیل خدا اولیای خاص خود را خلیفه خطاب میکند و گرنه خدا نه سیمیر و نه غایب است و نه ناخوان میشود و از این جهت گفته اند اطلاق خلافت در این مورد برای شرافت مقام است بمقصود از شرافت مقام یک عنوان اشرافی و یک ابتیاز نیست بحد منظره نیست که گاهی یک انسان سجدی به خدا نزدیک میشود که آئینه تمام نمایی صفات دوست و مردم همه اوصاف الهی را در وجود او جمعه کرده و این مقام همان ولایت و امامت است که از نظر وساطت و ارشاد موجودات با پوشیدن لباس مملکت و خود نمائی در قالب نای عالم خلق خلیفه خدا در زمین میباشد این تعبیر غیر از تعبیر سیاسی و اداری است که در تاریخ اسلام جانشینان خالص پیغمبر بخود بسته اند.

جالب و ارزنده ای از استناد طباطبائی در تفسیر جامع المیزان اشاره میکنم و درست دارم از چند
نظر حقیقت جوین به مفاد آن آشنا شوند. شاید دانشمند مغرب نسبت که عمیق ترین اوصاف
اهمیت را از متن چند آیه قرآن استخراج نموده، در نوع خود تحقیق فوق العاده است و از سویی
دیگر دوستان مقام ولایت و اہمیت در آشنائی با این حقایق به اهمیت مسئلہ بیشتر توجه فرماید
و خواهند دانست که در این مسیر اضافہ بر آنچه تاکنون دانسته شده مطالب شکستری وجود دارد که
هر که بر چه بدانہ چیزی ندانند است و دانشمندان آنچه که خارج از حدود تفکر و اوصاف بنیادین مسمی
است نباید تعجب کرد و راه انکار پیش گرفت و مرا ہم در این سفر نباید تنها دانست و انہم خلاصہ ای
از تفسیر فوق: وَجَبْنَا نَحْنُ لَكُمْ لُزُومًا نَبْدُونَ بَأْمْرًا لَكُمْ وَ لَكُمْ بَأْمْرًا نَبْدُونَ
(آیہ ۲۰ سورہ صمد) آنرا اماناتی قرار دادیم کہ ما بر ما را بشکنند زیرا امانات مقرر گردانید
و در تفسیر امری کہ رسید آن ہدایت میکنند. در آیہ دیگری آمدہ است: اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا
اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لُكُنْ فَيَكُونُ درہ دیگر آیہ ۶۲ این میگویی خدا از حق تعالی چیزی بگوید یا از حق تعالی

بما نسبت میدہند ہمیت ایجاد می و دلش می وجودی در خلقت است نہ امر دینی عبادی ظاہری کہ
نشان نبوت و رسالت است و نیز در وقت این ہدایت کنونی فرمودہ از آنجا کہ دارای صبر و
یقین ہستند در مقامی نمینند. و در جای دیگر در مورد یقین میگوید کسی بہ ترسب یقین رسیدہ اند کہ
مکوت هستی و صورت باطنی عالم را بشاہد کنند و میان خدا و ایشان حجابی از گناہ نباشد انکہ میگوید
وَ لَكَ الْاَكْبَرُ نَزِيًّا اَبْرَاهِيمَ مَكُوْتُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (آیہ ۲۵ سورہ انفصاف)
ما بہ ابرہیم مکوت آسمانہا و زمین را نشان میدہیم تا بہ ترسب یقین برسد و در آیہ دیگر آمدہ
نَوْمٌ مَدْعُو كُلِّ اَنْفَسٍ اَبْرَاهِيمَ اَوَّلَ رَابِعَةٍ يَقِينُ وَ شُودُ اسْتَعَادَ مِثْلُ وَاَزَايَہ دَوْمِ نَجْمِہ
میگیریم پنج عصری بدن اہام نسبت زہر آیہ میگوید در قیامت ہر ملتی را با ہاش بخوانیم
و مقصود از این اہام پیشہ ای سخن است نہ اہام معنی عام و نیز در آیہ دیگر میگوید

انتخاب انتصاب

حال که مقام امام و خلیفه در اسلام شناخته شده جای این پرسش است که چه کسی باید این مقام را معرفی کند؟ آیا مردم عادی چنین شخصیتی را میشناسند؟ آیا مردم میتوانند مقام عصمت را درک کنند و بفهمند چه کسی از نظر علمی عالم برتر و حیات جات مردم روی زمین است؟ و از نظر لغت و پندار ذره ای نفوذ و خطا و اشتباه در زندگی ظاهری و باطنی او نیست. آیا مردم آن مقام باطنی را می بینند و حدود قرب معنوی را نسبت به خدا محسوس میکنند؟ و چنین استقرار نامی در همه زمین از طرف مردم امکان پذیر است. و آیا انسانهای محدود و سیران دنیای محاسن و غرائز تاب و دین شایسته ای جهان نامتناهی را دارند؟ همه گزین چیرگی ممکن نیست.

شاید باین دلیل موفقی خلیفه و امام را از خدا میداند و از او میخواهد چنانچه در آیات قرآن خدا نصب اینها را بخود اختصاص داده و بگوید من روی زمین خلیفه قرار میدهم. اسی داد و ما ترا خلیفه قرار داده ایم. اسی امرا، بسم من ترا بامامت منصوب کردم ما امانی آفریده ایم که با شما ارشاد میکنیم. ما به امان کاری میکنیم را وحی نموده ایم بشعید میکنید تقیین صلاحیت امام باین خصوصیت با مقام صلاحیت دار است.

و این مقام منحصر خداست و پس و اوست که میداند این لیاقت و استعداد را در چه وجودی بودلیت نموده است و این امانت امانت در کجا است این استلال و اقتضای روح مشید از حد اسلام تاکنون حافظ یکبارگی و وحدت و یکبارگی او بوده و این نیروی امانت حافظ است بوده است است بی امانت مفهوم ندارد زیرا جاهد است در همین مقام امانت است و شاید همین جهت باشد که امرا بسم تنها را خدای بزرگ است نامیده است

مسئله بیعت

در بحث انتصابی بودن امام قیوم میکنیم که امانت و خلافتی که شعیب میکنید انتخابی نیست و انتصابی

است در اینجا برای جمعی از مدعیان اندیشه و روشنفکری این فکر پیش آمده که چون مردم با امام بیعت می‌کنند بنا بر این امام از طرف مردم انتخاب می‌شده است انتشار این نوع فکر خدفایه داشت یکی اینکه عده زیادی را از فهم مسائل مشکل اعتقادی آسوده می‌بخت زیرا در نظر آنگونه مردم امام در عرض یک رئیس جمهور نشسته آزاد معننی می‌شد و چون مانند خود همین اشخاص بودند شخصیتی بالاتر بنا بر این تحمل وجود چنین شخصیت برای شئوت پرست لا اله الا الله و بی بند و بار هم آسان بود و از سوی دیگر مشکلات مسائل اعتقادی در ردیف خرافات تقدسین قلمداد می‌شد و لذا این حرباء و مارک های تقدس و ارتجاع و مثال آن برای گرد آوری افراد عقده های بهترین بهره برداری بعمل می‌آید. ولی عیب مهم این نوع تبلیغات این بود که آتش احساس فروخته می‌شد بدون اندیشه عمیق، و در ضمن حال است فقط از جنبه سیاسی و اجتماعی ارزشش مطالبه داشت نه بصورت حقیقی و باطنی خود.

کلمه بیعت

بیعت از ماده بیع است بیع یک اصطلاح حقوقی است بمعنی فروختن و از این اصطلاح حقوقی مخصوص از قرارداد عمومی و سیاسی استفاده شده قرارداد مردم با رئیس دولت در تاریخ اسلام وقتی در قرآن کریم بیعت نامیده شده است. بیعت با این مفهوم شبیه قرارداد اجتماعی تران ژول روسو است ولی نه بصورت فرض و حدس روسو بلکه یک مبادیه شفا بی و ظاهری بصورت یک معامله. قرآن کریم از بیعت سلیم بنیامیر در چندین جا سخن گفته است ولی بیعت مردم با بنیامیر برگزین این معنی نبود که این بیعت برای بنیامیر صلاحیت رهبری ایجاد کرده است. اگر ایچکس هم با بنیامیر رهبری نمیکرد او رهبر بود بنیامیر بود و صلاحیت رهبری او از جانب خدا تعیین و تأیید شده بود. بنا بر این ارزش بیعت مردم التزام پروری از مقام صلاحیتدار است نه ایجاد حق حکومت و رهبری. شبیه برای بیعت با امام بنیامیر دو روش جدا قائل نیست مکتب علوی را از بنیامیر جدا نمیداند. و اسلام و قرآن را دو قانون جدا نمیشناسد و از این جهت مسلمان وقتی با بنی

در خیر بیت میکنند برای او ایجا د صحت نمیکند بلکه بنویسد تعهد می سپارد از فرنا
او . فرمانی که باید تعیت میکرد پیروی کند اینست از شش معیت با امام حقیقی .

حکومت اسلامی

در مورد حکومت اسلامی بعضی از خادشناسان آنچه را واقع شده با آنچه که باید باشد اشتباه کرده اند
در حقوق اداری اسلام دولت بنی عباس یا بنی امیه و فورم حکومت آنها و یا خلافت ابی بکر
و عمر را نمونه خلافت اسلامی دانسته اند . نویسندگان و محققان مترجم ایرانی با هم که نوعا در این
موارد نوشته های دیگران را بصورت کالای دست سوم تحویل میدهند و چهار بهین قصاصات غلط میشوند
در حالیکه باستانی حکومت چند سالد علی دام غن بقیه دولتها می یک فرم مذبی را داشته اند و حتی
بسیار ای اهل سنت و جماعت هم وفق نمیداد . اسلام بکلیت اقصیل و متصل و مخصوص به خود
است و من فکر میکنم فرم حکومت در اسلام رسید است نه حذف چنانکه مید انیم پیگیر برای زاهدان
کشور های مختلف زمان خود با حفظ سمت نامه می نوشت و آنان را به اسلام دعوت میکرد .

و اجرای احکام اسلام را از آنان میجو است زیرا آنچه در اسلام هدف است تحقق و ستد های
مذبی است . در معیت اسلامی مانند دیگر قراردادها و و طرف قرارداد وجود دارد و یک موضوع قرارداد
طرفین قرارداد عبارتند از ۱- حق از یکطرف ۲- رهبر از طرف دیگر ، موضوع معیت هم عبارت است
از کتاب خدا و سنت پیغمبر در نوع قرارداد از لحاظ اینکه جایز است یا لازم یعنی طرفین حق فسخ
دارند یا نه و آیا معیت مشروط است یا مطلق ؟ و آیا مردم حق عزل دارند یا نه ؟ و این وظائف متقابل
بر چه پایه است ؟ به چند مطلب اشاره میکنیم .

۱- انقضاء معیت برای مردم تکلیف اطاعت از امام ایجا د میکنند و حق ندارند بدون جت نقص معیت
کنند در غیر انصورت یا غمی و آشوبگر محسوب خواهند بود . علی علیه السلام در نامه ای که مبادیه
می نویس میفرماید طلحه و زبیر با من معیت کردند و پیمان میکنند و پیمان شکنی در مقابل من در حکم
ارتداد بود و با آنان جهاد کردم ۲- حق استیضاح و آزادی انتقاد برای مردم محفوظ است و بهین دلیل

زندگی علی در دوران خلافت شام این پیشهها و توضیحات است ۳ - التزام مردم در طاعت مطلق نیست . مشروط است و در صورتیکه روش و دستورات رهبر برخلاف کتاب خدا و سنت پیغمبر باشد .

طبق اصل مسلم لا طاعة الا لله و لا طاعة لخلق فی تعصیه الفرائض . سروری مخلوق در معصیت خالق ردائیت و شورشائی که در تاریخ اسلام در عصر عثمان و یزید و بعضی خلفا ، بنی عباس برای خلع خلفا بوجود آمد بر این دلیل استوار بود و بنیم از حکامات امام حسن علیه السلام با معاویه ، خلیفه کسی است که از روش پیغمبر سروری کند و مطیع خدا باشد کسی که ستم کند و احکام خدا را تعطیل کند شایسته این مقام نیست در ائمت در فرم حکومت اسلامی نقش مطلق نداشته است گرچه عموماً در پی پیغمبر دارای مقام امامت بوده اند ولی صلاحیت مآل است نه در ائمت چنانکه فرزندان امام حسن مجتبی بنی این مقام رسیده اند .

۵ - اقله با فسخ بیعت ، استعفا و کناره گیری در تاریخ زندگی ائمه کبریا بقیه دارد . و کلام علی در بیع با معاویه شام به این دعوی است اشتغال که او با آنکه سلیفت این بیعت را فسخ کندید معاویه به جانشینی خود معرفی کرد این مطلب اشاره به گفتار معروف ائمه است که این ائمه بعد به دو عبارت نقل نموده که از خود نفی صلاحیت کرد و گفت اقبستکم و لست بکم و لست بکم و لست بکم

مرا عزل کنید بیعت را فسخ کنید . من بهتر از شما هستم من ولایت را از شما گرفتم در حالیکه از شما بهتر قسمتی من صلاحیت من بیشتر از شما نیست برای اینکه روشن شود مردم عهد اسلام غیر از کتاب حاصل شیده استنباطی از معیار خلافت حکومت داشته اند به چند نظر مورد دلالت مخالفت بزرگان صحابه و بعد از آن معاویه اظهار شده است توبه میکنیم .

تظریه عبدالعزیز بن مسهر ، فرزند عمر ابن خطاب موقعی که معاویه برای استقرار قدرت موردی جانش میگرد و میخواست از عبدالعزیز بن مسهر بیعت بگیرد و مخالفت او مواج شد و این کلمات از او است .

(این خلافت نه بهر اطوری رومی است نه ایرانی نه روم شرقی و نه روم غربی) موردی نیست که فرزند جانشین پدر شود و گرنه پس از پدر من جانشین بودم نظریه اخلف ابن قیس ، معاویه توفزندت را بهتر از منی دبه اشکار و همان او آگاهتری ارمی منی صلاحیت انیکار را دارد به جانشینی بزرگترین و ارشاد شایسته نیست

از این کار دلزد نسیمیری، تو در مقابل دنیا بی گدیم بزیاده ای سئولی ولی بدان با وجود اہم حسین و اہم حسن کہ مقامشان را میدانی نزد خدا جوابی نداری کہ چرا فرزندان را جانشین خود قرار داده ای .

حق و باطل . وحدت و نفاق

اکنون کہ این لغز را بہ بیان میرسد جای آنست کہ این سؤال پیش آید کہ ہر گاہ بیکہ ای از دو نفر مسلمان پرسیدستیم و فوراً حکومت اسلامی چیست ؟ مردی کہ از غفلت و غرور پیش اندام گرفته اند از زبان پیغمبر تاکنون فقط یک کلام و یک ہدف داشتند و آن ہدف را در طول عیار قرن حفظ کرده و اکنون ہم اہم شیعہ حافظ آنست و وحدت و جمعیت آنهاست آنکسی کہ از این مکتب سخن گوید چہ جواب خواهد داد ؟ چہ خواهد گفت ؟ رہبر کہیت ؟ معیار صلاحت چیست ؟ چہ مقامی باید این صلاحت را نمایند کند ؟ انتخابی است یا انتصابی ؟ موردی است یا غیر موردی ؟ اگر انتخابی است چرا الی بکر از علی علیہ السلام و ہمراہانش مشورت نکرد ؟ چرا ابو بکر عمر را با وصایت جانشین نکرد ؟ و انتخابات و خالت و نقشی نہ داشت و اگر وصیت و خالت دارد پس چرا در خلافت عثمان نہ انتخاب بود و نہ انتصاب ؟ چرا در موقع خلافت معاویہ اعتراض نکردند ؟ آیا خلافت مروان حکم و عبدالملک مروان و دیگران کہ در اثر خب و جدال پیروزی بوجود آمد جزا کدام یک از این نوع خلافت بود ؟ در زمان خلافت ابوالسفاہ منصور و دوانیقی ، مارون ، یامون ، متوکل عباسی شما کجا بودید ؟ شما کہ طرفدار انتخاب شمری بودید ! شما اہل علم و دانش و راویان اخبار و تافہین آثار چہ میکردید ؟

آیا واقعا اصل انتخاب و یا انتصاب و یا وراثت و یا عدم وراثت کدام را برگزیدہ اید ؟

شما اہل سب و محراب شما گویند کان و نویسندگان ، شما پاسداران و نگهبان معارف و احکام قرآن چہ قدمی برای سداری انکار مردم برداشتید ؟ شما آقای ابو خنیفہ چہ کسی را از امام صادق صلح تر میدانستید ؟ شما کہ قہم را علیہ خاندان پیغمبر تنزیز کردہ اید کہ وصایت نبود ، وراثت نبود ، خلافت نبود . انتخاب مقام صلاحت دار با مردم است ! چرا در مقابل وصیت عمر سکوت کردید ؟ چرا انہکام و وصایت و وراثت و غیر ضغای نبی امیہ و بنی عباس مرخاوشی

بزدید؟ چہ تیرے تاریخ اسلام خیانت کر دیا؟ آیا منافقت شما در خاطر رہا بود؟ اونیٹ شاہزادہ؟

مجلس تمام گشت و بہ آخر رسید
ہمچنان در اول وصف ماندیم

دارک این بحث
۱۔ قرآن کریم ۲۔ تفسیر البلاغ ۳۔ تفسیر المیزان ۴۔ الامارہ و استیادہ و غیرہ
۵۔ صلیح بخاری ۶۔ مکاتیب الانامہ ۷۔ تحف العقول ۸۔ کافی ۹۔ مفردات رغب
۱۰۔ اختصاص مفید ۱۱۔ روضۃ الصفا



۵

رسول الله
صلى الله عليه وآله
ان اكرمكم عند الله اتينكم

طریح

از استاد ناصر محمد شریز

از استاد ناصر مکارم شیرازی

طرح یک جامعه اسلامی

در این بخش بخشی درباره :

خودسازی و مالک خویش شدن

تولد سعادت و شقاوت بعد از انسان

تحقق یافتن تکاملها در دل تضادها

ضابطه برای ارزیابی حکومتها و افکار عمومی

انحراف وجدان جهانی و شستشوی مغزی ملتها

احترام به حقوق انسانها

مسئولیت بایدهمیت به عشق باشد

کانون عشق قلب است نه زبان

جنگ با خدا چیست ؟

مبارزه با سکر دوستی قدرت

راههای جالبی که قرآن در این زمینه ارائه میدهد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
نخستین گام خودسازی

کتابخانه مرکزی آمل

ای مالک مالک خوشتن باش

امر به تقوی الله و انذار طاعت تحت اوار به پرستشکاری و مقدم داشتن فرمان خدا
بر هر چیز و پیروی دستورات او ، و انجام فرائض و سنن او که هیچکس بدون انجام آن
روی سعادت نخواهد دید و هیچکس بدون پایال کردن آن گرفتار شقاوت نخواهد شد ،
فرمان میدهد

مالک : شاکر و متب علی اع بود ، شاکردی بجز پیشگام ، و در این مکتب سالها
ساخته شده بود ، ولی اکنون که بار مأموریتی عظیم بر دوش او گذاشته میشود باید از نو ساخته
شود و او را متوجه این حقیقت بزرگ سازند که باید همواره و قبل از هر چیز مراقب خودسازی ،
خوشتن باشد ، چه اینکه انسانی که نتواند بر کشور کوچک وجود خود حکومت کند ، چگونه میتواند
انتظار کردن عدالت در میان خلقی عظیم از او داشت ؟

کسی که خود اسیر و بنده هوی است چگونه میتواند دیگران را آزاد سازد ؟ و کسی که در برابر غریزه
های سرکش درون خود شکست خورده است چگونه ممکن است بدافع از دیگران ، و در برابر
شمنان ، بپای خیزد ؟

او به مالک دستمه میدهد فرمان خدا را بر هر چیز مقدم بشمارد و دستش برای خدا، زبانش
برای خدا، قلبش برای خدا و در راه خدا کار کند و پیوندد و خودش همه با خدا باشد....
ماجرای واکریت و اقتضای جنبی رجال انگلستان

اینهمه درس اخلاق برای زما مدار در آغاز یک دستور العمل و برنامه سیاسی برای چیست؟ حوادث
دنیای معاصر، بهتر از هر کس میتواند پاسخ این سؤال را بروشنی بدهد: حوادث کم و بیش
مشابهی که همزمان در آمریکا و انگلستان و آلمان رومی و ادب جنوبی نشان میدهند که زما مداران
ساختارنده، و آنها که تخطات میازشان ششم نیرودند سیاسی و غیش نافذ اجتماعی و زود و بند
های حزبی و کوشش خستگی ناپذیر برای ارتقای مقامات مکتبی است چگونه در برابر چند فقره آلوده مکتبی
آلوده همه چیز خود را از دست میدهند، پاک باخته از میدان میثاق اقتضای جنبی - انهم در
کشوری که اقتضای جنبی تقریباً معنی ندارد بیرون میآیند؟ و چگونه استمرار کنند، و با عدالت
اجتماعی راندای چند هزار - یا چند میلیون دلار و بیادای پروری خود در کسب مقام میکنند؟
در راستی جاسوسی جمعی از رجال آلمان، و اقتضای جنبی از رجال انگلستان، و جاسوسها
و افغانی آمریکا که در همه جرائد جهان منعکس گشت و دنیا را تکان داد و چند آموخته و پرستی بود.
آیا آنها میتوانند صلح و آرایش و انقیاد به دنیا بخشد، حتی میتوانند مصالح کشور خویش را
حفظ کنند؟! اینهاست که انسان را از هرگونه اصلاح جهان در شرایط کنونی مایوس میسازد

و پندت طرجهای متهای مادی آنها که مسدود ایمان و اخلاق در قلموشان است و نه جانی در
در قلمبشان دارد مطمئن میکند.

سعادت بعد از انان متولد میشود

جمله - لا یسعد احد الا بالتباعه... یکپس جز با پیروی این دستور با سعادت مند نمیشود.
پایخ صریحی است به پرشهای فراوانی که در زمینه سعادت و شقاوت میشود که آیا این دو
همزاد انسانند و با او در چنین تکوین یافته، و همراه او از مادر متولد میشوند، که یا مهر
خوشبختی بر پیشانی او خورده و یا بدبختی.

منطق امیرنوسان علی (ع) (افیت نه لسی خوشبخت از مادر متولد میشود و نه بدبخت، این
خود ادرست که یکی از این دو سیر را با اختیار خود انتخاب میکند. اصولاً سعادت چیست؟
معمولاً میگوئیم: نیکبختی در حالیکه «نبت» اصل مفهوم درستی ندارد، و همچون غنقا و گیمیا و
غولهای بیابانی و دقتران دریا، فسانه اسی خیالی و بی اساس است.

سعادت چیزی جز بنده پیروی و تحلل در همه زمینه ها از آن مادر معسوس نیست
فرنگ خوب سعادت است، مسلم خوب سعادت است، خانه خوب و
تناسب سعادت است، و مسائل ارتباط جمعی سالم سعادت است. در برابر مسلم،
ناباب، فرهنگ بی سامان روزنامه های بی هدف، مطبوعات گمراه و دوسمه انگیز

بهشت ناقص، خانه بد، و.... شقاوت و بدبختی است. آیا اینها همراه انسان از مادر متولد میشوند؟ دیاساخته و پرده بسته خود او هستند؟! و اگر سعادت و شقاوت هر یک باشد در پیشانی اشخاص این فکر را خود انسان میسازد و با دست خودش محکم به پیشانی میگوید که در نقش ازلی را بدی ظاهری میشود. این سخن در ضمن این حقیقت را نیز روشن میسازد که پروردگار از این برنامه با خدمتی بیستگاه کبریا بی پروردگار نیست و چیزی بر عبودیت و عظمت او نمیافزاید. سعاد و شقاوت خود انسان است، هدف خود او است و همه با او باز میگردد. ولی گاهی دستگاههای استعماری برای بزنجیر کشیدن توده با کفر سعادت و بدبختی مادرزادی را بوجود میآورند تا یک ملت برده و سیر دو سر می خود به گمان آنکه بدبختیش به مانند جنسیت او مادرزادی است و نباید کوششی برای تغییر آن کرد. از دست زدن به ریشی بایوس گردد.

خدا را یاری کن

با قلبت با دستت بازبانت.... چه تعبیر عجیبی؟ مگر خدا نیامد یاری است یک وجود بنهایت که خزانه و منبع هر موهبت و قدرت و نیروئی اوست (و ان من شیئی الا عندنا خزائنه) (سوره حجر آیه ۷۱) از من ضعیف چگونه یاری میطلبد؟ آری ما من می توانم در برابر آنکه نور و حرارت و انرژی که از نورشید دریافت میکنم.

که همه اثرها و حرکتها در روی زمین بجز اثری نمی از خود شنید است) خدمتی نمجو شنید کتم؟
 پادشاهی با و بد هم؟ میخوانم در برابر طوفانها سید گاهی بر سطح او میوزد و چهره تابانش را
 کمی تیره میسازد مگلی با و کتیم؟ با اینک خود شنید کی از ستارگان متوسط از میو نه ستاره ای
 است که فقط در کلماتشان ما وجود دارد؟ و این کلماتشان با غمتش همچون قندیل کوچک
 و فراموش شده ای است که در بارگاه پر وسعت و ناپیدا کرانه لبرای خداوند آونیده
 شده است.

اگر موه ای بمن بجوید تو مرا یاری کن من تو را یاری میکنم چقدر مسخره است؟ حال اگر این
 انسان را فوق الهاده بزرگتر و موه را فوق العاده کوچکتر سازیم چه شکلی بنود میگیرد. ولی... ولی
 این نهایت لطف پروردگار - که لطفش همچون سایر صفاتش بی پایان است - و عظمت
 و بزرگواری اوست که بی نهایت را در برابر صفر قرار داده، گاهی طرح معامله و تجارت پر سود
 با او میوزد و میگوید: خداوند از افراد با ایمان جانها و اموال آنها را میخرد و در برابر آن
 سعادت جاودان به آنها میدهد، که در راه خدا بیکار کنند و با دشمنان حق و عدالت به نبرد برخیزند
 آنها را نابود کنند و یا خود در این راه شهید شوند (توبه ۱۱۱) گاهی سأل اتفاق به نیازمندان
 و در راه نیازیهای اجتماعی را، بفقرا قرض خود پذیرفته و میگوید: «کیت بخدا قرض الحسنه
 بدید تا به او چند برابر باز گرداند» «حدید - ۱۱» و گاهی دشمنان و کوششهای مردم را در

را در سعادت خویش، در راه پذیرفت آئینی که ضمن پیروزی و تکامل خویش است، بعد از
یاری خود پذیرفته و تصحیح میکند؛ «اگر خدا را یاری کنید او شما را یاری خواهد کرد»
در حالیکه هم جان از اوست، هم مال، و هم عقل و هوش، و هم تدبیرها و گوشه‌ها و قدرتها
و هم تمام دشت بیکران هستی، و این خود عالیه‌ترین درس تربیت از بزرگترین استاد
هستی، به انسان این ذره‌ای که در برابر بی‌نهایت قرار گرفته و بسوی او در حرکت است
میباشد.

و همه اینها به خاطر اینست که باین شاگرد شخصیت دهد، ارزش و احترام برای او قائل
شود، و گوشه‌هایش را بزرگ بشمارد و با عطای این شخصیت و احترام و عظمت او را بسوی
خود جلب و جذب نماید.

تکامل در دل تضاد با صورت میگیرد

پس به مالک میگوید: نفس خود را در برابر شنوات بشکن و نهنگام سرکشی برهوساز نام
نفس را باز دار چه اینکه نفس سرکش دائماً به بدیها دعوت میکند، طرانی که رحم و
لطف خدای انسان را نکند دارد. «ان النفس امارة بالسوء الا ما رحم الله» راستی این
«نفس امارة» که آدمی را مرتباً با بن طرف و آن طرف میکشاند و از راه بیرون
میبرد چیست؟

اگر این موجود فراهم که همان در مجموعه غسائر و شهوات است نبود چقدر آدمی اسوده بود، از درون، این غسائر سرکش که کنترل آنها خود از مشکلاتین کار است و از بریدن شیطان با آن دوسه های مریزی که از ناشی معلوم است، اگر این مزاحمهای خطرناک و سمج نبودند چه نیای آرام، زندگی بی دغدغه، دلهای پر مهر و صفا، و ارواح پاک و معصومی داشتیم؟ راستی فلسفه آفرینش اینها دیگر چیست؟!

گرچه این سؤال و نیافتن پاسخ برای آن بعضی را تا سرحد الحاد پیش برده است، ولی اگر بدانیم چگونه پیدایش و تکامل و ترقی یک موجود همواره در دل تضادها و در برابر نیروهای مخالف صورت میگیرد، نه تنها از آفرینش این قوای فراهم تعجب نخواهیم کرد، بلکه آنها را رمز تکامل خواهیم شناخت.

چرا فرشته تکامل ندارد و همیشه در جا میزند، چون یک موجود یک بعدی است چرا حیوانات حیوانند و تکاملی ندارند چون موجود یک بعدی هستند، یکی تمام عقل و دیگری تمام شهود، و این انسان است که یک موجود دو بعدی است و همین دلیل توسع صعودی و نزولی او از صفر بوی بیخ است پیش میرود.

تمام تمدنهای خوشان - بخواهی تاریخ - در سایه این پیداشدند که غنی با آتش های خلاق درونی مواج با یک دشمنی نیرومند خارجی گشت. رجال جسته تاریخ، همه

در دل بحرانها، زندانها، محرومیت، مشکلات، و در میان امواج و طوفانها پرورش
یافته اند، و این موجودات فراخنده که تمام نیروی خلاق درونی یک انسان را بسیج میکنند.
اگر چنانچه ای در محیطی انجمن سرور و ضد عفونی شده که حتی یک میکروب در آن یافت نشود،
زندگی کنیم، هر سلولهای بدن ما تبیل، بیدرج، بست و بیحال و گرفت میشوند چون دست
از مبارزه برداشته مشغول چرت زدن خواهند شد. این سخن باین معنی نیست که برای
خود دشمنی بسازیم، و اصول مملو از میکروب بخود تزریق کنیم که هر چیزی حسابی دارد، حساب ^{منت}
که از دشمنان موجود برای تحقق بخشیدن به تکاملها بهره برداری ننماییم.

از هجوم میکانه جهش بیافرینیم، و در برابر حمله برق آسای نفس اماره آنچنان روح و اراده خود
را قوی سازیم که همچون بید باورش نسیم غرزد، بلکه همچون کود پر صلابت امواج طوفانها
را در هم بشکند سیرت را عوض کند

احترام به انکار عمومی

ضابطه ای برای ارزیابی حکومتها

از مائک بابت: من تدا بشور فرستادم که حکومتها را در دستگیر بران گذاشته اند، و مردم در باره
کامر تو پنهان قضایه میکنند که دوباره حکومتها را میشین. و در مورد تو همانها هستند گفت که تو در مورد
آنان، و تنها راه شناخت صالحان بگفته امی است که خدا بر زبان بندگان خود دوباره آنها را جاری سازد.
سرزمین بین و فراموش حکومت بیدار گرانه فرعونها، و دادگر سر بیغما را بخود دیده،

آنها که وقتی سر کار بودند فرشته‌ائی بودند در لباس آدمی و در لباس فرشته همواره آنها، اینست بالاتر از
فرشته معنی میگرد، اما هنگامی که برکنار نیستند قیافه فرشته‌ها نیست آنها از لایحه افکار عمومی نوده
بی نظر آشکار گشت.

علی (ع) در این سخن ضابطه روشنی برادرزبان به حکومتها بیت میدهد و آن گفتار است که مردم به
نظر و بیدار دل بزرگ جابر میزند که گفته اند: السنه الرعیه اقدام الحسن سبحانه الی الملک:
اگر خدا بخواد باز ما در آن سخن بگویم باز بان ملتها میگوید که زبان آنها قلمها خدا برابر زما را است
در اینجا چند موضوع در غور و تفحص است:

۱- اهمیت افکار عمومی از نظر اسلام - در آنکه در احادیث و روایات و تورات و
اسلامی درست داریم که از سبب این گفته افکار عمومی ملتها در نظر اسلام حکایت میکند:
موضوع مشورت که به نص صریح قرآن پیامبر اسلام (ص) آن مأمور بود (وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ)
(آل عمران - ۱۵۹) باینکه در امری به روگردانده بود و علم او که بر تو را علم بی پای پروردگار و
دشمنه پیوسته است به آن دیا داشت. او را بی نیاز از مشورت میکرد، اما این کار هم مشقتی است برادر
مردم و هم احترام و لرزه‌شی است بر افکار آنها و یک نوع تشریک آنها در امر حکومت است.

۱- شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۷ صفحه ۳۱

در سوره توبه آیه ۶۱ میخوانیم که منافقان و دشمنان به پیامبر (ص) خنده میگویند که او (کوشی) است به بخنان هر کس کوش فرامیدهد (وَمَنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يَوْمُنُ بِاللَّهِ وَيَوْمُنُ لِلْمُؤْمِنِينَ...) اما خداوند با و دستور میدهد که باین کور دلائی که نقاط مجسم قوت را نقطه ضعف می پندارند بگوید در این کار به نفع کسی است که ایمان بخدا دارد و تصدیق گفته های مؤمنان میکند) دنیای آرزو حق دشت که کوش فرادادن و سپس ترتیب اثر دادن به گفته ها و خواسته های مردم را برابر یک پیشوا یک مامور مقتدر عیب نداند چه که قبل از آن زمان جز حکومتها را استبداد و خود کامة خود را بالاتر از بشر و مردم را بردگان و بندگانی که از درد نخست بر اخلاص آفریده شده اند میدانستند چنانچه وجود نهشت گاه میشود که محیط هاند شام فخران را چنان دگرگون میکنند که همانند آن مرد دباغ که در بازار عطر فروشان از بهوش رفت و اگر بتدبیر آن مرد حکیم به بازار شمع و گندیده و باخان باز نهشته بود جان خود را از دست میداد، عالترین مظاهر عدالت اجتماعی را عیب و تنگ می شمارد.

در حدیثی از پیشوا بزرگ اسلام امام صادق (ع) میخوانیم که فریدش اسماعیل از سپردن سر و پای به کسی که در محاکم عمومی متهم به شرابخواری بودند نمی کرده فرمود: نمیدانی او آلوده شراب خمر است؟! اسماعیل گفت مردم میگویند فرمود: بهنگامیکه مردم گفتند بپذیر یا نشنیده امر که خداوند در باره پیامبرش می فرماید (يَوْمُنُ بِاللَّهِ وَيَوْمُنُ لِلْمُؤْمِنِينَ) ایمان بخدا دارد و تصدیق گفته های مؤمنان را میکند.

در اینجا دادگاه افکار عمومی مردم با ایمان و حکم آن محترم شمرده شده و نفیوا یک سند در مسائل
اجتماعی رد آن تکلیف شده است. و دستور میدهد که سرمایه خود را بپرت چنین آدم شرابخور محکوم
نمزد.

جالب اینکه در حدیث دیگر خطاب شخص آلوده و نفیوا (سفید) معرفی شده و به آیه
وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ (اموال خود را بدست سفیهان نسپارید) برابر جلوه بر لزوم این کار
استناد جسته است.

آیا کسی که پول میدهد و بیمار در ملک و خون میخورد سفید نیست؟! لابد خواهید گفت که این سخن
در دنیا امری فرخنده است زیرا مغز تا مغز جهنم و ابرقده تمام و فغان سیاست دنیا بهنگامی که پیچیده
ترین طرحهای سیاسی و اقتصادی دنیا را در پشت میز باز کرده حل میکنند (صد البته به سود و به زیان
و غیران) جاها شراب را بهم میزنند و به سلاطین میگردانند. آیا اینها سفیدند؟!!

سؤال میکنیم اگر کسی ماهی هزار تومان در آید دارد و در حالیکه بچه هایش گرسنه و
برهنه اند نصف بیشتر این پول را بنجر و چاقو و مضامین دارد بنجر بزرگ و کبکس شش پر میخورد که
با جابهجاری در فستق و دخل آنها را بیاورد. چنان آدمی را سفید میدانند یا نه؟ حال این تمسک
را بزرگ کنید و بزرگتر فکر کنید در جهانی که غیر از آن در حال گرسنگی بسر میرود آیا نیم بیشتر مغزها و
سرمایه ما را خرج تسلیات و بمب با ترمی و هیدروژنی کردن دلیل بر سخاوت اشکار این

مغزها متفکر نیست؟ مجذیم . در اسلام حتی بهنگام مرگ یک انسان باز ارزش افکار عمومی و قضاوتها مردم درباره او به شکل مراسم زنده در جلوه میکنند که مردم به بهنگامی که نماز بر او میخوانند باید این جسد را در باره او گواهی دهند (اللهم انما نعظم منة الاخیرا) : خداوند ما از این آدم جز نیکی و غیر ندیدیم ... کی بگوید به شما چه مربوط ؟ اگر همانطور که میگوئید خدا از حال او آگاه تر است احتیاج به فضولی شما ندارد .

ولی نه اینطور نیست ، افکار و قضاوتها مردم محترم است و خداوند آنرا محترم می شمارد . همین شهادت نامه که در میان مردم معمول است که از چهل نفر امضا بگیرند و در آن کفن میکنند و بعضی آنرا کیلوع صحنه ساز و طومار باز آنچون طومار را دستور دنیا را امروز فکر میکنند و میگویند بخود بخود زحمت ندهید که این چیزها در کتب ملائکه مقربین خدا نمیرود آنها آدم ما را خوب می شناسند ! اگر از جان و دل برخیزد و برستی روشنگر اعتماد ، ۴ نفر (۴ نفر عدد کمی نیست) به انسانی باشد ، ۴ نفر از آنها با انسان سروکار دارند و طرف حسابند . مسدود نمیشود ، و جلوه دیگر از احرام به افکار و قضاوتها مردم است (البته صورت منع شده این عمل در قاره اسی بیش نیست) .

در اینجا دو بحث باقی میماند :

نخست اینکه : اگر تا این پایه افکار عمومی از نظر اسلام تا بل احرام و حتی تعقیب و سنجش

شخصیت ما حکومت است پس چرا در بسیاری از آیات قرآن باثریت توده با حمله شده
 و با حمله ای مانند (اَلْاِثْمُ لَا یُکَلِّفُ اَلْاِثْمُ فَاسْعُونَ) از آنها یاد شده است و با امکان
 اثریت خبیث و ناپاک در قیامات در آیه (قُلْ لَا یَسْرِکُ الْاِثْمُ وَالطَّیْبُ وَکُلُوْا مِنْ حَبْرِ کَثْرَةٍ
 الْاِثْمُ) بگو ناپاک و پاک همانند نیستند گرچه فردی ناپاک مایه احباب تو گردد. (سوره مائده - ۱۰۰)
 پیش منی شده است؟! در پاسخ این سخن باید گفت: انکار عمومی که در حقیقت (وعدان اجتماع)
 محسوب میگرد همانند (وعدان فردی) مکیه گاه و پناهگاه و سید مژگی و بنده ابر بر سر باره
 بازشتی است. اما با نطر که و بعد فردی خاطر عدم رهبریت صحیح ممکن است سقوط کند و مثلاً با
 غادینی مانند رسوم نیاکان. و ضرورت زبانت، جبر، پنج مسائل منع شده و دیگری از قبیل
 یکشت خرافات را به کاشم فرو کنند. آنچه که در ذلقتش غموش آید، و بعد از
 عمومی را هم میباید فریب داد، تحریف کرد، به ابتدال کشید و به سقوط کشید. انکار عمومی رهبری شده
 درست مثل یک آدم وحشی جنگلی است که چیزی نمی فهمد و با نادرست منخط فکر میکند و گرفتار اکثریت
 فاسقون و لایسقون و مانند آنهاست. اگر نگویید که از رهبریت صحیح بهر درگردد رشید میشود،
 پیشرو میشود و تعالیس بخش گزشتیابی حکومتها خواهد بود. دیگر اینکه در جهان امروز در بسیاری
 از کشورها باین وعدان عمومی احترام میگذارند و اساس حکومت و اقتصاد و تمولات اجتماعی آنها همه
 روی این پایه است بنابراین بایست بسیار خوشبخت باشند و قضاوتشان صحیح.

ولی باید فراموش نکرد که مشکل بزرگ دنیا امروز مشکل شش مغز است با بساط ارتباط جمعی، مثلاً در کشور ما اردو پائی و امریکائی در لفظ هراکتا عمومی صد و صد مورد و حرام است، بساط تبلیغاتی میزبند و مجرای اعم از مطبوعات و فرستنده ها را دیوئی و تلویزیونی بیت کمپانی های بزرگ و غولها سرمایه دار برنی شاخ و دم اداره میشود و آنها آنچنانکه ما هراند و حساب شده حقایق را تحریف و مغزها را شستشو میدهند که توده با جمعیت همان می برند راستی آنکه خودشان است که در اجتماع دارد پیاده میشود، خبرگزاریها بزرگ که خود شکرگزار بزرگی هستند، و استودیوهای عظیم فیلم دار دنیا که خود گیت شیرینند هر یک در این چهار اسم دارند و لذا میگردانند با نهایت جوش و تعجب و میگویند که (و بعد از آنها) بر ملت مظلوم فلسطین و بنظر آوارگان و جمعیت ها در دریا که سرزمینهای آنها بیت و گیلان اشغال شده بگرفت نمیخورد - اما روز دیگر یک جمعیت غاصب را مظلوم می پندارد و برابر او شکم می ریزد و همچنین این است مشکل بزرگ عمومی و وجدان جهانی، در دنیای امروز.

احترام به حقوق انسانها:

در قلب خود عشق بر مردم را جای ده و نسبت به آنها با محبت باش و در برابر آنها همچون درنده ای که خورد گوشت آنها را عنایت بشمر و مباشش چه انید آنها دو دسته اند یا برادر دینی تو اند یا هموع و شبیه تو. لغزشها از آنها سر میزند و لرق ریها بر آستانهایش میاید و از روی عمد یا خطا ترکب خلفانی میشود، چنان اندازه که دوست دارد از عفو و رحمت خدا بهره ببر از آنها

گذشت کن و آنرا مشغول عفو خود قرار ده

مسئولیت باید انیمت به عشق باشد

هر کس مشغول کار است ، بر سر پیر و ز سر ، باید این کار علامه داشته باشد نه تنها علامه عاشق باشد ، کار برتر رس از مسئولیت یا انجام وظیفه و جب قانونی یا وجدانی یا الهی روح پرورده است . هر کار باید از علامه و عشق سرزند ، مدت به چانه از عشق به انسانیت درس خوانند از زوری عشق به علم ، نیاش از عشق پروردگار باید حسرت پیدا کرد . بهین دلیل می بینیم در جهان طبیعت و آفرینش مسئولیت همیشه با عشق همراه است ؛ یک مادر بکرم قانون طبیعت و آفرینش مشغول حفظ و نگاهداری پرورش و تربیت نوزاد خویش است ، همراه این مسئولیت عشق سوزان و پر مایه نسبت باین کار در دل او آفریده شده ، او این وظیفه را هرگز نفی یک وظیفه ، و در پرورش عقل تعادل ، انجام نمیدهد ، او از علق قلب و جان خویش کشتی نیریزد که هیچ چیز نمیتواند جو آنرا بگیرد نسبت باین کار اعکس میکند و عاشقانه بدنبال آن میدود .

یک مرغ مشغول حفظ جوجه خود است ، با آنکه از لرزشی چینه دیش به پشت او چسبیده و آنرا راک میجوید با نهایت سخاوت ، و ایشار ، در اختیار او میگذارد . در پرواز باد کمک میکند تا مشیره پرواز کردن بسیار آموزد .

و هنگام توجه خطر ، خطر که جان مادر را نیز جدا تهدید میکند ، مرغ ترسوی فراری دروز ،

در پرورش بار خضایت لرم و داغ و آتشین و بر فروخته میشود که همچون یک پند خشمین به
 مهاجم حمله میکنند و جوجه را زیر خنجر دفاعی خویش قرار میدهند. جالب اینست، موقعید جوجه براه افتاد
 اگر خود است خود را (لوس و نثر) باز آورد و همواره بصورت وابسته به مادر زندگی کند شدیداً
 او را از خود میرانند و با دوس استقلال را با نول نیز خود. این عاشق سینه چاک، بمشوق خود
 میدهد. این حمله که بر مرغ در ناک است نیز از عشق پاک او بر استقلال جوجهش حربه میگیرد.
 و بسان پدر جراح تیرانی که قلب کودک را بر یک جراحی خطرناک اما لازم و ضروری میشکند.
 در این دو عشق سوزان (عشق به آرایش فعلی عشق به استقلال همیشه) راهی را که اساسی تر
 است بر میگزیند و دستی چه عجیب است که یک مرغ - طبق الهم غسیزه طعم استقلال را
 چشیده و به جوجهش میآموزد اما از خود بیگانه. هنوز بوشلی بدوران از نظر طرز فکر و زندگی
 وقتی طرز پوشیدن لباس و تمیز خوراک اختیار میکنیم، نویسنده کاف غرب زده و کور و همراه ما
 گاهی قصه احتمالی پسن و آداب و حتی لباسهای ملی خود حمله میکنند و آخرین افتخار خود را در بوشلی
 بی قید و شرط براه و رسم بیگانه. و سر از هر چه متعلق بخود است میدانند. بگذریم....
 در امور تیار بزرگ و عالی پیاپی نیز همه با عشق در کار است تا آنجا که پیامبر بزرگ همچون
 نوح (ع) صد سال تنها بود. ۸۰ نفر تلاش و کوشش میکنند و در پاره یک از این نهادهای
 انسانی حدود ۱۲ سال زحمت میکشد - چه حوصله عجبی - آیا کار حربه از عشق میتواند

داشته باشد.

در باره پیاپی بزرگ اسلام میخوانیم که از غم و اندوه به خاطر اینکه چرا مردم گمراه به ندامت خویش
اولوش نمیدهند و از پیرایه ما خطرناک بسویش همراه باز نمیکردند نزدیک بود هلاک شود که خداوند او را
دلدار داده و فرمود: فَلَمَّا بَارَعَ نَفْسَهُ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُوَفِّوْهُمُ الْغَايَةَ لَئِيْلًا

دگویانخواهی خود را به خاطر عدم ایمان آنها باین سخن هلاک کنی (کف - ۶) و بهشت زندگانه که این
مأموریت عظیم است عشق و علاقه را که رسید به شمر رساند آن است عمیق و ریشه دار میباشد
مخمر جان و منش بزرگ و همه آنها که به هم خود را می دانسته اند - بخواهی تاریخ عشق عمیق نسبت
که به خود نش میدادند.

بهین دلیل علی (ع) نیز در نامه بزرگ عالمی اسلامی این صل قلم را در جعبه قرب خود قرار داده و
به مالک دستور میدهد: (محبت و عشق مردم را در قلب خود جا داده که انجام این مأموریت
بزرگ و تاریخی بدو پستوانه عشق و محبت می کن است

درست است که عشق به خدمت جزء سرشت مرد خداست - و مالک نیز از آنها بود - ولی نباید
تردید داشت که عشق و محبت را تمییز در پر تو تعلیم و تربیت افزایش داد و این کار است که علی
علیه السلام با استدلال و بیان شیرین خود در مورد مالک انجام میدهد.

دلی کا تو عشق قلب است نہ زبان

جملہ (شعر) کہ در کلام مولا بکار رفتہ است چه جالب است . این جملہ از مادہ (شعار) است کہ
آن خود از مادہ (شعر) می باشد (شعار) بہ لباس میگویند کہ بہینہ انسان ، بموترنہ است
بچسبہ (زیر پوش) در برابر (دثار) کہ لباس رو پوش است .

مولا کہ ہمہ چیز را منسج کرده ایم شعار دوز را بمنہی (ہوچی لری کردن) (اکی داد زدن) و لفظ ہرا
بیروح و بی مغز میدانیم در حالیکہ شعار یک ملت چیز است کہ در عمق جانہ روح آنہا باشد
و بمحلول لباس زیرین چسبیدہ بہ تن آنہاست . جویدہ شعار ما مسلمانی است یعنی در دوز و قلب
ما ، روح ما ، (جتماع ما) زندگی و ہمہ چیز ما ریشہ دو اندیدہ است ، نہ اینکہ تنہا در حلقوم و سر
زبان و امواج ہوا اطراف ما منعکس باشد

تو امر مالک بگویش محبت و عشق مردم شعار تو باشد . چسبیدہ بہ پوست تنہ ، در قلبت ،
در تمام ذرات وجودت . و گرز تظاہر بہ محبت و عشق بمردم کار ہمہ زمانہ دارا دنیا است ، و حتی
آنہا کہ بمسب نام و برانگہ و خوشنماک اتھی و ہیدر و ثنی را می سازند میگویند انہم بہ خاطر عشق
بشریت است !

بجای طر این است کہ قیافہ جنگ و حشتناک گردد و از جنگ چشم پوشند و سالم زندگی کنند !
این عشق و محبت دروغینی است کہ تنہا بر سر زبان جاسی دارد ، زیرا یک روی قضیہ ہم این

است که خیلی درگیر شود و از اینها استفاده کرد و در هر دقیقه طی یک محاسبه تقریبی یکصد هزار نفر
کشته شوند، آنگاه چی؟!!

آنها که هنرشان در نشان دادن محنه، ترس و جانی و کسی فیلما و پاشید تخم جنایت و هزگی
در دلهاست، نیز عاشقان سینه چاک خدمت به انسانیتند زیرا که نمیخواهند عواقب جنایت
و آلودگی را نشان دهند و مردم را بیدار و متوجه سازند.

این مدعیان دروغگو که در دروغگویشان اتفاق کجاست، محبت و نارشان است،
نه شعارشان.

انها همچون جنایتکاری هستند که اخیراً در جرائد شرح حال او پیش شد که همسرش را کشته
بود و بعد با او اخراج شد و جرم خود گوشت او را قورمه کرده و می پزد و در سالی میگذارد که بدینا بریزد
که در همین حال کشیده میشود.

اگر خانه او را کاوش کنیم با خیال قورمه نامه عاشقانه او را باین (همسر عزیز قورمه ای)
که از عشق کشته و بی آب و آتشینی حکایت میکند خواهیم یافت. اینها همه شعار است نه
شعار.

مخصوصاً در عصر ما، همه اجناس به دو نوع تقسیم میشوند طبیعی و مصنوعی، از ذرات و
چشم و روغن و مرغ و ماهی گرفته تا ماه مصنوعی و آدم مصنوعی و ماه مصنوعی و همسر مصنوعی

... عشق و محبت مصنوعی هم نوع رایج آن شده و در تمام جهات و راه‌ها و وسائل ارتباط جمعی دنیا را پر کرده است. و نوع طبعیش بسیار کباب و در حکم لیمو است.
و بهر حال تا آن نباشد هیچ برنامه‌ی اصلاحی، بدست هیچ مأمور نخواهد بزرگ باشد خواه کوچک بطور کامل انجام نمیگیرد.

یا برادر تو اند یا هم نوع تو

مالک در برابر مردم همچون حیوان دزد که در انتظار پاره کردن و خوردن آن‌هاست نباشد،
همچون برادر و پسر مهربانی برادران نباشد.... چه اینکه آن‌ها دوسته میشن نیستند، یا
مسلمان و تمکیش تو آند و بنا بر این برادر تو به حکم خدا محسوب میشوند، و یا غیر مسلمان
هستند که بصورت یک اقلیت در پناه پرچم اسلام با تو هم‌رستنی سلامت آئین دارند و بنا بر این
هم نوع تو آند و انسانی همچون تو. با همه صمیمی باش، با همه برادری کن، با همه مهربانی نس،
و نسبت به همه علاقه داشته باش.

روح اعلامیه حقوق بشر - از تشریفاتش حذف شود چیست؟ همین است. احترام به حقوق همه
گذاردن و همه از آزادی و امنیت و خدمات حکومت، و حقوق یک ملت استفاده کردن را علی
(ع) شاگرد بزرگ کتب اسلام در اینجا بان اشاره کرده است. در واقع این دستور پرتوی از
صفات خداست که انسان خلیفه در زمین است، و شفاعی از صفات خداوند در او باید

است :

مگر نه اینست که خداوند (رحمن ارحیم) است و مقتضای صفت رحمانیت که ایش ره بر حجت عمومی
اوست به هر گاه محبت میکند (با بندگان رحمت بی حسابش همه جا رسیده و چون نعمت بیدیش
همه جا رسیده کافر و مؤمن، گناهکار و پاکدل همه از نعمتهای بی پای او بهره می برند.
و مقتضای رحمت خاصش بندگان خاص خود را عطا یا بی می بخشد که جز او کسی نمیتواند
بداند بندگان او نیز باید واجد این همه صفت باشند، و در کنار حقوق عظیم برادران
دینی خود فصلی برابر حقوق بشر و حق انسان بگشایند.

بهین دلیل در اسلام بحث وسیعی پیرامون حقوق بشر دیده میشود که مسئله وفای به عهد، رعایت
امانت، عدم خیانت در مشورت نجات از گرسنگی و تشنگی و رعایت اصول عدالت از بهترین
مواد آن است.

در تفسیر امام صادق (ع) میخوانیم: «لوان قاتل علی بالسيف اُتلفی او استغفنی او»
استغفار منی شمع قلبت و اکتب منه لا دیت الامانة (اگر قاتل امیر مومنان (ع) اناتنی نزد من
میگردد یا از من نصیحتی میخواهد یا با من مشورتی میکند و من از او این پیشنهاد را را میپذیرم
هرگز نسبت با او خیانت نمیکنم).

سخت گیر مباش و شدت عمل بخرج ده

سپس بهاد دستور میدهد که مردمی که دزیر لوی تو زندگی دارند و تو پاسدار آنها هستی هزار گونه لغزش دارند، دست آنها را بگیر و با آنها مدارا کن و تا مستوانی بر محبت و عفو و گذشت تکلیف کن نه بر قدرت و خشونت.

آنچه انتظار داری خداوند از عفو و رحمتش درباره تو انجام دهد، از مردم دریغ مدار. و این درس بزرگی است نه تنها برای زاهد بلکه برای هر کس در عوزه کار و مأموریت اجتماعی. کسانی هستند پنجاه سال گناه کرده اند و انتظار دارند بایکبار توبه و گفتن العفو و تقاضای بخشش از خدا بخشوده شوند. اما خودشان ضعیفند از خطائی که از دوستی در یک لحظه سوز گدشت کنند در یک درق پر کینه خود نقشه انتقام میکشند ولی در برابر یک مسر خطا خود انتظار عفو الهی دارند چه انتظار بجائی؟

از جنگ با خدا تبرئ که سر نه بخش شدت است

(.....) اما ملک جنگ با خدا ممکن زیرا نه قدرت بر فرار از مجازات او داری و نه از رحمت و عفو او به نیت زبردست از عفو پیشانی، و از کفر و شدت عمل خوشدل مباش. قدرت تو را فریب ندهد و مغرور مقام مشو. زیرا دین و دنیا ترا ویران خواهد ساخت. و عقل و هوش ترا خواهد گرفت. و اگر مقام و قدرت خواست ترا مغرور سازد، بقدرت پروردگار که بالا تر از قدرت

تو است نگاه کن.....)

جنگ با خدا؟ مگر می‌توان با خدا جنگید؟ و آیا جنگ با خدا با مفهوم (گناه) یکی است در هر گناهی
جنگ با اوست؟ برسی قرآن مجید نشان میدهد که این تعبیر عجیب درست مورد بکار رفته است:

۱- در داستان مسجد ضرار در سوره توبه: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضُرًّا وَتَفَرَّقَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ
الرَّصَادِ الَّذِينَ خَابَ اللَّهُ رَسُولُهُمْ قَبْلُ..... آنها که مسجدی را بنوا، ضرار و تفرقه میان
مؤمنان و کفیکاهای برای آنکس که با خدا و پیامبر از پیش جنگیده بود انتخاب کردند.....
(توبه - ۱۰۷) و ادعایان مرد منافق کور دل و خطرناکی بود که کار شکنینا و توطئه ایشان بر ضد پیامبر
اسلام (ص) موجب طرد او از مدینه شد و به دربار روم پناهنده گشت و از آنجا با مویت
جدیدی در زیر حمایت دشمنان اسلام یافت و به دوستان خود در مدینه نوشت و وزیر پادشاه
مسجد مرکزی برای او بازند تا باز گردد و فعالیتهای تفرقه افکن و ضد اسلامی خود را از آنجا به پی
کنند که پیامبر (ص) از طریق وحی بزودی از نقشه آنها آگاه شد و در حالیکه منافقان
تقاضای افتتاح آن مسجد را از طریق نماز خواندن آنحضرت در آن داشتند فرمان آتش زدن
آن مسجد و ویران ساختن آنرا صادر فرمود. قرآن درباره این مرد که (ابوعامر) نام داشت
میگوید او از پیش در مقام جنگ با خدا درآمده بود.

۲- در مورد رباخواران قرآن میگوید: فَإِنْ لَمْ تَقْعُدُوا فَأَوْثُوا بِنُجْرَبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ: اگر از این کار

دست برنمیدارید اعلان جنگ با خدا و پیامبر بدهید (سوره بقره - ۱۷۹)

۳ - در مورد آنها که فساد و ناسنی ایجاد میکنند میگوید: اَتَاَجْزِ الْاِنْسَانِ لِيَارْثُكَ اللَّهُ وَلَوْ كُنَّ
وَلَسَوْنَ فِي الْاَرْضِ فَاَدَا اَنْ يَقُولُوا... كيف انما كذا با خدا و پیامبرش بجنگ برخاسته اند و
در زمین فساد میکنند این است که گفته شوند.... (مائده - ۳۳) در حقیقت قدر مشترک همه اینها
یک چیز است و آن برضد ائمه ابا جاستن و با مصالح عمومی جامعه جنگیدن است.
یک وقت انسان گناهی میکند که شجاع آن فرد یا افرادی را در بر بگیرد این گناه گناه است
اما جنگ با خدا نیست اما یک وقت گناهی میکند که شجاع آن جامعه را فرا بگیرد و مصالح عمومی
را بخطر می افکند آن جنگ با خداست و با خواری که با عمل خود شر و تمامی اجتماع را عمل در اختیار
عده محدودی بیکاره قرار میدهد و اثریت را بر خاک سیاه استثمار اقتصادی می نشاند و
نفاق افکن و تفرقه اندازی که با تحریکات و توطئه های خود ضربه بر وحدت و یکپارچگی و
ایمان مردم میزند، فساد انگیزی که امنیت عمومی را بخطر افکنده است همه و همه بر
ضد مصالح عمومی بپا خورسته اند و آن جنگ با خدا دارند.

اما این جنگ عاقبت ندارد، با خدا نمیتوان مبارزه کرد، با خواست عمومی ملت نمیتوان
جنگید و سرانجامش شکست است شکست.

انگونه افراد از خشم اجتماع در امان نیستند و لذت برکات اجتماع بی نیاز نخواهند بود و چون

معبودند در اجتماع زندگ کنند سرانجام کثیر خود را خواهند گرفت .

مبارزه با مستی قدرت

قدرت معمولاً سکرآورد است ، قدرت جسمی ، قدرت مالی ، قدرت سیاسی و نظامی هر کدام با یک نوع سکر همراه است .

قرآن مجید بر آنست که مست ثروت و تخیل شده اند اصطلاح خاصی بکار میرود و از آنها به کلمه (مترفین) یاد میکند : *وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُؤُنَا إِنَّا نَارِئُكُمْ كَافِرُونَ* ؛ ما در هیچ نقطه ای پیامبری نفرستادیم مگر آنکه اشراف مست ثروت در برابر آنها قیام کردند

و گفتند اینست به آئین شما کافریم (سبا - ۱۳۴)

انسان در حال مستی حس قضاوت و قدرت تشخیص خود را از دست میدهد ، مقایسه ها در نظرش بهم میخورد ، یکت مورا درخت چناری می بیند و شانه درختی را همچون یک مو و در این حال تبدیل به یک حیوان درنده خطرناک که حملش فاقد هرگونه ضابطه ای است میشود . این سکر و مستی با سکر و مستی شراب قابل مقایسه نیست که آن پس از چند ساعت بر طرف میشود و این سالیان دراز باقی می ماند و جامعه ای را به حال و خون می کشد . برای بیدار ساختن و تشیاء کردن چنین افراد راهبانی است که قرآن به آن اشاره کرده ، و در فرمان مخصوص مالک نیز به آن اشاره شده است .

۱- توجه نمودن به قدرتهای مافوق، و بزرگترین قدرت که قدرت خدا است..... میدانیم انسان که با اصطلاح خودش زمین و آسمان را فتح کرده است و خیمه قدرت خود را بر همه جا گزیده است چقدر در برابر حوادث ناتوان و بی دفاع است. اگر کسی از سنگلهای عظیم سرگردان که در منظومه شمسی هزاران نمونه از آن وجود دارد راه خود را گم کند و این کرات کوچک و سرگردان که شبیه سیارات نام دارند با مرکز حیات و زندگی با کره زمین برخورد کنند چه روی خواهد داد؟ آیا هیچگونه وسیله دفاعی در برابر آن داریم؟ جایی که یک سنگ نسبتاً کوچک چندین هزار تنی در سیبری سقوط میکنند و آنچنان ویرانی و هشتناک را به خوشبختانه در یک نقطه دور از جمعیت بوجود میآورد و اگر همان یا صد برابر آن بر شهری همچون نیویورک یا بر جزیره ای مانند بریتانیا سقوط میکرد چه میشد؟

با آنکه از درون وجود انسان چند سلسله بطنیان و یا غشیکری بر خیزند و با نمویی رویه خود غده های سرطانی ایجاد کنند در برابر آن چه مصونیتی دارد؟ فراموش نمی کنیم (دالس) وزیر خارجه سابق آمریکا که نیز سیاسی او (بر لب پر لنگه جنگ) از معروفترین ترابو میگفت : باید همیشه هواپیماهای بمب افکن و ویرانگر ما در آسمانها در پرواز باشند کشتی های جنگی ما بر قباب قیادوها موضع گیرند و سربازان نیرودمند ما با آخرین و نهان ترین سلاح به حال آماده باش باشند تا ما در امان بمانیم..... او در آخر عمرش

گرفتار سلطان و غنیان چند سلول کوچک شد.

بزودی در جنگ با آنها مغلوب گردید، نه بر او سپاهای غول پیکر، نه زرادخانه تکی و نه کشتی های عظیم جنگی و نه.... هیچکدام نتوانستند او را در برابر چند سلول یاری دهند..... آخر سر حقه لاغر و نحیف او را که ضعیف و ناتوانی از تمام درش به وضوح چشم میخورد روی چهار چهره کستی می نشاندند و برای یک تلاش آنیمه به بیأس با گماشته ای باین طرف و آنطرف میکشاندند

۲- مطالعات پنج پر عبرت پشینان ورق زدن صفحات کفان دهنده آنها، و تجسم آن صحنه های بی نظیر خود یکی دیگر از راههای مبارزه با سکر قدرت است. آیا ندیدند پیش از آنها طوایف نیرومندی بودند، قدرتی بآنها داده بودیم که به اینها نذاذیم، آسمان بر سر آنها مرتباً میبارید و نهرهای آب در زیر پای آنها جریان داشت، آقا آنها را به خاطر گناها نشان نابود کردیم و بعد از آنها اقوام دیگری روی کار آوردیم (انعام-۶) قرآن برای نجات قدمندان از این سکر و حشتناک، اَللّوْا و سَمِیْلَهایی شکفت انجیزی دارد: زندگی سلیمان را با آنیمه قدرت، آن ملک و حکومت بی سابقه، آن تسلط بر همه نیروهای مادی جهان و آن لشکریان عظیم و انبوه را مجسم میکند که نبکم مُرکش، که ظاهراً با سکه انجام یافت و نیمه خون کوچکی مجرای قلب یا

رگهای مغز او را بست ، حتی مجال نشستن را نیافت ، و در همان حال که بر فرزند قصر با شکوهش
 بمنظره پانچست زریبا و آبادی که محصول عسری زحمت بود نگاه میکرد ، در حالیکه ایستاده
 و بر عصا تکیه داده بود مرگ به سراغش دوید و در یک لحظه همه چیز پایان یافت ،
 جز اینکه جسد بیروح او همچنان تکیه بر عصا کرده بر سر پا ایستاده بود ، و از مشاهد
 همین جسد بیروح بهنگام اینکه زنده است بهر گرم فیلیت و انجام وظیفه در دستهای
 خود بودند ، اما این نظام وابسته جسد بیروح دیرنی نیامید . موریا نه ای عصا را میخورد
 و جسد سقوط میکند و تمام حکومت عظیمش با حرکت آرام این موریا به کس میریزد .
 نکته جالب توجه این است که قرآن تعبیر بر (عصا) نمیکند بلکه میگوید (مساه) سلیمان
 را موریا نه خورد و او را بر زمین افکند .

(مساه) از ماده (سأ) بمعنی عقب راندن است ، و لذا بر عصای مسأ ، نمیگویند
 اگر عصا همچون عصای پیر مردان و افراد ناتوان باشد و برای حفظ خود به آن تکیه کنند
 به آن عصا میگویند اما اگر همچون عصای شایانان با آن مردمانی کنند و گوسفندان را
 به فرمان در آورند و یا همچون چوبدستی فسران با اشاره آن حرکت لشکر را تنظیم نمایند
 (مساه) نامیده میشود .

یعنی همان چوبدستی مخصوصی که باید اشاره اش لشکر عظیمی بحرکت در میآید و یا

توقف میشد و با اشاره اش کاخی ساخته یاوران میگشت باز یکپه مورا نه ای شد
 و با این جنبه حقیر (داتبة الارض) که در هیچ جائی نام او نیست در هم شکست
 و سرور بخت . ای ملک اینها را بین و از قدرت خود مغرور در مباحش . پایان



حق و باطل

ہر کسے مرگ پرزدان را بجان دل ندارد	این چنین دل بہر آنکس بہرہ و جائل ندارد
آن شنیدم غافل پر مدعا دور از حقیقت	گفت و عصر فضا ایمان و گر عائل ندارد
آری ہر منور و سرکش ہست محکوم بہت	آگہی حتی بجالق این چنین جائل ندارد
اول علم است و دانش معرفت بر جی داور	بخیبر زین معرفت پیدا نور دل ندارد
آنکہ دور از رحمت حق گشت و انوار و لا	غرق در دریای ظلمت گشت و ساحل ندارد
ہر کہ شد مشمول فضل و رحمت ذات الہی	او دیگر در زندگانی مانع و مشکل ندارد
بہر توفیق و سعادت در کسب فضا	مرد و انایا وری جز خالق عادل ندارد

تا توانی دل منور کن ز نور حق سعیدا
چونکہ خزا آید در آن لجا گر باطل ندارد

۶
رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم
ان اکرکم عن اللہ ورسوله
فانکونکم

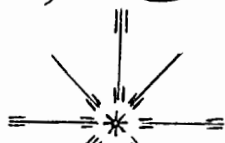
کتاب زبان علم

مؤلف: شمس الدین

کتاب ، زبان علم

نوشته: ج. شبانه

ب وَالْقَلَمِ وَسُيُوفِ



سُكِّنْ بِقَلَمٍ ، و بدینچه می‌نویسند .

بنام خدا

هر دم که بنای جان شد از درد و غراب
بنشست به دل خندت آزار و عذاب
رفتم به یکی گوشه و دور از تب و تاب
یکدم ز ترکان پناه بردم به کتاب !

سوکندانه کتاب ، این دنیای پهن را در ظرف تا هنوز آنگونه که باید و شاید شناسائی نشده و آتش
رستخیزش به درک نیامده است !!

کوتاهی در این باره ناخوشودنی است و باید افزوده را بلند کرد در این راه ، مشعل را برافروخت .
و رودخانه اندیشه های توده را به هر وسیله ممکن به دریای کتاب پیوند داد .
کتاب شخصیت انسان را تکامل می‌کند ، اخلاقش را میسازد و رموز زندگی را بدو میآموزد .
کسی که کتاب بخواند ، خود را تنها نمی‌یابد ، بلکه خویش را در جهانی دیگر با ویژه گیهای دیگر احساس
می‌کند و این احساس گاه آنچنان نیرومند است و پرتوان که تحولی در اندیشه او برآیند های
فکری وی به جای میگذارد . و هر قدر اسی کوتاه در اندیشه گاه چنان مؤثر می‌افتد که اقتضای
بارور را موجب گردیده ، اصالت‌های افروزد ، رسالت‌های آموزد ، و تعهد های مستراند ،
کتاب لذت بخش ترین غذای روان است و کتاب خوب پندار را و عقده های ناشی
از مشکلات زندگی را همچون دوستی راستین می‌گشاید و نیاز های روانی انسان را بر

میآورد. در دنیا هیچ گنجی با ارزش تر و بهتر از کتاب سراغ نداریم. کتاب پرشکوه ترین
 و زیاده ترین ثمری فعالیت مغز بشری و خدای انتقال و بقا و رشد فرزند انسانی است.
 و گفته می آید از نویسندگان در دنیا هیچ لذتی نیست که بالاتر مطالعه برای کند. مطالعه یک
 نیاز اصیل فرهنگی است. و هیچ کس نیست که از کتاب خواندن بی نیاز باشد.
 اصلاً زندگی باید عصبانی باشد علیه پوچها و بی هدفها، نه گرایش به آنها! تشکیل زندگی بیتی
 از رسالت باشد. این خوردن و خوابیدن و ارضای شهوات نمیتواند دلیل زندگی باشد.
 این کار را حیوانات هم بلدند. قتم اینست که ما چه کرده ایم و چه باید کنیم. خوردن خواب و پوشاک
 درست است که ضرورت زندگی است. و در بهانیت کاری ندارست. اما این ضرورت را
 نباید هدف پنداشت. انسانی که تنها به اینها میاندیشد همچون کرمی است که در دنیا میخورد.
 در همان چهار دیواری محدود و پسته خودش که با روشنائی و نور تماس ندارد. سیلوله!
 بدین بیان آگاهی، بینش و خیرش از ظلمت به سوی نور و احساس رسالت و مسئولیت
 نه از آن فرمیش که تنها در نوشته ایمان به چشم میخورد! - از برنامه های اصیل و پاسی
 زندگانی است که در سایه مطالعه ای کتابها میتوان باز نشان یافت.
 امروز دیگر میزان رشد هر ملت را از شمار ای کتابها و کتابخانه ها و کاغذهای مصرف شده
 در آن جایگاه می سنجند، همانگونه که به سطح هدايت هر کشور از تکرش در بکارگیری صابون پی
 میبرند. و از راه همین مطالعه است که اندوخته های علمی، اجتماعی و دینی پیشینیان، آنها که
 راههای پر پیچ و خم اندر خم و هراس انگیز زندگی را سپوده اند، می بینیم و می نفهمیم تا که چگونه
 گام برداریم و چگونه زیست کنیم. زیرا تاریخ آئینه ای است که بازتاب رویدادها و
 حوادث را با درشت نمائی و تیره ای خود بر ما می نمایاند، تا و الا اینها را از تبا همها باز شناسیم.
 این سینه پندگیری از حوادث و بهره گیری از اندوخته های گذشته شان تا بدان پایه مهم است
 که قرآن در موارد زیادی به نقل سرگذشت ما و داستانهای پیشینیان می پردازد و تا کای

و گمان را بسنگرم و از آنها درس بگیریم. و تعبیر کلی از دانشمندان کشورمان: اگر حوائث
هم عقیده باشند نتیجه تجربیات یک عمر خود را در کتابی جمع آوری کنند، امروز اینقدر بارش
و حیوان نبوندند. بلکه برای خودشان آدمی میشدند.

هرگز نه کتاب زبان علم است. و گرنه از دیر باز فقهی مخالفت دین با دانش ساز شده است.
و شاید بتوان گفت که این مسأله ریشه از کلیسا دارد. زیرا این مسیحیت بود که سازمان
انجلیسیون یا محکمه گفتیش عقاید را بوجود آورد و چه بسیار دانشمندان و پژوهشگران را
در این دستگاه شوم به گونه ای مختلف از میان برداشتند. و گالیله را هم شنیده اید که در
همان محکمه به توبه داشتند تا از سخن کفرآمیزی که میگفت - از حرکت زمین - درگذرد.
و او هم به ناچار توبه نماند ای منی بر عدم حرکت زمین نداشت و تسلیم مقامات کلیسا کرد،
ولی هنگام بیرون آمدن از کلیسا پایش را به روی زمین کوبید و خطاب به آن گفت:

با این حال تو داری میچرخی! یعنی میخواست ثبات عقیده اش را بسپارد باشد. و از
مسیحیتی که عقیده مند است درخت ممنوعه درخت دانش بود یعنی درختی که خداوند آدم را در
بهشت از استفاده آن نهی کرده بود. درخت دانش و علم بوده است! انتظار می بینم از
این نباید داشت. و خنده دار است که این دینی که خدایش با یعقوب کشتی میگردد و در این
سبک را به زانو درمیآید و از یعقوب میخواهد که دست از سرش بردارد!

این دین میگوید: *Let us make man in our liknes*

« بگذارید بشر را مانند خود بسازیم » در حالیکه این حرف بیشتر باید مال من و تو ی مسلمان باشد.
یعنی بشریت را مثل خودمان بسازیم... اما نه خود حالایمان. بلکه آنگاه که خودمان باشیم و مسلمانانی
به عمل مسلمانان بنام! - در هر حال نه تنها دین و دانش با هم سر یکا ندارند که متمم و مکمل همند.
یکی از پیشوایان ما می فرماید: دین و دانش باید یکنند و هرگاه از هم جدا شوند، هر دو نابود خواهند
شد.

و اسلام را نگاه کنید که اصل رسالت خود را با علم آغاز کرد. آنجا که اولین منشور آزادی بخش اسلام - آن آزادی ای که مانند دسی را نیدن مرغی بود از دام نقس که تا اوج گیرد و پرشد تا پرواز می رستن از قید بودن و ماندن و گندیدن - بر سپاهبران عرضه میشود بصیبت از خواندن است و از علم است و از قلم است. اقرا، بسم ربك الذی خلق الانسان من علق، اقرا، و ربك الاکرم، الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم..... در جمعی که شمار با سوادهاشان از مجموع انگشتهای دست و پایی هر کد همان یعنی از ۲۰ کمتر است. قرآن اول بار از دوش میگوید و از خواندن و از نوشتن و از آگاهی.

اصولاً هدف بعثت - بشری که تنها به خاطر آن خداوند بر مردم مبعوث نهاده و نه برای هیچ چیز دیگر. لقد من الله على المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم

هدف این بعثت پرواز دادن انسان با دو بال بود. بال اخلاق و بال علم. و از کجاست و نفیهم الکتاب والحکمة..... تزکیه بمعنای نمودن رشد دادن دهم بمعنای پاسازی است. که زکات هم از همین ماده آمده است. اخلاق اسلامی خود والاترین برپای اخلاقی است که سپاهبران فرمود: انی بعثت لاتمکم مکارم الاخلاق من برتقیتهم شدم تا که خوبی با دو بالهای اخلاق را به کمال رسانم و خدای این پیامبر در باره اش گفت که انبت لعلی خلق عظیم همانا که تو دارای اخلاق نبیگویی. که سخن از اخلاق اسلامی جای دیگر میخواهد و مجال دیگر. در اینجا درباره ی بال علم سخن داریم. شاید شنیده اید که در جنگ - بدر، سپاهبرقرار بر آن گذاشتند تا هر اسیری که میخواهد آزاد شود و سواد دارد. ۱۰۰ لودل مسلمان را چیز بسیار موزد و بی پروخت فدیہ برود.

اینها همه از جهان نبی اسلام حکایت دارد و فساد و فتنه و این جاوید کتب آسمانی را دو چندان میکنند. ساختن یک تمدن جهانی و زایا و پویا، از مردمی که در حالت خوش یا درست کم نیمه توحش زیست میکردند، چیزی درخور ستایش است. در آن زمان نه تنها

در سر که طلوع نورشید اسد غول سیوادی کین کرده بود بک در ایران خود ما هم کم بودند
آنها که سوادی داشتند و خواندن و نوشتن میدانستند. به دوران تمدن ساسانی با
نگاهی به تاریخ در می یابیم که در حدود ۹۸/۵ درصد جمعیت جزو طبقات محروم بودند.
محروم حتی از آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت. و تنها ۱/۵ درصد مردم جزو طبقات
ممت از بودند. و اصلاً علم و دانش و تیره‌ی طبقاتی خاص بود. در اینجا فردوسی دستانی
آورد که شاید خوبی برای سخن ماست:

در یکی از جنگ با سپاه ایران چهار کبود آذوقه میشود که اگر تا ۱۵ روز بعد آذوقه و علوفه نرسد
همه‌ی افراد و اسبها از گرسنگی بمیرند. در اینجا از نوشیروان راه چاره میگویند
. و او میگوید خوب بفرستید پول بیاورند. یکی از خزان در مازندران است و ۳ ماه
به درازا میکشد تا بخوانند بروند و بیایند. و در این مدت سپاه نابود میشود. این را
به شاه میگویند. بعد بزرگهر حکیم پیشنهاد میکند که آلاک همین جا اعلام میداریم کسانی که
میتوانند با سحر و جادو بعداً ما با شراطی به آنها سود هم میداریم. این مسئله عنوان میشود
و در یکی از سترهای کوکب پیر مرد کفش دوزی میکشید من حاضرم آذوقه و مساز و برگ این سپاه
را برای یک سال تا من بکنم..... از وی میپرسند که خوب چه شرطی داری؟ پیر مرد میگوید:
شرطی ندارم تنها خواهم اینست که شاه اجازه بدهند بچمن که جزو طبقه پیشه‌وران
است مانند فرزندان موبدان بتواند درس بخواند چون حاجت تسلیم و آموزش و پرورش
نداریم. این خبر را به بزرگهر میرسانند و او هم پیش نوشیروان میرود و به گونه‌ای که شاه را
تحت تأثیر قرار دهد، این حرفها را با وی در میان میکشاند و میگوید که پیر مرد تنها یک
شرط کوچک دارد و چنین تقاضائی. در اینجا نوشیروان حسابی ناراحت میشود که مگر
دیو اهریمن چشمش را خیره کرده. تو چطور میتوانی ناموس طبقاتی ما را به هم بزنی. از نمونه
فروشان هرگز زرد نمواه و برویس بده. و این بدعت را در جهان مانگذار.

بسان فردوسی این است:
 بدو گفت شاه ای خرمند مرد! چرا و چشم ترا خیره کردم؟
 برو همچنان بازگردان شتر مباد از او سیم خواهم و در

این چنگوئی جایگاه علم است در آن روزگاران و در این مهنگام از سوی دیریک نفیض بنام مزدک
 نکل میگیرد که بنحوا بدین چسب در تقسیم کند. در اینجا مردم در میان دو سبب آسیاب
 و در میان افراط و تفریط گیر کرده و دست و پاهای خود را میزنند که ندای اسلام برده های قرون را می شناسند
 و فریاد (طلب العلم فرضیه علی کل مسلم و مسلم) در پنداشت سینه روزگار طنین
 میاندازد و اعلام میدارد که بین سیاه چشبی و سفید قریشی تفاوتی بجز تقوی و
 پرهیزکاری نیست این اگر حکم غنیه انداخته اند...

پس می بینید که پیدائی اسلام پیدائی علم است. پیدائی دانش. پیدائی بیداری است
 . پیدائی آگاهی است! و منطق اسلام این است که پرورش را با دانشمند میخواهد و یادآور
 امام علی ابن ابیطالب (ع) در منبج البلاء غش - این در بای خروشان دانش و آگاه که مردم
 را رده بندی میکند. اول خطاب به کمیل میگویی: یا کمیل ان هذا القلب و غیره
 ها او می بیند یعنی ای کمیل این جانها و دلها ظرفهای هستند که بر تریشان پر گنجایشترین آنها
 است. و آن قلب بهتر است که دانش پذیرش بیشتر باشد و درک و اقیما را داشته باشد
 و دانش اندوز تر باشد. بعد امام میگوید:

الانفس ثلاثه فاعلم ربانی و تعلم علی سبیل نجات و نهج الرعاع اتباع کل باعق یسبون مع
 کل ریج کم یستفیدوا بهد العلم و کم یجأوا الی ركن و حق.

مردم به سه دسته رده بندی میشوند. اول دانشمندان آگاه الهی که وظایف خویش را بخوبی
 میدانند و بر منبج حق و راستی و درستی کام میگذرانند و گذشته بر این دستگیر دیگران

هستند و مردم را بسوی نور میخوانند و از تاریکی تاریکی می بخشند - که پوششهای این گروه را اسلام
 ارج می نهد - دسته دوم دانشجویان و دانش پژوهانی هستند که در راه رستگاری اند و در میزند
 و بسوی حق میروند - اینان نیز به سپید دلی دست خواهند یافت که از پیرزما پروری میکنند و هر اط
 مستقیم را باز میبایند - اینها را هم اسلام میپذیرد و والا ایشان میدارد - اما سوسین کرده آنها
 هستند که همچون گمس با و یا پشهائی بی اراده به هربادی از جای می جنبند و از این بسوی بد بسوی
 میروند، در هیچ جبهه ای نمیایند و همواره در آن میزند که سود بیشتر خویش در آن می بینند - اینها
 موجب بزرگ استقلال فکری و آزاد اندیشی را ندارند - جهت تفکرشان در ستای اندیشه
 شان همان جهت دزدش باد است و بالاخره خودشان نیستند - بهج الرعاع - اینان را
 اسلام پذیرانیت و مطرودشان میخواند و خطا قریض بطلان بردایشان میکند - با آنچه
 گفته آمد، دریافته ایم که اسلام یکی از دینیهای است که پایه اش بر اساس علم و آزادی
 و آگاهی و بنیانش است - و اصلاً بنیانگر آنها است و کتاب زبان علم است که این چیزها را
 در سایه اش توان یافت و به اصولی ترین بد قها توان رسید.

در قرآن بیش از ۳۰۰ بار از کتاب و مشتقات آن نام برده شده است - و این بر عظمت و
 والائی مقام کتاب گواهی راستین است کتاب فرشته سپید زبانی است که بی هیچ دریغ
 و منت دانسته بایش را در اختیار ما میگذارد - و ظرف فکرمان را از محتوبات خویش پر میکند -
 کتاب دوست خاموشی است که رازهای فراوان خویش را برای ما آشکارا میسازد - و قلمی است
 منجی انیم در حقیقت با دانشمندان و نویسندگان فراوانی رو در می شویم که گویا روان آنها از جهان
 ارواح میاید - در برابرمان می ایستد و با چپیز میاموزد - تا گفته نگذاریم که عادت به مطالعه از
 دوران کوچکی بهتر شکل میگیرد - و در این راه بوثره پدر ما را میبایست که با نالید و تشویق کودکان
 و نوجوانان خود را با دنیای لذت بخش مطالعه آشنا کند که از غوغای ماشین و تمدن سرسام آورش
 خبری نیست و از ماده و ماده پرستی بدور است - آشنا سازند - تا این عادت یافته رفته در

جوان ریشه دار گردد. مطالعه جزء الفکاک ناپذیر زندگی شود. که فرار از آن سخت و چشناک است!
در اینجا کتابی به آمار برای بازیابی این حقیقت که کتاب چه نقش بدیع و سازنده ای در آفرینش
یک انسان و شاید بتوان گفت یک تمدن دارد، بدنیت. آمار با ما سخن میگوید!
کتابی کوتاه و گذرا به گذشته مان و گذشته ی دیگران:
کتابخانه دارانکمه به دوران اسلامی که تنها در رشته فلسفه و علوم قدیم بالغ بر ۱۸ هزار جلد کتاب
داشت.

شماره کتابهای کمی از خلفای ایلخانی را بالغ بر ۶۰۰۰۰۰ جلد نوشته اند.
در قریه مسلمانان کتابخانه ای داشتند دارای ۶۰۰۰۰۰ جلد کتاب. و چهارصد سال بعد از آن
و قه شارل عاقل کتابخانه پاریس را افتتاح کرد فقط ۹۰۰ جلد کتاب داشت!
و کتابی هم به حالای مان و حالای دیگران:

بعضی از ما از آمریکا فقط مایکوف و فیلم و هنر پیشه های کذایی آنرا می شناسیم. اما نمیدانیم که
در همین کشور تقریباً برای هر مسنار نفر یک کتابخانه عمومی وجود دارد. در حالیکه در کشور ما برای
هر صد مسنار نفر هم یک کتابخانه عمومی نیست! آنها کتابخانه های دارند که اتاق و قرائن
به اندازه ی بزرگترین کتابخانه ماست. و طول مجموع قفسه های یکی از آنها (کتابخانه لنگره) در
حدود ۴۰۰ کیلومتر است

در پانچت ژاپن آنقدر کتابخانه عمومی وجود دارد که اگر بخواهیم کتابهای آنها را میان امالی انتخاب
(از کوچک و بزرگ) قیمت کنیم بهر دو نفر سه کتاب میرسد، در حالیکه اگر این کار را در تهران
کنیم بهر ۲۰ نفر یک کتاب هم نمیرسد.

طول قفسه های یکی از کتابخانه های درجه دو اردو پایش از عید تراست و نیز در بعضی از
کتابخانه های بزرگ دنیا باید با وسایل نقلیه موتوری از کتابخانه دیدن کرد. و حتی فهرست بعضی از
کتابخانه های بزرگ آنها به تنهایی کتابخانه ای همچون بعضی از کتابخانه های ما میباشد.

بزرگترین کتابفروشی جهان (فویل) در لندن است که در سال ۱۹۰۴ در درکه کو کچی در ای انگلستان تأسیس یافت. فویل در حال حاضر ۴۰۰۰۰۰ کتاب دارد که هفتصد و بیست و هشت کیلومتر مربع اشغال نموده است. مساحت این کتابفروشی بیش از ۵۰۰ متر مربع می باشد و وعده کارکنانش به ۶۰۰ نفر بالغ میشوند!

کشتۀ سؤد با انتشار ۱۰۰۰۰۰ جلد کتب مختلف در سال هائز والا ترین مرتبۀ فرهنگی در اروپا و آلمان و انگلستان با چاپ ۶۰ تا ۷۰ هزار نوع کتب و نشریه که نسخۀ های آن از ۱۰۰ میلیون تجاوز میکند، شاخص نیروی فرهنگی و تحرک روحی ملت خود میباشد.

در جرائد آمار آصفغانکی در باره وضع کتائب و کتبخوان در ایران انتشار یافته که:

در سال ۴۹ پیش از ۴۰۰۰ جلد کتاب در ایران چاپ و در تیراژهای مختلف انتشار یافت. در سال ۵۳ این عدد به ۱۸۰۰ کاهش یافت! در سال بعد به ۱۲۵۰ عدد که دوسوم آن هم تکراری بود، تقلیل پیدا کرد.

در اردو برای هر فرد در سال ۳۶۰ صفحه کتاب چاپ میشود و در آمریکا ۳۵۰ صفحه در محیط مافقط
چند خط!

نخستیندهای ایرانی سالیانه بطور متوسط یک هفتهم خواننده می‌ارز و پائی مطالعه میکنند. هر ایرانی در یکسال بطور متوسط ۲۰ تا ۳۰ ثانیه مطالعه میکند و به این ترتیب هر فرد ۷۰ ساله در تمام عمر نیم ساعت سهم مطالعه دارد! بزرگوار آمار سندی گویاست که بانی شک و دقت در آن تکان دهنده میباشد. البته عیب و نارسائی مادر اینجاست که در اقتباس و پذیرش تمدن غرب بیشتر به جنبه های منفی آن روی میآوردیم، تا به جنبه های مثبت آن. فی المثل ما به اصطلاح ستاره های سینما را به خوبی میشناسیم و شاید چشم و نسب شان را بهتر از پسر خاله و پسر عمی خودمان میدانیم. ولی مثلاً از باغ فاعلمه آنجلو ایتالیا بی که با فداکار و از خود گذشتگی به اسلام می پیوندد، یا دوشیزه مارگریت مارکوس که در نصیبت اسلامی

و مریم جمیله خوانده میشود و بابنشی عقیق به دفاع از مسائل اسلامی برمیخیزد، هیچ آگاهی نداریم.
 و اصولاً یک حالت خود باطنی و خود فراموشی در برابر غرب پیدا کرده ایم. با آنکه آنچه خوب دارد
 بشیرش از شرق است. حالاً نخواهیم در این قسمت وارد بشوم اما برای نمونه دو سه جمله بگویم تا
 این فکر خوب زدی در ما بمید و بر راستی خودمان باشیم. ما می شنویم که مثلاً دانشگاههای
 خارج اسکولارشیپ Scholarship میدهند. بورس تحصیلی میدهند، فکر
 میکنیم این را از خودشان دارند در حالیکه این نظامیه بغداد خودمان بورس تحصیلی میداده
 است. یا اینکه در بیمارستانها ابزار و اسکن observation تهیه میکنند
 بکارگیری این واژه های خارجی برای امنیت که فکر کنیم آنها چون خارجی هستند چیزهای تازه ای
 هم هستند. باز همین زلریای رازی کسی بوده که ابزار و اسکنهای - گزارش نویسی های از
 حال بیمار - دانشجویان خود را میدیده و روی آنها نظر میداده. یا مثلاً این کلمه سی دکتر از
 همین کلمه مجتهد که ما میگوییم گرفته شده. این از این. از سوی دیگر ما مقلد های خوبی هستیم
 اما از خودمان کمتر آنگار نشان میدنیم در صدد اسلام انجور نموده. یکی از نویسندگان عرب
 قریب به این میگوید که در آن آغاز رسالت اسلام پیامبر با نحوه ی تبلیغ اسلام در برود بود
 اینکه مثلاً چگونه مردم را بنمساز و عبادت در مسجد دعوت کنند، اکتیفاً برای این کار از
 تانوس استفاده میکرد. اما پیامبر از صوت انسان استفاده نمود و اذان را دستور
 فرمود. که من میافزایم گذشته بر اینکه در اینجا آتسکاری از پیامبران بروز کرده است،
 روشن مینی او را هم نشان میدهند برای اینکه اذان علاوه بر وسیله ای برای خواندن مسلمان
 به عبادتگاه صمت، کاتر شناسائی، اسلام هم هست.

از اینگونه آتسکارات بسیار در اسلام داریم. باز دوستان نصب حجر الاسود که بر سرش چند
 قبیل دعوا داشتند و هر کدام میخواستند به تنهایی سنگ را در جای خود قرار دهند، پیامبر
 فرمود فرشی یا کلمی آوردند و سنگ را در میانش گذاشتند و بعد فرمود که هر کس یک گوشه

آن فرخس را بخیرد و بمحل نصب بیزند، بعد هم خودش رنگ را برداشت و نصب کرد!
 یاد در استان جنگ خندق آبکار سلمان فارسی را پیامبر در باره حفر خدقی به دورا دور محل
 جنگ عملی کرد. اینها را برای این گفتیم تا روشن شود که همیشه نباید تقلید کرد بلکه بشیر باید آبکار
 داشت و به فکر و اندیشه می خودمستی بود

به صورت، از کتاب میگفتیم و از مطالعه! به بید و نشنیدن بزرگ نیز که هر کدام مبدأ و تکی
 گشته اند و قدرتی به بشیریت کرده اند، از رگه ز همین کتاب و مطالعه بوده است. در اینجا بگوید
 تغال بنام نیک کی دوتن از اینان، از این بزرگ مردان بزم تا ذکر نام و کارشان شاید هم
 در مایه تأثیر نماند.

یکی بزرگ مرد موعوم استاد علامه ای امینی که در مایه دانش بود و موج تأثیر اند و جاوید شد.
 آنکه رئیس دانشگاه علیکوه در باره اش با شگفتی گفته بود:

«کمتر انسانی در اجتماع ما پیدا میشود که لبان استاد علامه ایمنی شیفته علم و دانش و مفقون کتاب
 و مطالعه باشد و با این سن و سال چهارده ساعت تمام بدون فاصله و وقفه مطالعه کند یا
 چیز بنویسد.»

علامه ایمنی آن پکار مردی که با تالشهای شگوهمندانه اش «الفخیر» از خود به یادگار
 گذاشت و خود نیز همچون حماسه ای غصیر جاوید ماند و میماند.

او همواره در راه خدمت به اسلام و انسان قلم بدست داشت و می نوشت و کتاب در پیش رو
 و میخواند. علامه امینی گذشته بر همه ی فعالیت هایش کتابخانه ای نیز دایر کرد بنام
 کتبه الامام امیرالمؤمنین (ع) که ۴۰۰۰ جلد کتاب وارد. یاد در پیش گرامی با ابد.
 یکی دیگر از افتخارات تشیع رو نشاد شیخ آقا بزرگ تهرانی است که در شرح احوالش
 میخوانیم. وی تا بدان پایه به خواندن و نوشتن ارج می نهاد که مثلاً چون بخواست به
 مسافرت برود، تا رسیدن وسیله گذر راه می نشست، کاغذ و قلمش را در میان او و شروع

مسکود به نوشتن ! و این مجادتها بود تا به او امکان این را داد که علاوه بر بهی کارها نوشتن باشد
چندین جلد کتاب تنها برای فهرست کتابهای شیعه بنویسد . . الذریقه الی تصانیف الشیعه -
و فکرش را بلند کرد اگر در کتابخانه ای چندین جلد کتاب فقط به فهرست کتابهای شیعه اختصاص
داشته باشد چه مایه ای آبروست و چه گرانمایه خدمتی است .

و در باره همت دانشمندان در فراگیری علوم بدیهیت اشاره ای هم به ابوریحان بیرونی داشته
باشیم . میگویند وقتی ابوریحان در بستر مرگ بود ، یکی از دانشمندان زمانش بدین وی
میرود . ابوریحان در اینجا یک سؤ در باره ارث از او میسر پرسند و دانشمند مزبور ،
میگوید که شغل استاد پورش منجوا هم شما دارید از این دنیا میروید سؤ ارث
به چه دردمان میخورد ؟ و ابوریحان میگوید آیا اگر این سؤ را بدانم و بمبسم اشکالی دارد
آن دانشمند جوابش را میدهد و از خانه بیرون میاید هنوز چند قدم بیشتر نرفته ، که صدای
گریه و ناله از خانه ابوریحان به گوشش میرسد بر میگردد و می بیند که او مرده است !

اینجا بود گوشه ای از دورنمای علم و کتاب و مطالعه و اهمیت شان . و امید که در
ماوراء اندیشه بابی اثر نباشد . در اینجا و در پایان این بحث می رسم به سؤ مطالعه در
اسلام ، که به بنیم اسلام در این باره با ما چه میگوید . اول از همه باید اشیائی که تواتر کنیم
باشند مطالعه بهمان اندازه که لذت بخش است خطرناک هم میتواند باشد ! می پرسید
چرا ؟ برای اینکه حریم فکر انسان در مطالعه زیر دست کتابی است که آدم آنرا میخواند ،
یک کتاب بد ، یک مجله گمراه کننده ، یک نوشته چرند و بنجود بهمانند دیوی کرسنه تعداد
وریشه داری ما و باور داشته های آدم را می بلعد و در خود هضم میکند . بعد آدم میماند و
یک مقرر منحرف و آلوده . پس این هشدار در اینجا بجاست که بهمان اندازه که برای مطالعه
باید تلاش کنیم ، بیشتر از آن که در کتابی که میخوانیم نجواییم وقت کنیم و اجازه ندهیم که زانبران
بی نقاب و بانقاب اندیشه ، منطقه مقدس فکرمان را تحت تسلط خویش گیرند . که یک ضرب

المثل ایتالیائی میگوید « بدترین دزد، کتاب بد است »
 اسلام در زمینه مطالعه روش جالبی بدست میدهد. و آن تحریم خواندن برخی از کتابهاست
 بنام « کتابهای همراه کننده » در اینجا بهمانگونه که اشاره رفت برای مصونیت فکر مسلمان از
 آلودگیها و تباهیها، تدبیری اندیشیده شده که این آقا یا خانمی که پایه معلومات دینی اش
 چندان زیاد نیست و تا هنوز قدرت بازیابی درست همه ی آنچه را در این کتاب آمده است
 ندارد. و شاید هم از زندگی با دوز و کلکهای نوشته ای آگاه نیست. میدانیم کسانی که میخواهند
 در فکر اندیشه علمی تصرف کنند و پایه های عقیده شان را درست نمایند، از در دوستی
 وارد میشوند، اینها یکباره نمایانند بگویند فلان مسند انجور نیست و بدین طرز است که ما میگوییم!
 بلکه « حق و باطل » را بهم می آمیزند، و می بافند و می سیافند، و مشایخ صفحهای « حق »،
 میزیستند تا رد پای یک صفحهای « باطل » شان آشکار کنند!! - از این دیدگاه برای
 کسی که بدین راز و رمزها آگاهی ندارد و دانسته اش هم بس نیست، محدودیت مطالعه یعنی
 مصونیت اندیشه و باور داشته اش.

تألفه پیدا است که این تحریم به تعبیری از دشمنان یک د حرمت محدود است در
 همین کتابی که فی المثل برای من یا برای تو خواندنش حرام است، برای دشمنان اسلامی
 جایز و گاهی واجب است. برای اینکه بخوانند و برای پاسخگویش آماده شوند. پس در
 حقیقت این حرمت برای یک نقص علمی ای است که در خواننده هست نه برای محدود سازی
 تکامل فکری وی. مثلاً خرید و فروش، طبع، نشر، توزیع اینگونه کتابها روی همان غایبی
 که اسلام به « دوز بانی و پاک نگهداری » اندیشه و افکار دارد، ممنوع اعلام شده
 است.

با آنچه گفته شد پاسخ این سؤال هم بدست میاید که « آیا تحریم مطالعه برخی از کتب در اسلام،
 آزادی علمی بشر را محدود نمیکند و از آگاهی بفرهنگ انسانی بدر نمی دارد؟! »

اگر نه با این مثال پاسخ این پرسش به روشنتری نموده میشود:

اگر به کارخانه‌ی برق برویم و بخواهیم از مولد و سایر قسمتهای کارخانه بازدید کنیم، هرگاه بکنند سرپرست بگوید که مثلاً: «دست زدن و نزدیک شدن به مولد و سی فشر قوی و یا قسمتهای مشخص دیگر خطرات و مخیرات است و از شما می‌پرسم حق داریم بگوییم آقای فندس میخواهد، جلوت آزادی ما را بگیرد و محدودمان سازد؟ نه برای اینکه این محدودیت درست برای حفاظت ما از خطر و از مرگ است. من که از دستینهای فنی هیچ آگاهی ندارم یا کم میدانم باید هم از این کار احتراز جویم. اما فندس یا تکنیسینی که کارش این است، خوب نزدیک میشود و با این دستگاهها کار هم میکند و سالم هم میماند. برای او هیچ ممنوعیتی هم وجود ندارد. این درست همان مسئله کتاب را روشن میکند که تحریک مطالعه بعضی از نوشته‌ها برای آن گروه است که اطلاعات وسیعی ندارند و براستی خوانند چنین کتابهایی که اربابشان میسازد. اما آنها که تخصص در این گونه موارد دارند یعنی دانشمندان آگاه میتوانند کتاب را بخوانند، روی آن نظر بدهند و نادرستی‌هایش را بیان کنند. برای اینها هیچگونه ممنوعیتی هم وجود ندارد. و این خود امتیازی هم هست که اسلام به گروه دانشمندان داده است.

از سوی دیگر همین مسئله محدودسازی مطالعه یک راه دیگر عامل روانی برای بال کشی و جستجوگریهای علمی است. کسی که می‌بیند مثلاً این کتاب را - به علت نقص علمی خود - اجازه ندارد بخواند و در همین جا فرد دیگری مثل خود او که البته دانشمند است و آگاه و دارای معلومات فراوان این کار را میتواند کند. یعنی این کتاب را میتواند بخواند. امکان این هست که حس تکمال طلبی و روح پرور از تری‌اش او را تکان دهد و تحریک کند و به تلاش وادارد تا برای از میان بردن این نارساییها و کوتاهی‌های علمی یا فیزیولوژیکی و در نتیجه بیشتر به علوم و دانش‌های رومی آرد. و در همین جا هم باز امتیازی که اسلام برای علم و عالم منظور داشته است، بخوبی روشن میگردد.

این بود آنچه گفته آمد. و تنها تذکری بود. و امید که نارسائی بیان مرا اهمیت موضوع حیران کننده

و آرزو که بتشکیل سمینار سخنرانی، نوشته و گفته با اهمیت و نقش کتاب بیشتر بازگردد
و به مطالعه دست کم بدان اندازه که یکت بازی و یک ورزش همراه با آنمه تبلیغات و جایزه
تشویق، و ترغیب باصورت مسگیرد، ارج نهاده شود. و گن بنماز، دیگر خلوت ترین جای باشد!
خوشتر کتاب در جهان یاری نیست
در عمده‌ی زمانه غمخواری نیست

هر لحظه از ادب و نوشته‌ی تنهایی
صدر راحتی است هرگز آزاری نیست

منابعی که در نگارش این نوشته از آنها بهره گرفته ام:

- ۱- قرآن مجید
- ۲- منهج ابدی به شرح فیض الاسلام.
- ۳- اقتصاد بیمار کتاب دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی
- ۴- سالت‌مه جوانان سال ۵۴
- ۵- دیباچه‌ای بر رهبری دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی
- ۶- سهم اسلام در تمدن جهان دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی
- ۷- مجله کتب اسلام شماره‌های مختلف سال ۱۲، ۱۳ و ۱۴....
- ۸- آدای روز با محمد رضا حکیمی
- ۹- سرزمینهای خطرناک جوانان ما را تهدید میکند استاد ناصر مکارم شیرازی
- ۱۰- نکات مذهبی روز سید عبدالکریم باشمی نژاد

رسول الله
صلی اللہ علیہ وسلم
ان اكرمکم عنکم اللہ آیتہ

۷

خودشید را باد و کیم

نگار شریعت و نغمه شریعت

خورشید را باور کنیم

از جمله علمیه محمد

دور از زانای تاریخ که به یک زیاده داری داریم که با قبال خواننده رود و روبرو بوده است. اما آنکه مانند بی و بی حرکت است. اینک در پنج فصل روشنگری جان به یک کتاب است که جریب بی بی دارد و به یک میگویند. تزلزل و ناپایداری در آن راه نمی یابد. و با صراحتی قاطع اعلام میدارد که «ذات الکتاب لا یزید فی حد یقین»^(۱) این کتاب است خالی از هر گونه شک و تردید و دودلی، و هدایتگر برای گروه هر سیرکار.

قرآن کتابی است آسمانی و از سوی خالق آسمانها بینشید، هر کتاب که بدست بشر نگاشته باشد بر از نارسا و کمبودهایی که محدودیت علمی نویسنده را آشکار میسازد و نقص استسما وی را. از دیگر سوی آنچه بشری اند در برابر آنچه نمیداند همچون قطره ای است در برابر دریا؛ و با زانای در زندگی خود حالات مختلف متفاوتی دارد. غمها و شادنها، شکستها و پیروزیها، خوشبختیها و بدبختیها، سرانجام قهر و تندی یا جوانی و پیری. این در گرونیها و گفته ها و نوشته های آدمی انعکاس میابد و اثر میگذارد. بنابراین اگر جز از سوی خدای بود، میبایست که این نقاط ضعف در آن مشا بهد شود، در حالیکه می بینیم نحن قرآن همیشه قاطع، امیدبخش متین، محکم و پرمهر است.

قرآن خود این سپهر را نادرست می داند آنجا که میگوید: أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ أَمْ لَكُمْ آلِهَةٌ غَيْرُ اللَّهِ يَزِيدُ بِحُجَّتِهِ فَإِنْ يُدْرِكُهُ مَوْتٌ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ لَأَنتِمْ مُجْرِمُونَ^(۲) آیا در باره قرآن نمیشناسید که اگر این کتاب از سوی خدای بود، در آن اختلافات فراوان میافتند و از رگدزدیهای کتاب بزرگ است. این کتاب که تمهائش گذاشته ایم و از زبانهای سازنده اش - بنده شما دور مانده ایم. که هر روز کسب مسلمانان جهان افزایش میسازد و درخت اسلام که همواره باخون شهدا راهی آبیاری شده، بیشتر و بیشتر با گی گیرو در شیه می داند. کتاب هم همه مسائل و نیازها و نیازمندیهای زندگی را برترین صورت بیان داشته و مناجات و فی هیچ تعصبی، نه عنوان یکت فرد مسلمان میخواهد از آئینش و از کتابش دفاع کند، که با آنکه، به تاریخ و هم آنچه امروز در کتابهای آسمانی دیگر چون تورا و انجیل^(۳) میخوانیم، مستقیم قرآن اسلام تنها کتابی است که از تحریف و دستبرد خودداری کرده. و آیه اش نایستد بهر حال، همچنان علی است فرزندان، تا قبیله تیرگی را بشکند و ریشه پیدها و منفعتها بوزاند. و قرآن است که میگوید: أَتَأْتِنَحْنُ لَكَ بِالْكِتَابِ لِكُلِّ لَاحِظٍ وَفُطُونٍ^(۴) خداوند خود قرآن را فرستاده و خودش کتاب آن است. آسمانی کتاب

گذشته از جنبه بی معنوی خود، از نظر ادبی نیز بی همتاست، ولی قرآن - این معجزه محمد - امتیازی ارزنده
برخیزات دیگر پیرامان اردو آن سکه معجزه بی دگر فرستاده بی حد، در چهار چوب زمان و مکان خود نشان داده است
و در مثل هفتم اکنون نمیستوانیم معجزه موسی را شایسته کنیم و یا عجب از عیسی را بگیریم. در حدیثیکه
قرآن مرزهای زمان و مکان را در هم کوبیده برای همیشه مانده کار است. و برای همیشه بر طراوت.
قرآن نه تنها در آن زمان که بر سر از بهر اعصار اندر داد که اگر آن دنیا و پریان گرد هم آیند تا مانند این کتاب بیرون
بمانندش را نخواهند آورد، گر چه بی زبانی خویش بر روی هم ریزند: «یا انکو گوید: «و آن گسسته می ریب بمانندش
علی غیب نماند و بجزیره من بشود...» اگر از آنچه بر بنده در رسول خودمان فرو فرستادیم در شک و گمان
هستید، یکسوره - آری نصف یکسوره - مانندش بیایید. این صراحت و قاطعیت کتابی است
که محتوای غنی الهی دارد. آنچه که هر هیچ کتابی بدین پایه نیست و اند خطوط است سی زندگی و حتی از گریز
طرح کند و جفا مغضوب به بدیه آورد. این است کتابان و این است مکتب. اما با این همه باز هم هست و بیجا
این همان کتاب است که دشمنان اعتراف کرده اند، تا این کتاب در دشمنان باشد، پرورش
بر محال است. و دروغ و در دگر ما هنوز باز نشناختیم و خود از ساحل علی به دستورانش بدور نشسته و
تا شاگرد ضربت نمیستیم که از دوری قرآن بر پیکرمان نرسد و میاید و از پیشان خونها جارس
مستازد، به سرخی چشمان پر خشم دشمنان!

ما هنوز هم - با تاسی انبوه - تنها با جویت اسلامی با نام اسلام زندگی میگذرانیم و با همه صالت و واقعی کن
متحرک و محرک آن در قرآن عزیزمان، باز تنها و خواب آلوده و کجیم!! هنوز صفیر نازیده نمانی
که بیگانگان بر جان و روانمان فرو میاورند نتوانسته است ما را نکان دهد و تحلی پیش کشد!
این پوششی خواب، کار را بدینجا کشانده که امروز دشمن درست بانام همسین قرآن و شش بر پیکرمان کشانده
گردی پسنداند که قرآن کتابی مقدس است که تنها مایه افتخار است و سعادت و تبرک و زینت
و یکس را به چشم آن راهی نیست؛ و گروه آنگونه مغرورند و خود خواه که گمان دارند از همه اسرار و رموز
قرآن سرور میاورند! این همه دگر کرده به دوراد نادریست میروند. یکی به راه انحراف و دیگری به بغیر از
زیرا کس نمیتواند، به انداز و فهمش دانش و ادراک خویش را قرآن بهره بگیرد، و از سرور میگردیم که به برزخ

اُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام - استبداد نگاه اسلامند و قرآن کتاب این نگاه است. پس میتوان
 ، را بنامانی و اوست که برای رهبران خویش از این بدیه استانی برخوردار شویم بگفته ما نوشته ما ،
 و تفسیری که از آن برای ما به یادگار مانده است ، ما را در این راه پیش میراند . پس آن که هر یک
 دارد ، محکم و مستحکم دارد ، ناسخ و منسوخ دارد ؛

قرآن تحف یک چهره ندارد . یک چهره عمومی دارد که برای همه است و نورسین است و -
 در نهایت خلق . اما هر یک که چهره های دیگر دارد که آن را تنها با دشمنان ، آنها که تشنه حقت
 و پیونده را بحد و خواهان شیرین تر نشان میدهد . بهر یک اندازه پیمان وجود و کوشش و تلاش آینه باطل
 سبی می بخشد . این چهره که در لسان احادیث بطون قرآن نامیده شده بهر یک که بکشد و با صحت
 چشم قدرت دید آنرا ندانند . تفسیر چشم قدرت می بخشد و حجابها را کنش را بزنند و به ما بشناسند
 دیدن را تا آنجا که برای ما امکان دارد میداند . و باید هم چنین باشد . زیرا قرآن یک کتاب جامع و کامل برای
 همه زمانهاست و بهر گونه است و با سنی که هر کس به اندازه درکش ارمان میدهد .

در اینجا هر چه دارم برای جوانان عزیز که امروز جامه تسلیم پوشیده ما جوانان را دامن و خطرات گوناگون تندید
 میکند و فتنه دهم ضعیف در است ، اگر امروز به پوشش بنایم . یکی از این خطرات که دیده شدن قتل سلمان و سید
 دشمن و با نام قرآن است . اگر و می بستند که به ظاهر سنگ اسلام بر سر میگویند و از قرآن سخن میگویند
 در حالی که عذر خدا و اهل قرآن پیش میروند . فی الشل آیه را از قرآن رستا و برقرار میدهند و به رای وسیع خود
 توجیه و تفسیر میکنند ، بی آنکه به دیگر آیات قرآن توجه کنند و یا اینکه ابتدا و انتها ، یا مقدم و موقوف آیه ای را میگویند و بخوانند
 و یا میگویند و نظر داشته باشند ، تا به مقصود خویش جامه زیبا و دلیلی از آیات قرآن بپوشانند .

من در اینجا موارد به یاد آن آیات کریم از قرآن مجید میافیم که میگوید : آیات به برخی از آیات ما
 این را بدید و برخی دیگر را کافیه میشود ؛

پس میسید که این چشم انگونه عمیق است و این در دنگونه جانگاہ ، که ماحتی به نام خود قرآن هم از روی
 دشمن بدف تیر و شمشیریم ؛ و این است برآیند دوریشان از تعالیم اسلام و قرآن و بدسترس پیوند
 و انس با قلب دینان . امروز کار و بنداری و گنجه اری این سبب مشکل است و نیازند آگاهی و دانش

ہر چیز دہیتر . و ہر ہم دہیتر !! دمن درینجا بگویم کہ می بینم متی دلف متی با دشتن قرآن ۔
 همچنین خوش خوابید اند ، تی بوک ، تی جوش ، بی خروش ۔

خداوند آن غمخوارانی که قفس تاریخ را می شکفت و پیش بر می رفت ، در کجا مانده است ؟ و آن نوائی ز زمین گان
اسلام چیست ؟ آن لرزه بانی که از سبب زلزل مردهان بزرگان مسلمان بر دل های دشمنان می افتاد به کجاست
و آن تکرر سربا و جنبش های که سر آغاز فضی تازه می شد ، در کجا این مرکز گم شد ؟ آن اندیشه های والا که
مرزهای مان و دکان های شکافت قبا نای تاریخ را به سوی خود میکشید اصالت های افروخته را رسالت
های آموخت و تجربه های اندوخت ، به کجا خست کشید ؟ که زبانی است که قرآن و اسلام نیز به دست ساز خلق
افکار و برآیند اندیشه های پاک پرورده است ؟ زیرا مسلمان باید وسیع خود و اندیشه بر این سخن تو انانیش
تجارت ، ایشتر و هبستر به درک بگیرد ، و در دوران حوادث و آنجا که اندیشه های کوتاه و نارس در میان جمعیت
انتشار می یابد ، مجتمع اسلامی که کفرش باز است و گسترش یافته و بدیده شده ، نمی لغزد و خوشتر نمی باززد ، و حتی
پیشانی از آتش خود دوست می باززد .

کمی از ویژگیهای فنان که خود بر حقیقت و واقعیت این دین راستین گواهی است. مسئولیدار کردن نیروی فنان در انسان است برخلاف مکتبهای بی واقعیت که بیرون خود را در یک حالت انقباض و فکری تنگبین دارند زیرا همه تحولات و دلکشیها از تحول افکار انقباض میگردند.

در این مورد آیات فرادان در قرآن، توان یافت که تنها یک آیت آن اشارت میکند:

« خداوند عیسیٰ دنیا کے رابر آن فسراد قرار می دهد کہ عقل و اندیشه خود را بکار نمی بندد »

و سرتانجام کار را بدینجانب کشیدند که اندیشه کردند اسلام عبادت شمرند و این خود برستی و زلف خنوی اسلامی حاکمیت دارد
هم اکنون یک برای اینکه نوی از این آسمانی کتاب ، بر اعماق جانان بر تو افکند ، و سرت را از زمانه های ندگی
قرآن انسان ساز و تمهید آور و مسئولیت آمیز را به چشم منجی انیم باشد که لبوش را برگردیم و قدرش را بشناسیم
چون آنوقت آن کتاب خواندن ، اندیشیدن ، فهمیدن و بکار بستن است . و نه تنها یک زمانه .

..... خشک عبادی، کہ دستورات فردے، احبتماعی، اخلاقی، سیاسی و.....

ہم نیازہای زندگے در آن ہست . و اینک فسر از بائی از کتاب اسرار .

قسه آن عدالت اجتماعی را مستأید ارج می‌نند - بر کس را در کار اعمال خویش می‌داند - مسلم نصیب را برای مبارزه با آن برآمده نخستین هرگونه قدرت و امی دارد - توان عقیده و خداست که بر کس از خداوند روی برتابد زندگی ناگواری خواهد داشت بر کس یکسختی بجای آرد - ده برابر با دشمنی سینه آن کس که یکسختی کند تنها یکسختی بجای آید - هر انکس از خانه خویش بی بدرآید و بسوی خدای بجز حرکت و انگاه حرکت در آنجا نگیرد ، پادشاهی بر خداست .

اسلام در قرآن می‌گوید : « بیدار مالد فتم گوئید - حتی خوشی را ادا کنید - بفقر دست فزین بسید خوش کنید ولی زیاده نکنند » - روز زمین بخوابد - زمین مردم صلاح کنید - اگر زمین در فقر زراعی بود بر آن اناصلع بود و طر خدا مظلوم باشد - با ظالم مبارزه کنید تا بر حق خود قانع شود - عدل پیش باشد - دای بر کم فروشان دای بر کمی که در حضور و یاد رغایب آنها را شغف کند - مردم را به نیکوکاری ترغیب کنید از غلبه بر پرهیز بود و محبتی که غیبت می‌کند ، نه نشیند - صبر بظلم مانند ظلم گناه دارد »

قسه آن درباره پدر و مادر ، بر یکسختی قسه آن می‌دند - مراقبت از ایام را سحرش میکنند - نسبت آنها را بر تقوی و پرهیزکاری می‌خوانند - زمان را از خود نمائی در برابر بیگانگان جلوه گیر می‌نمایند آنان را به حجاب و خویش داری می‌خوانند - ملت مسلمان را به نیکبختی و والا شیخا می‌خوانند و از رشتنی با و کجروی تا بر خذر میدارد - امر به معروف و نهی از منکر را از بر نامه های استی زندگی می‌داند

این گوشه ای بود از زیبایی های قسه آن سر اسر زیبا و بر نامه های که برای بهر دور و سپردن سپروانش را از گراست این بیکار از کتابی که در کتب خلوت و خاموشی ، غریب گذاشته ، و قضا دست سیه نامش زبست نیکبخت ! همان کس بیامیر اکرم - درود بر او پیش ما در نمود « نهنگامی قندها به چرخه شربت ریگ ، شمال از بهر احاطه کند ، به قرآن تا به برید » که این قندها از قندهای امروز پیش و کلامین تیر که از سیاهی این کتب با بهنگام می‌شیر ؟ آیا هنوز آن زمان رسیده است که به دامن قسه آن آویزیم ؟ در این شبهای مظلوم داین روزهای سرستاری که از هر سو دانی بر میاید ، و بر کس با کس گونه کون ، در بهتر از است مجسمه سلامی باید که بر سر این الهی چکند زند ، و فضای دانش و معنوا خود را گسترده باز و به دامن بر کس نیاویزد . هاسم اکنون اندیشمندان روشن ، و بزرگان دورنگر و دانشمندان ژرف اندیش فراوان داریم ، که مشتاقان شده اند و خدنگزار به جامه مسلمان . پس هیچ لزومی نیست که برای بهره گیری از تعلیم قسه آن کریم ، دست بسوی غیر آنان دراز کنیم و تنها راه نجات ما باز یابی قسه آن است

«مسلمانان اگر فتنه آن را کم کرده بودیم، اسیر و چنین پراکنده نبودیم، انجین در چنگال یحییگان
 و ستم اگر فتنه نبودیم، و انجین را در زندگی و حیات خود بگمهای این و آن نیست زنده بودیم
 مگر این پیام فتنه نیست: نیست نشوید و عکین نباشید. شما از پیروی، اگر ایماز داشته باشید»^(۱)
 مگر میثای بزرگ اسلام علی نفرمود: «و اعلموا ان الله ليس على احد بعد القرآن من فائدة ولا لاحد
 قبل القرآن من غنى»^(۲) بدانید و آگاه باشید هیچکس با داشتن قرآن فتنه نیست، هیچکس بدون
 قرآن غنی و بی نیاز نخواهد بود؛ هشتم آنحضرت میفرماید: در مشکلات و سختی با قرآن پناه ببرید و
 داری در دای بزرگ (اخلاقی و اجتماعی خود را از آن بخواهید، زیرا بزرگترین درد ماند داشتن ایمان
 پراکنده و نفاق و گمراهی است و در آموختن در این فتنه است»^(۳)

درود ما همه مسلمین بر تو ای فتنه آن: ای ستمگر کتاب، اگر باره ما ربوبی خویش بخوان و بر تو
 فرست نماید و آن چهار بار در هر قسم کوبد و بر عاقبت او باید در خرمن فیضت خوشه ها چنید.
 ای زبان رسالت اسلام، ای فتنه آن! فردی فتنه از انوارت بر جان انسان
 باشد که بسویت آئیم و بر خوشه های خواسته نایت از سر مهر و ادب بوسه زنیم و فرمانیت را به جان گیریم
 و بکار بندیم. و امید که با اینهمه، از گنجینه نبوت و سؤلیت و تعهد و رسالت بدر آئیم و دامان پر مهر فتنه آن
 فرو گذاریم، و در سایه تعلیم اسلام هم نریم، و در این راه از بیدار دلان روشن ضمیر، از بزرگان اسلامی دعا
 بکنیم که فاصله از روحانیت نیز خود، دردی است جاگذازد و در دامن خود.

و حالاً میخوانیم از کتاب علی سخن باز گوئیم. از پنج البلاغه و دنیای گفتگوانگیز آن بزرگ کتاب که برادر
 گفته اند، با همه و الا میخوانیم و بیکرانشش کتابی که ماندش را در هیچ جا سراغ نداریم و پس از قرآن و مین کتاب
 بزرگی است که توده را به صلاح و فلاح راهنمون است.

اندیشه های بزرگ مردی که چون آن آزاده ای آزاد اندیش، پس از پیامبر اسلام سراغ نداریم. آن مرد
 که حسب ذریه مندرش بر اعماق دل های بداندیشان نیز به اثر نمائند و آنها را به کجی و زبر مرد.
 پر قدرت دین خدا و مردم واداشت. آن میثاکه ناس در دل های دوستان شور و امید، و در -
 دستانشان توان و نیرو، و در قلوب دشمنان هر کس هم می انداخت.

و کتابش برترین نوشته است که در اسلام، پس از قرآن توان یافت. این نوشته تا از آن جا و دانه مرد برآید
که باید هر سه بماند و لیس عاقلان به سوی خویش کشند، اندیشهای آنان از تبااهی و مفیدتها بازماند،
و شاه راه راست هدایت در برابرشان برکشید.
ایشان است که آرزوی پیشرفت دارند، و میخواهند که قبل پرشکوه پیروز دست اندازید. هیچ البلاغه را نخوانید، و در قفا
بر جان گیرید و عیال آورید. اگر دوست میدارید که هم مثل طایفه این بستی به پرواز آید، و اگر دلی بخواهد بی مفید
کشیشان دینی شما باشد و حقایق را به راستی و درستی بشناساند، بدین کتاب غلبه روی آورید.
یعنی که اگر هیچ البلاغه سرشناسی نباشد و آنچه خواسته است بجا گرفته شود، به فضا فاضل بر سر از با هم
پرکشید و تمامی ردائل رخت بر می کشند و به یاری دیگر میروند.

در جهان دانش، کتابانی داریم که دنیا را بخان داده اند، اما هیچکدام آن است و شکوهمند سازند که چشم گیری
کتاب عیسی را ندارند. اصل کار می اشتباه است اگر نخواهیم گفتار عیسی را با نویسندگان دیگر، در یک خط و کلمه
فصل دوم. آنچه پیش از این چون هیچ البلاغه سخنان عیسی را زید که دیگر کتاب بدان پایه وسعت دانش نیست
تا آنکه گفتنیهایان کند و به آگاهی بخواند، و آنست که بنا بر آنند و بر انگیزانند، و جشن پدید آرد، و پولش باز آید
چون شما خواهد که شما آرد، و کوشش بار و تبااهی ساید و مفیدتها گاه، و اندیشه های طلایی زیاده بار
خوشتن را به رشته تحریر کشد. از این درست که گفته اند:

«کلام الملوك، ملوك الکلام» سخن بزرگان برترین سخن است و از بزرگان آنها. و این کلام در باره سخنان عیسی
بیشتر راست میاید. «انت ان گاه در لایای آن خطبای پر شور، که در واقع پیام های گاهی هستند برای انسانها
سروده اند، به حقایق علمی بر میخورد که جز از آن دریای وسیع و پناور دانش یعنی عیسی از اندیشه انسان دیگر بر
نخواهد آمد. پس از این سخنان گفته های میوایان یا مکتوب حقایق علمی از زده ای هستند، که اگر با نظر دقیق و خالصه
تعصب گزیده شوند، در دانه های تازه ای در جلوه دید انتان باز میکنند. حیرت انگیز آنجاست که در چهارده قرن
کتابت نامه برای شناخت معبود خویش بر آورده و تصورات نهی، پناه برده بودند، نشان و هیچ البلاغه
پیوسته از آنان میخواهند که برای شناخت خدا و حقایق جهان هستی، به طبیعت بنگرند و عظمت آنرا ندانند
و از این همه موهبت و نعمت در گشت از خدا، به این حدیده داده شده ارغاه و شیر به برده اند...» (۱۳)

نهی البلاغ از علی است. آن بر سر بیدار و دور نگردان دریا ناپیدا کرد و دانش که موجب ناهرسوی میرفت، دست
 دشمن از خرنفش خوشه را میگرفتند. تا بدانجا که آن با صطلاح صحابه معروف، اگر در واقع به مبارزه با علی برخاسته
 در طول جانش چندین بار بدین او در آمد که هرگاه علی نمیشد، من به نابودی کشیده شده بودم !!
 در سر قرآن که سبکی است و نهایی بشریت است است را به هست بر بزرگواریها، کرامتها، رشادتها
 شجاعت، شجاعت و بزرگ منی های امام علی و این همه الای بود که آن نویسنده غیر مسلم را واداشت تا بگوید
 چگونه در جمعی هم نهج البلاغه است و هم ظلم ؟!

کتاب علی بدان پایه ارج دارد که تاکنون همه یا قسمتی از آن به دیگر زبانه ترجمه گردان شده، و سبوی
 بر دریای زندگی موجب پراکندگی حقیقت حیات بر سطح اقیانوس هستی به جانیان نمایانده است. کتابی است
 که اندیشه را روشن واده و کرشمه و ستایشها را گنجینه بر ساحت تدسکران امام بزرگ نوشته ای است
 که تا بحال شرح بر آن نوشته اند، اندیشمندان از آن بهره بردارند، و دانشمندان توشه را برگرفته اند
 و هم یک سباز از معارف دینی خود را مهربان آن بزرگواریم که نهج البلاغه، از خویش به یادگار گذاشت
 و است نایه و الای خواند و از تبااهی باز داشت.

«علی در نهج البلاغه خود یک دنیای نو می سازد... در نامه زندگی بشر را موعظه کرده است. بر نامه ای که از نیست
 و نیست در دشواریها و ناخوشیهای زندگی دیر و صبور می سازد... سر او را راست که نهج البلاغه علی را جبهه دوم خوانند»
 پس از قرآن نهج البلاغه را داریم و پس از نهج البلاغه، صحیفه در دست است، صحیفه سجاده، بر توی
 از انکار و سرسره که در خلوت خاموش شبها، حرفها بر زبان رانده، سخن گفته که غلغله را گواهی بر این است.
 کتابی که هر نفسش بر این امواج درخشان نور، فضای تبرک، روشنا بخشد، و غلغله بکشد. و در دل نشاند.
 تا چه پایه عمیق است و اصول، سرسبز است علی است که خواسته های بشر در آن نهفته است و آن چیزها که بشریت
 از گردابها میرانند و از مرداب ناخوشی میبرد، و به کلویش برسد، و به چه است علی عمیق علی دینی را که چه نام
 از زبان این علی شنویم. و به راستی که تخلص قرآن آدمی را در دنیا نشناخته اسیر میبرد، و بهر کج
 اندیشه، عطر گلین میسازد. در اینجا چه باید گفت، در باره آن کتاب که خواهر قرآن خواندش
 و نوشته ای گرامی تر، مقدس تر، سودمند تر و زیبا تر از آن پس از قرآن و نهج البلاغه، در دست نیست.

سخن های آن امام است. علی السلام. که از شخصیت او همچون سبزه پاک دیگران، کبر خیزی دانیم. و در بار او
 پیکرش خدی رنجور بوده. آنهم بی گناه. تنها به نام مبارک شمس! در حالیکه چه مبارزانی داشت سرگشته داشت، آن پیر
 بزرگ و چه جادوگر داهشمن. چه خطبه و سخنانش را که میفرمود به دوران ستم گفت، چه پشیمانی با کرد، در حقیقت و هم
 و چه غریب پیکر فطیمه افروخته گفت. بزرگ مردی که به گونه نائی و خوش نشان دهنده منصف پدرش حسین را زنده کند
 و نگذاشت تا که آن انقلاب شکوفای اسلامی به دست دشمنان کشته زندان تمام نابود گردد. وی همواره ز فاجعه عار
 کرد یاد میکرد، و نذر و نه بر می بخت، در فتنه ای موحش، در بهشتان یاد، را در مرکز «خدا» را با کردار به توده های سائیده متجاوز
 «دقیق جوابی از منی مضمین با سزا به سوی زمین العسکریه در روزه ساخت او به جواب گفت: اگر عیسی دارم
 از ده گاه خدا پورش میگویم و اگر تو اشتباه کرده ای از ده گاه او سست دارم که گناهی به پایت ننویسد»^{۱۵}

صیغه سجادیه از زبان حسین مردی است با این دلالتها که با دست که تراوش اندیشه ای رست این اهل بحر تسبیح است
 که با میسر اند از زبان یک امام بزرگ انگوئی باشد برای یک نذگ ایدوال.

شبهه دارت این سرائف است، و دیگر گفته های حسین را که هر حرفش انعام بخش است رسالت
 و تعدد انگیزه را گمانده باشد تا این اندک. که نه تنها کاری بود. در شاست این سرتکاب بزرگ: قرآن و پنج لایه
 و صیغه سجادیه، مقدمه ای شود. و به نیروی بزرگش آن حق و بران آسمانی، در امتداد پدید آرد، در امتداد انگیزه
 و سادتها چه دارد. و باشد که بیدار شویم و گامهای برداریم، بر بلند، در راه ساختن اصل این سرتکاب
 و زندگیم ساز، و هم در ساختن را در مردان آزادی بخش پیشوایان را بنما، که اندیشه ما و رهنمودهای پدرانه او را
 تسبیح نوارش دهنده روانهاست.

بدان امیدیم که خودمان در ستم حامد و جامه، تسبیح را میسر و مبتدرک کنیم، بازمان را شستاسان کنیم، و اهل مکر
 شبیه. اهل اطعمه را در برنگان. را بر زبانشیم، و به راهشان رویم.

دوست بداریم که برای درک مشوئهای مسلمانی و تکلف در میراث اسلامی، نوشته ایم با بر گردان کشور
 عربی به پایان میسریم، و بیگونه

«همان که گفتند در زمین او ان جسد او داشته. و خود به خواب درود، و گفتند او را میسر دزد چو با خواهد کرد»

(۱) - سوره نسا به آیه ۸۴

- ۲- سوره قصصه آیه "۲"
۳- نگاه کنید بر کتابها که در این باب است و همچنین در کتابهای دیگر از جمله کتابهای فقهی و کلامی و تفسیری و غیره
شهراب نوشیدن نوح، زنا، لواط باز داشتن، دزدان را گرفتن با طبل
۴- سوره حجه آیه "۹"
۵- سوره اسراء آیه "۸۸"
۶- قس که آنرا دستم (اثر علیه و مطبعت) را ببینید
۷- تفسیر نمونه، به قلم محمد زکریا سیاح (صفحه ۱۵ مقدمه)
۸- سوره بقره آیه "۱۰۳"
۹- دفتر دانش (نوشته فخرالدین حاج سید جلال صفحہ ۱۵۵)
۱۰- سوره آل عمران آیه "۱۳۹"
۱۱- نهج البلاغه خطبه "۱۷۱"
۱۲- قرآن و احزاب (تألیف و ترجمه مرحوم میرزا حسن صفحہ ۱۹)
۱۳- قرآن و حکمت (تألیف و ترجمه مرحوم میرزا حسن صفحہ ۸۵۷)
۱۴- چهارده مصوم (جلد اول صفحت ۴۵ و ۴۶)
۱۵- پنهان کتاب (صفحہ ۱۳۸)

السلام عَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ وَعَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَ
وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا جَعَلَ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِإِيَابِ رَيْكُم

انسان سالار

کربلا، دیندانش پنهان، هزاران راز دارد	هر زمان، یک از اسرار خود ابراز دارد
کربلا، دریای قیاض است بی حد و کرانه	موج عالمگیر او دستی هرسو، باز دارد
در دل هر قطره آبش، دشن رازی نهفته	همه بر موج خویش، گوهری ممتاز دارد
قشش گوش حسین آنجاست، کرشش گوش عالم	خلق بر درگاه او، روی نیاز دارد دارد
جسمش مار الله و اکبر، غرق خون، الله اکبر	اصغرش بر سینه او، مهد خواب نماز دارد
کوچه دارد به دلها، شاهراه کربلایش	کی تواند قدرتی، مار از این ره باز دارد
دیگر از پایان کار خود، چه ترسی داری ایدل	او که لطفی بر جهان خود، از آغاز دارد
زنده گرداند دل را، کز نمناغان مرده باشد	این غم جان آفرینش، راستی آغاز دارد
مکتب خلقت، ندارد چون حسین آموزگاری	این چراغ آسمانی، نور انسان ساز دارد
مات مقتدا و دولت، از دود و نقاد او نید	در کجا فرماندهی شش ماه یک سراز دارد
دوره پرور مهر او بجز، که تا عرش خدائی	زائر کوشش «حسانا» قدرت پناه دارد

رسول اللہ ﷺ
محکم علی دلی اللہ
ان اکرکم عن اللہ ورسوله
دین حکومت
خانوادہ

۸

نکاح شریعتی دکترا جہد شریعتی

نکات در اجتماع

دین، حکومت و خانواده

با برچیده شدن کاپیتالیسم تمام پرورش یافتگان دامنش تباہ میشوند
این تنها ماکسیسم نیست که خواسته است تمام پدیده های اجتماعی را از آئیده یک
علت بداند و از علت یا علل دیگر چشم پوشی کند.
بسیاری از نمک های فلسفی و اجتماع دیگر نیز در چهار بهمن جمود و تنگ چشی شده
خواسته اند با یک علل و بوسید یک علت، توجیه و تفسیر امور و شئون اجتماع بر آورند.
نظریات آنان، عالی را که برای تحولات اجتماعی بسته اند بمنزله کلید اسرار انیری است که
بوسید آن میتوان تمام در های بسته را باز کرد.

عده ای نژاد های اصل و نیر و مند را منش تحول شناخته و جز عامل نژاد هیچ عامل دیگری
معتقد نیستند. دسته ای به عامل جغرافیائی و طبیعی روی آورده اند اینها خواسته اند مختلف
تاریخ توده ما را بوسید بهمن عامل تعریف و تفسیر کنند. دسته ای همچون فرودیت
معتقدند که غریزه جنسی تنها عاملی است که در پشت تمام فاعلیتهای انسانی مخفی است
و همین است که چرخ تاریخ و اجتماع را به حرکت در میآورد.

کارل مارکس هم از این قافله دنبال نمانده است. او معتقد است که عامل اقتصاد
نیروی خلاق تمام اشکال فکری و اجتماعی و دینی و سیاسی است. اقتصاد زیر بنا و امور

دیگر رونما است. پس هرگاه اقتصاد دیگرگون شود، چیزهای دیگر نیز به تبع آن دیگرگون
میشود.

همیچ تردیدی نیست که هر پدیده اگر چه فردی و چه اجتماعی، نیازمند منشأ و علتی است
که آنرا ایجاد نمساید.

این قاعده از اینجا پیدا میشود که: همیچ امر ممکن بی نیاز از علت نیست
انسان این حقیقت را بطور فطری و طببعی تصدیق میکند. بهین جهت است که حتی
ماتریالیستها که بنحیال خود از قید این قانون فطری آزاد شده و در مسند پیدایش جهان،
به تصادف و اتفاق معتقد شده اند - بطور ناخود آگاه، این قانون را پذیرفته و در مورد
پدیده های اجتماعی و تفسیر و تبیین آنها به جستجوی علت پرداخته اند منتی بهمان طریقی که لغتیم
و چارهمورد و انحراف و تنگ چشمی شده اند.

چه میشود کرد؟ هر چه با بیشتر و عمیق ماتریالیسم و یالیک تییک مارکس و مارکسیستها
سیر میکنیم به خطا و لغزشهای بیشتری بر میخوریم.

حقیقت این است که مارکسیسم از نظر ظاهر یک دستگاه بسیار فرمینده و پرزرق و
برق است اما از لحاظ محتوی بسیار تو خالی و عوامانه بی پایه و بی اساس است این مطلبی است
که به آسانی بمیوان آن رسید. حوصله و استعداد لازم دارد. بعد از مطالعه دقیق موارد بسیار

از اشتباهات و لغزشها در برابر چشم انسان همید میشود .
 در مسند پدایش خانواده و دین و حکومت مارکسیسم نه تنها دچار تگنک چشی شده بلکه دچار
 تناقض هم شده است اگر چه از این جهت تنها هم نیست
 اگر حکم شود که مست گیرند در شهر هرا آنچه هست گیرند
 زیرا در جهان بینی ماتریالیستی خود مثل همه ماتریالیستها زیر آب قانون علیت را زده و نیاز را
 که ممکن در حدوث خود به علت دارد منکر شده است ؛
 سپس در تفسیر و توجیه دین و حکومت و خانواده بحسب تجوی علت پرداخت و سرانجام پشاد
 و مفسر را به رفق اعلام داشته است که دنبالش نگرید یا قتم سرا به داری است .
 مگر چه میشد اگر این رحمت زیاد را از گردن خود و رفق بر میداشتید و به آنها می گفتید ماکه قانون نیاز
 ممکن به علت را از اساس منکر شده ایم ؟ دیگر چه نیازی داریم که اینجا دنبال علت بگردیم ؟
 این تناقض کوئی هم تنها از ویژگیهای مارکسیسم نیست . همه آنها که دستخوش افکار ماتریالیستی
 شده اند ، دچار این گرفتاری هستند .

فلا از این نقطه ضعف یعنی تناقض کوئی (زرقی مارکسیست) چشم می پوشیم زیرا مطابق
 مهمتری در پیش داریم که باید بیان داریم .

بطور کلی باید ؛ دانست که علم تفسیر پدیده است . هر علمی در قلمرو موضوع تفسیر پدیده ها ، بحسب تجوی

علت یا علل آنها می پردازد.

دین و حکومت و خانواده هر سه از پدیده های انسانی هستند، گفتگو در این که اینها کی و چگونه پدید شدند؟ اگر اینها به ذات انسان و به عبارت دیگر به انسانیت انسان بستگی داشته باشند، بی معنی است که بگوئیم: کی و چگونه پدید شدند؟ بلکه باید بگوئیم از آن زمان که انسان حیات خود را روی زمین گره خاکی آغاز کرد، اینها هم حیات خود را آغاز کردند و تا آنگاه که اینها به حیات خود ادامه دهد اینها هم بکیمت خود ادامه میدهند.

ممکن است مختصر فرقی میان سه موضوع مورد بحث وجود داشته باشد. مثلاً حکومت یک پدیده اجتماعی است. جامعه بی حکومت نداریم و نداشته ایم. انسان برخلاف رأی روسو - بالفطره اجتماعی است، بالفطره حکومت خواهد است این هم برای انسان منفرد لازم است و هم برای انسان مجتمع. خانواده واحد و سلسله اولیه اجتماع است و بنا بر این انسان منفرد، طبقاً نیازمند خانواده است.

آنچه که جنبه اجتماعی دارد، در قلم رو علم جامعه شناسی است. روی این حساب جامعه شناسی باید درباره حکومت، تحقیق کند که کی و چگونه پدید آمده است؟

درباره دین هم تا آنجا که به اجتماع مربوط است اجازه بحث و اظهار نظر دارد. اما تا آنجا که مربوط به فرد میشود به روانشناسی و روانکاوی مربوط است نه به جامعه شناسی. اینها نه بحث

در باره پیدایش خانواده هم به جامعه‌شناسی مربوط نیست زیرا بقول هاسنما: هیچ علمی حق ندارد در باره وجود موضوع علم خود به بحث پردازد بلکه این بحث مربوط به علم دیگری است که برتر و تقدم دارد. خانواده، واحد اجتماع است و بنا بر این اجماع از خانواده تا ساحت می‌شود. پس جامعه‌شناس از لحاظ اینکه جامعه‌شناس است حق ورود در این بحث ندارد.

آنچه که فرد انسان مربوط است، باید در علمی مورد بحث قرار گیرد که درباره عوارض ذاتی فرد انسانی بحث میکند و آنچه به جامعه انسان مربوط است، باید در جامعه‌شناسی مورد بحث واقع شود.

شناسائی قلمرو علوم بسیار مفید و لازم است تنها از این راه است که هر علمی میداند در چه امور باید مبطوله و تحقیق پردازد و اوقات خود را در امور که مربوط به کار و تخصص و اطلاعاتی نیست قضیع نمکند.

خیلی از تعصبات و کشمکشها و خط و خطا نتیجه همین دخالتهاست که مورد است که افراد در کار یکدیگر میکنند. اگر جامعه‌شناس فقط درباره پدیده‌های اجتماعی تحقیق کند و نظر در دیگر دانشها تنها درباره پدیده‌های روانی و فیزیکیان درباره پدیده‌های فیزیکی و مرکب با کمال شهادت نسبت به آنچه یکبارش ارتباط ندارد، اظهار جهل کند.

برای همگان معقول و ضروریست.

آنکس که بحث مادر باره پدیده یعنی: دین، خانواده و حکومت است ابتدا باید بدینیم
اظهار نظر درباره اینها به کی ارتباط دارد؟ کدام علم میتواند اینها را در قلمرو مسائل خود بگنجاند؟ فلسفه
، جامعه‌شناسی یا علمی دیگر؟

دیدیم که حکومت، صرفاً پدیده اجتماعی است و بنابراین مسائل پیش حکومت را بدست جامعه
شناس می‌سپاریم تا جواب آنرا بدست دهد.

دین در درجه اول یک پدیده روانی است. مع الوصف با جمیع هم مرتبط است پس روان
شناسان هر دو حق دارند درباره آن اظهار نظر کنند.

اما خانواده را نمیتواند یک پدیده اجتماعی نامید. خانواده جامعه را میسازد و همچنین زن و
مرد و اولاد خانواده را. پس نیازهای فردی است که خانواده را میسازد و بنابراین،
پیدایش خانواده از قلمرو جامعه‌شناسی بیرون است. البته انکار نمی‌کنیم که اشکال نو، زن
خانواده، از قبیل: خانواده مادر سالاری، خانواده پدر سالاری و خانواده زن و شوهری

به جامعه‌شناسی مربوط است ۱

۱- قدیمی‌ترین شکل خانواده، مادر سالاری بوده، یعنی همه اختیارات خانواده را مادر دارد و دوشسته باشد بعد شکل پدر
سالاری گرفته و همه اختیارات بدست مرد افتاده. امروزه خودش بر این است که زن و شوهر هر کدام ←

حال پرسیم : مارکسیم چیست ؟ جامع‌شناسی است یا روان‌نگار و روان‌شناسی (نبرد تحقیق تاریخی است یا یک فلسفه ؟)!

اگر بخواهیم قدری مطابق اصطلاحات مارکسیستی سخن بگوئیم ، باید بگوئیم : مارکسیم عبارت است از (فلسفه مادی دیالکتیکی و نظریه مادی درباره تاریخ) اتفاقاً این الفاظ را متناظر نکرده‌ایم . بگذر از شاہکارهای استالین است که با معنی نام پرطغله و شکوه ، کتابی پر زرقه و طلی مباحث کتاب ، ایده نژادی خود را - یا مارکسیست را - معرفی کرده است .

ولی مارکسیم بهیچوقت در کار معنی خود را محدود نکرده است . در زیر این فلسفه مادی دیالکتیکی و نظریه مادی درباره تاریخ ، بهر موضوعی که مخالف مذاق خود دیده ، تاخت و آزار محکوم کرده است . مارکسیم را بر خود محدود نمی‌شناسد . گاهی روان‌نگار و است . گاهی روان‌شناس است . گاهی جامع‌شناس است . گاهی مورخ و گاهی فیلسوف !

آنها که در مسائل مربوط هستی سخن میگویند ، فیلسوف است و آنها که به تاریخ رو می‌آورند ، تاریخدان است و آنها که مسائل روانی را توجیه و تفسیر میکنند روان‌شناس است و آنها که مسائل اجتماعی را تبیین میکنند جامع‌شناس است و

پاورقی از صفحه قبل
مسئله‌ای بسپارند و مشترکاً مدیر خانواده باشند .

راستی که داشتن یک سر و این همه سودا یا نوع میخوابد یا خون!
 از اینها که بگذریم، ما کسبیم بزرگترین متفکر اقتصاد! و خیلی هم اقتصادی فکر میکنند! شما اگر از
 زمین برسید یا اگر از آسمان برسید، او فقط یک جواب دارد که بدید: اقتصاد!
 گویا انسان یعنی اقتصاد، یعنی شکم، یعنی دستگاه تولید! راستی که این اشرف مخلوقات
 عجب شرافتی دارد. شرافتش مال شکمش است! مال تولیدش است! مال نیازش است!!
 من فکر میکنم شرافت سگها خیلی بیشتر از این گونه آدم است، آخر آنها هر چه باشند عواطفی
 دارند. بفرزند خود، به صاحب خود، بسا به نوع خود محبتها می کنند. و این بدون هیچگونه
 محرک اقتصاد است. ولی این آدم عجیب غریب..... بدون محرک اقتصاد، رغبتش
 بهم خصومت، توجه کند.

آدمها اگر در معابد دینی به نیایش میپردازند و اگر بتشکیل خانواده، کانونی از مهر و صفا و لذت و
 صمیمیت بوجود میآورند و اگر بر حفظ نظم و جوگیری از تعديات و تجاوزات بعضی از مجموعه
 و اجراء برنامه های ملی و عمومی و اجتماعی نیاز به تشکیل حکومت دارند، همه معلول شکل خاصی
 از اقتصاد است: اقتصاد سرمایه داری.

این است تزییناتی که ما کسبیم! تری که فقط در عالم خیال حق خود نمائی دارد. نه در عالم خارج!
 زیرا عملاً دیدند که الف، خانواده و اجراء فورمول کسبیا لیسیم و شرکاء در امور معنی قابل اجراء

نیت. همچنین حکومت نیز از رویای ماکس ارت و معلوم نیت جامعه اگر حکومت ندارد،
بفرضی که از لحاظ انتظام و انضباط خود رو و خود کار باشد، برنامه های اجتماعی و سیاسی را
کی باید اجرا کند و چگونه باید انجام شود؟!

شهر با خیابان و قلعه و پارک و کتابخانه و مدرسه و دانشگاه میخوابند. فاصله
میان شهرها را باید جاده کشی و سیم کشی کرد. بر حفظ مملکت و مرزها ارتش لازم است.
در روابط بین المللی، نیاز به دولت و حکومتی هست که نماینده ملت باشد. و به مصلحت
ملت، قرارداد بائی منعقد کند و صادرات و وارداتی داشته باشد. روزی که مدینه
فاصله سیاسی کم تر می شود و بر اثر برقراردن نظام سرمایه داری با همه آثار و تحشیش
حکومت از میان می رود. این کارها و وظائف را چه کسی باید انجام دهند؟ مسلماً
اینها تعطیل بر داری نیستند. پس معلوم میشود حکومت هم تعطیل بر داری نیست.

و انجمنی هر اندازه هم مردم آشنای بوظائف خود باشند، نمی توانند در روابط خویش
به همچون اختلاف و مشاجره ای گرفتار نشوند؟ آیا یک نظام قضائی لازم نیست و آیا تشکیل
توقه قضائیه از وظائف دولت و حکومت نیست که به اینگونه اختلافات و مشاجرات رسیدگی
کند؟ و آیا توقه مقتدر در نظام سیاسی نهائی لزومی ندارد؟ مگر حکومت، چیزی جز

اینهاست؟

بتر بود ما کسیم اگر هم نبود یک جامعه شناس بخود حق میداد که درباره مسئله پیدایش حکومت
به اظهار نظر پردازد، خود را از جامعه تحمیل پردازی عریان میکرد و مطلب را پیشگی بیان میداشت
که عاقلانه تر و قابل قبول تر باشد.

مشکل چنین مسکیت: نظر به اینکه حکومت در نظام سرمایه داری تحت تأثیر و در قبضه قدرت
سرمایه داران است و جز به مصلحت آنها حق ندارد قدمی بردارد و برنامه ای به مرحله اجرا نگذارد
، واضح است که وقتی این نظام برانداخته شد و طبقه کارگر قدرت را بدست گرفت، حکومتی
روی کار میاید که بدش تأمین نخواسته های طبقه پرولتاریا و رفع نیازمندیهای اوست .
این حکومت تحت نفوذ طبقه سرمایه دار نیست و بنابراین هرگز قدمی بمنفع سرمایه دار برندارد
بخصوص که سرمایه داری هم وجود ندارد .

این حرف ، قابل قبول است . ولی اینکه بطور کلی حکومتی در آینده وجود نخواهد داشت ، ادوایی
بیش نیست . البته در یک صورت ممکن است و آن اینکه جامعه ای نباشد و نبودن مجت
هم مستلزم نبودن انسان است !

۱- آنگاه ما کسیم حرف تازه را نترزد است ، خواج نیز در دوره خلافت امیر المومنین علی (ع) پیداشدند
شمار حکومت بشری بودند ، آنها باشند (لا حکم الا لله) حکومت را بطور کلی نفی میکردند . یعنی نه حکومت علی (ع) ،
قبول داشتند ، نه حکومت معاویه را و نه حکومت دیگری ! آنها بایست همین طرز فکر ، دست بردارید و از خود
گذشتگیها حریت انجمن نزنند . در آنوقت که آگاهی کافی نداشتند - علی (ع) در باره این طرز فکر عباد و نازارت
کونها فرماید و در کلمه حق بیا و بهای باطل ، نعم ان لا حکم الا لله و لا کن یهولوا یقولون لا امره الا لله و الله

در مورد دین هم اگر بخوایم فهم و درک خودمان را کنار بگذاریم. نمیدانیم بر کوشش کنیم؟ آنگاه ای بسا
از گوشه و کنار در مورد مخالفت با دین جوّش برسد. اگر بخوایم از این آنگاه فقط یکی را بشویم
و بقیه را نشنیده بگیریم باید اعتراف کنیم که آدمهای متعصبی هستیم. و اگر بخوایم همه را تصدیق کنیم آنها
غیر ممکن است فقط یک کار ممکن است کنیم و آن آنکه چون دنیا در یک جهت، یعنی نفی و طرد یکدیگر تفاق
نظر دارند، ما از این جهت همه را تصدیق نکنیم. مثلاً ما کیسم فرویدسیم را نفی میکنیم و فرویدسیم
ما کیسم را. از این جهت ما نفی نداریم که با تصدیق هر دو، هر دو را نفی و طرد کنیم.
بگذارید مقداری باین آنگاه مخالفت کوشش کنیم: برخی دین - وقتی حکومت را زبیده ترس
میدهند. منتها ترس از مردگان را منشأ پیدایش دین و ترس از زندگان را منشأ پیدایش
حکومت دانسته اند.

همه آنها که دین را زبیده ترس میدهند، باید یکدیگر تفاق نظر ندارند. به خاطر آنکه بعضی هم
منشأ پیدایش دین را ترس از حوادث طبیعی از قبیل سیارها، طوفانها، زلزله، عاصف
و.... دانسته اند نه ترس از مردگان.

پاورده از صورت قبل صحت -
لا بد گفتاس من امیر (خطبه - عا نهج البلاغه) سخن چندی است که از آن ظاهر اراده میکنند که حکومت عبادی را دارد.
ولی اینها میگویند: مستغلب زمانه است و حکومت عبادی یعنی خدا زمامدار است. این مطلب درست نیست. بطور عام از میان
مردم یک زمامدار بشر را داشته که مسئولیت اداره جمعیت را بر عهده گیرد

دسته ارجح منشأ دین را جمل شناخته اند. اینها میگویند: چون مردم نسبت به علل و اسباب
طبیعی جاهل بودند، ناچار همه کارها را به خدا نسبت دادند. بدیهی است که وقتی مردم عالم شدند
و دانستند باران از اُنبه بخار و سل معلول میگرد مخصوص است، و.... دیگر بخدا نمیستند
فرمود، ابتدا دین را از اُنبه عقده جنی میبستند و معتقد بودند که محرمیت از جنی بصورت عقده
درآمده، به بلن انسان رانده میشود و در ضمیر ناخودآگاه او مخفی میگردد سپس بصورت
میل به پرستش و نیایش سربرون میآورد.

البسته خود فرمود در این عقیده، راسخ نبود و سرانجام ترس را عامل پیدایش دین معرفی کرد.
شاید در جستجوی این یونک که شریعت جهانی بهم دارد، از جتنی نظریه ادلی فرمود را تصدیق و از جتنی
تکذیب کرد وی میگوید: درست است که دین در ضمیر ناخودآگاه انسان ریشه دارد. ولی اینکه
از اُنبه محرمیت جنی باشد غلط است.

ما کیسهم هم دین را از اُنبه اقتصاد سرمایه داری معرفی کرد و نظریه وی بدین فساد و پوچی
است که طئه سرمایه داری میسازد و بوسیده آن رنجبران و کارگران را هماره میکند تا بتواند با
خیال جت، آنها را استثمار کند و شیر جانشان را بکشد. بهشت و جهنم را سرمایه داران
آفریده اند تا با ایجاد بیم و امید در دل طبقه ضعیف بهتر بتوانند از آنها کار بکشند و بهتر آنها را
به بگیری وادارند.

علی اربع اباوست نظری که داشت میدید که روزی افرادی در گوشه ای از جهان دین را پند
طبقه ظالم بردان طبقه مظلوم معرفی میکنند تا توده ها را از آن برانند از اینرو آن بزرگوار دین را
پند مظلوم بردان ظالم معرفی کرد تا جوابی باشد به خیال پردازان مستی باشد بردان آنها
که از حقیقت دین آسمانی گریزانند در این باره فرمود: (ایم لا نصیف المظلوم من ظالم ولا
قودن المظالم بخلافه حتی اوردده منهل الحق وان کان کاذبا) ۱

سجده سوگند، که حق مظلوم را از ظالم میسانم و پند بندای بردان ظالم زده، او را به سرپیشتی
حق میادرم، گویند ناراضی باشد؟

نخوش بنمایه گوینده این سخن، در عمل خود نقطه ضعفی ندارد، در نقل سخن او برای اثبات مدعای
خود تردیدی بدل راه دهیم.

پس دستگاه دین، آنچنانکه رهبران حقیقی معرفش میکنند، نه تنها پند بندای برای مظلومان و
دتریکال توده ها نیست، بلکه محرک توده ها و پند بندای ظالمهاست.

جالب این است که ما کسیم در این مسند هم به تناقض گوئی دچار شده است. به
نوشته روزنامه ها هنگامی که خود شخف پس از آزادی و استقلال الجزایر و در دوران ریاست
جمهوری بن بلا به این کشور وارد شد، رئیس جمهور به وی گفت: در شمال قاره سیاه

۱- نهج البلاغه و ترجمه صحیحی الصالح خطبه ۱۳۶

منشأ تحرک توده با اسلام است. خود شجف هم برخلاف زمانه تسلیم این مطلب را از
بن با قبول کرد و در برابر آن تسلیم شد.

از اینها که بگویم دین خود را زبیده فطرت و اندیشه میداند. از میگویند: در نهاد مردم یک
کشش وجود دارد که آنها را تمایل بدین میسازد. پیا مبران آمده اند تا بنگوی این میل
درونی مردم باشند. از سوره بزرگ گوید: بطالعہ دہ افزیش لب انرا بشناخت خداوند عظمت
او را بنمون میشود. علی ع. در همین باره میگوید: لما بدل الله خلقه عمن الله اليهم فجعلوا حق
و تخذوا الا لئلا دمنه و اجبا لهم الشياطين عن معرفته و اقطعهم عن عبادته فثبت فيهم رشد
و اتر اليهم نبيا لئلا يروهم بياق فطرته و يذكرهم بنبى نعمته و يتجوا عليهم بالتبليغ و يشيروا
لهم فان العقول و يدورهم آيات المقدره !

همگامی که مردم عهد خدا را تبدیل کردند و حقش را نشناختند و لوقا شرک و وسوسه با شیطانی شدند
و از پرستش و نیایش بازماندند، خداوند پیا مبران خود را یکی پس از دیگری در میان ایشان بفرستاد
کرد تا آنها را وادار کنند که بپیان فطری خود وفات کنند و نعمت فراخورش شده (دین)
را متذکر شوند و عقاید ایشان را که همچون دغینه گرگانه نهی در وجودشان نهفته است، مورد بهره برداری
قرار دهند و آيات قدرت و عظمت خدا را با نمانش دهند.

اینجاست که صبحی اوصاف خطبه !

این بیانات علی، که بقت لز آیات قرآنی انعکاس و استنتاج شده است، پایه و زیر
بنای دین است. دین ریشه امر فطرت دارد و ریشه امر در خود، حکم فطرت، اینست که هر دین
کشانده میشود و حکم خود، دین شناس و کارگاه میگردد.

این مطلب تا هم اساسی است. سرمایه دار سرمایه پدید آمده است تاریخ تولد از خود مالکیت
قرن ۱۶ میلادی نوشته اند. حال آنکه تاریخ تولد دین را هیچکس پیدا نکرده است. بعد هر عقبت
فرشته اند و در سر سنا و مدار مطالعه کرده اند. قدرت تاریخ دین را بیشتر تأیید کرده و از آن هم از خود
انسان شناخته اند.

بفرضی که هر چه قصه دار کس در دست باشد و سرمایه دار فرزند خود را کسیم و آنهم فرزند برود و آنهم
فرزند ملوک ادیب باشد، ولی دین فرزند هیچ مردی نیست. همواره برود و در دین حجاب همواره هم
خواهد بود.

در مورد مسائل خانوادگی تحقیقات بیشتر لازم است، همین اندازه مستیو ایم بجویم که مردم سرکشی
و دل بالا جبار زیر بار انعام مالکیت فردی را نمی پذیرند بطور کامل و در دست فرستند، اما زیر بار انعام
خانواده و مقررات زن و شوهری به هیچ وجه فرستند.

بهین جهت است که اگر چه مالکسیم شوری توانسته است نموده که از مالکیت بیشتر اکی را ده
کنار مالکیت فردی بوجود آورد، اما نتوانسته است حتی یک نموده از سوسیالیسم جنسی را عرضه دارد.

اتفاقاً سوسیالیسم جنبی قبلاً هم از جانب بعضی مطرح شده بود. کیبار فلاحی درین
مجلس خود مطرح کرد و کیبار مزدک در این مجلس کسی زیر بار فلاحی رفت و کسی زیر بار مزدک! فلاحی
سرانجام فرضیه خود را پس گرفت و مزدک هم به زانو درآمد.

براسوسین بار این سئوال از جانب مارکسیسم مطرح شد که باز هم با کس است رو برو گردید. تا به بنیم
بعد چه شود؟!!

تا اینجا بر پایه لغات دین و حکومت و خانواده، در نظام سوسیالیسم بحثها در غایت کریم.
از آن بهتر است که هیئت بنفقه، بنسبت سوسین، مارکسیسم در این زمینه ما بنید ازیم...

مارکسیسم و حکومت

مارکسیستها درباره حکومت چنین میگویند:

در حالیکه دیگران حکومت را حکومت مجری نظام سیاسی، دیکتاتوری دولت بود، البته دولت
پرولتری - و دیگران مرعده نهاده حکومت اشتراکی درست در حد مفروض جهت مخالف آن ناپیدی است
خواهد بود. در برابر یک مجرای طبقات، یک جبهه دولت پیدا خواهد شد. بنحوئی شگفت
انگیز، اما باز هم بنحوئی منطقی است. زیرا مگر نه ایند که دیدگاه مادر گرائی تا بنحی، دولت بیانگر
دو بنا بر طبقه قضا است؟ قدرت قضا در بن عقیده مارکس، قدرت تشکیل یک طبقه بن منظور
تقدیر طبقه دیگر است. این نقد را از زمین برید و نیاز به وجود دولت، حکومت و پلیس را

نیز ازین خواهمید برد!

راستی عجب رویا کار ذات است! مگر دولت فقط بر تقدیر ساخته شده است، ما نصیبی نداریم
ممکن است دولتی فقط بمنظور تقدیر بر یک طبقه، اقوام پیدا کند! چنین دولتی یک دولت مخوف
و ظالم است که قطعاً باید نابود شود. دولت نژاد پرست و رورزیا در دنیا را یک دولت ناصالح است.
تمام دول عالم ولو با حفظ پرستی خود بهم باشد! - اورا محکوم میکنید. این خود دین انیت
که دولت براساس رفع تقدیر ساخته شده نه بر تقدیر! اگر هم فرض کنیم جامعه کاملی پیدا شود
که در آن طبقه تجار و قدرتی و وجود داشته باشد، باز هم آن جامعه بدون نیاز دارد. زیرا
انتقد کار با عمومی و اجتماعی بسیار است که بدون وجود دولت و حکومت، حتی یک روز هم نمیشود
زندگی کرد! - همین جهت است که علی، ع، بطور جدی خواستار رفع تجار و قدرتی است.
در پاسخ خوارج که آنها هم مخبر وجود دولت و حکومت را انکار میکردند و همچون ماکیتها طراند
جامعه بی دولت بودند، و خواست خود را بشعار: (لا حکم الا لله) ۳ - بیان میکردند، فرمود:
(كَلِمَةُ حَقٍّ يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ، نَعْمَ اِنَّ لَاحِکَمَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَکِنْ هَؤُلَاءِ یَقُولُوْنَ: لَا اَمْرَةَ اِلَّا اللّٰهُ وَاِنَّ
لَا اَمْرَةَ لِّلنَّاسِ مِنْ اَمْرِ رَبِّ اَوْ فَاجِرٍ لِّئَلَّا فِیْ اَمْرِ الْمُؤْمِنِ وَیَسْتَمِعَ فِیْهَا الْکَافِرُ وَیَسْمِعَ اللّٰهُ فِیْهَا
اَلْاَجَلُ وَیَحْجِیْعَ بِهِنَّ اَلْغِیْثُ وَیَقَاتِلَ بِهِنَّ الْعَدُوَّ وَتَأْمَنَ بِهِنَّ السَّبُلُ وَیُوْخَذَ بِهِنَّ الضَّعِیْفُ مِنَ الْقَوِّیِّ
۱ - مائیس و مائیس ص ۹۱ - ۲ - نوح این مطلب چند صفحه پیش ذکر کردیم. ۳ - حکومت تنها از آن خداست.

حقّی سیرج بر و سیراج من فاجرا !

سخن حقّی است که باطل از آن اراده میشود . درست است ، حکومت ، تنها از آن هدایت ، اما اینها مقصود این است که امارت و زمامداری ، از آن خداست . حال آنکه مردم باید زمامداری داشته باشند که در درجه اول باید صالح و نیکوکار باشد . اما اگر چنین کسی پیدا نشد ناچار باید به زمامداری بدکردار اکتفا کرد . در دولت این زمامدار ، مؤمن بکار خود مشغول است و کافر به کار خود ، خداوند زمین را به نهایت میرساند و مالیات جمع آوری دشمن گشته میشود و راهبها امن میگردد و حق ضعیف از قوی گرفته میشود تا افراد خوب ، اسوده باشند و شر بدلت کوتاه گردد . از ستمکاری (ع) پدیده که حد اقل نظاری که از یک زمامدار است ، عدالت اجتماعی است . چنین زمامداری همیشه مورد نیاز مردم است . البته اگر زمامداری باشد که علاوه بر عدالت اجتماعی دارای عدالت فردی هم باشد و از هر گونه گناهی ، ولو اندک جنبه شخصی داشته باشد بفره باشد ، بهتر است . در حقیقت چنین زمامداری ایده آل است . و له آن شد ، بهین اندازه باید اکتفا کرد که دارای عدالت اجتماعی باشد . تا وظایف خود را به غلبه نمایند که مردم ، بنحو مطلوب انجام دهد .

کاهش مالسیتهها توضیح میداند که فرض جامع به دولت ، با توجه بوجود یک سده با

۱- منبع الفقه دکتر صبحی تصالح خطبه ۴

و وظائف مسئولیت‌های اجتماعی در یک جامعه زنده، چگونه قابل تصور است، شاید اگر آنها به
حل مشکل نایل آمده اند، ما را قانع می‌کند.

آنوقت بداند رویا یا کاذب یا حقیقتی درباره زوال تدبیر و اتوماتیک حکومت، توجه کنید:
(دولت دیکتاتور برپا پس از انجام عمل تصفیه اجتماعی باید چنانچه؟ هیچ، جز اینکه
تبدیل می‌شود، خاموش شود، تحلیل رود و این تحلیل قوی می‌بایستی به سرعت انجام گیرد) ۱
از این عبارت، هم چیز تازه در فهمیم. از اینکه آدم در یک گوشه تنگ تاریکی
بنشیند و بگوید: باید چنین و چنان شود، نباید منتظر باشد که تمام نظامات جهان تحت
فرمان او دچار تغییر شوند.

لنین که قیمتی از رویا یا مارکسیسم خارج می‌شد، دنبال احرف ادراک نظریه او داد:
(باید این تحلیل به رنگ آغاز شود و نمی‌تواند هم جز این شود، بدن تریب هم‌انگس می‌بایست
به خودی خود و بطور طبیعی و تقریباً فیزیکی برقرار خواهد شد) ۲

تا امروز که هیچ‌یک از این باید و شاید تحقق پیدا نکرده، باینکه انتظار حضرات این
بوده است که بر تحقق آن‌ها دست خیلی کمی لازم است.

اما آنکس که بر مارکس بنابر ماشین نظر بود، چنین نوشت: (اداره اشیاء جایگزین

۱- مارکس و مارکسیسم ص ۹۱ (۲) مارکس و مارکسیسم ص ۹۲ (۳) همان مدرک.

حکومت برپا نماند (۱)

گویا انگلس قدر عاقلانه تر اندیشیده و با این بیان خود تا حدی لزوم دولت، آنهم بر اداره اشیا و نه بر حکومت برپا، اعتراف کرده است. اما غریب آنجا ضلالت است که خود همین بیان را که از یک نوع تناقض است، زیرا تا بحال گفتگو بر سر این بود که بطور کلی هیچ نوع دولتی لازم نیست ولی انگلس، انیک اعتراف کرده که دولتی بر اداره اشیا لازم است.

و در این سخن یک مطلب دیگر هم بحشم میخورد و آن اینست که بر تئوری تحکیم استبداد و برودتاریائی و عدو زوال دولت مردم میدهند. مردم بجا پر کرده و وزیر فاش استبداد برودتاریائی قدرت نفکشیکنانم ندارند، گفته میشود که تحکیم کنید و نجات نباشید که این حکومت جبار و قهار با همه قسدها و شوکت فسانه اش دارد میمیرد و بعد از مرگ هم جاشینی ندارد، درست مثل این است که به کوه غنچه به رش و مردنی زینت بچویند: (بزل نمیر، بهار میاد!) اینها مردم تحکیم میکنند که معتقد شوند در نظام سوسیالیستی که بمنزله دلالان نمونیم است و هنوز قشر بر باد کافری رسیده است، به حکومت آنهم بصورت استبداد پروری! نیاز دارند. اما دیدی که سوسیالیسم حقیقی یا نمونیم چه در گشت خود را نمایاند، بطور اتوماتیک و طبیعی و حتی فیزیکی! حکومت مستبدانه پروریم نیز بار و بنه خود را

۱. ماکس واکسلیسم ص ۹۲

برچسبیده ، بسیار دیر عدم میشود .

تمسکخانه این استبداد خیلی دیر پاست و هنوز که هنوز است ، اثر و ثبات آن در زوال خود
مردم نشانداده است .

بعین جهت است که در سالهای اخیر خود پرده های کس خواستار برافکن آن شده اند و آنها
هر چه صبر کردند ، دیدند شتر استبداد ، بطور طبیعی و فیزیکی کوتاه نمیشود . پس باید که بر بید
آن فکر کرد و هر چه زودتر دست بکار شد .
چندی قبل روزنامه کیهان نوشت :

(غرب کمونیت فرانسه که پنج میلیون عضو دارد ، خواستار برآوردن اصل و کتب تودی
پروتلاریائی گردید) !

و نیز از قول لئونید بلوشچ ، یا ضیاء معروف شوروی که با همسرش از وطن خود اخراج
شده نوشت که در پاریس در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت جست و با جراح حشمت زار
۱۸ ماهی که در اسایشگاه روانی شوروی گذرانده شرح داد . ۲

امثال بلوشچ که از این استبداد پروتوری به رحم و دیر پا تنگ آمده اند ، کم نیستند .
حق مستبد گفت : استبداد پروتلاریائی با همه بهرحی با دجلایش اگر به نظر کرد و عده

داده بودند، مردنی و رفتنی بود، بر اینست تا قاهره بصر بود، همیشه این سختی با مشکلات را
 با کسید به روز بهتر و شیرین تر تحمّل کنید بشرطی که وقتاً پسیدی باشد و این امید را دروغ
 بر مردم تحمّل نکرده باشند. اکنون دلیل ثابت شده است که تمام وعده و نویدها دروغ بوده و نظام
 سوسیالیسم هست، استبداد هم باید باشد.

میلودان جلیکس میگوید:

(چون دولت در کنویم، بر پایه اعمال زور و فشار متبنی است و با مردم در تضاد دائم
 و تداوم است. لذا حتی در صورت فقدان عمل و بازماندن خارج از محو و فساد جنبه میسراسر با یکدیگر بر قدرت
 ، بویژه تکیه بر نیروی نظامی، در هیچ سرزمینی با اندازه کشورها کمونیستی، پیشرفت ندارد.
 میلیتاریسم، سخت مورد نیاز طبقه جدید و یکی از نیروهای است که موجودیت، قدرت و
 برتری طبقه جدید را حفظ و تأمین میکند.

(دولت کمونیستی که ناگزیر است پیش از هر چیز و بویژه در صورت لزوم، گدازد و غارت
 و جبر باشد، از نخستین روز پیدایش خویش، دولتی بود که یک نیز بوده است.

دولت کمونیستی که عامل استبداد و خودکامی کرده زمامدار کوچکی است از طریق قوانین فرمانها
 همه چیز را در اختیار خود میگیرد و بدین روال، قدرت آن همیشه از هر دولت دیگر است.

(دولت کمونیستی در زمانی که هنوز شکر گرفته است آنقدر تصویب نامه و فرمان گدازگون صادر میکند

که حقوقدانان نیز از بررسی آنها عاجز میمانند. همه چیز حتی اگر کم فایده نیز بنظر آید باید تنظیم، تثبیت شده و دقیق باشند. قانونگذاران کمونیت، با پیروی از ملاحظات ایدئولوژیکی با تدوین انبوه فرمانها و قواننها که آنها را بر روی سر میگیرند و بنازند و توجیهات مکتوباتی و مادر پرده ندارند. فرمولها و سوسیالیستی که هیچکس حق انتقاد آنها ندارد، در حاکمیت با جنبه خشک و جامد خویش حقوقدانان را به حیرت و شگفتی افکنده است. زندگی را در محدودگی بند، ماده، و تبصره مانده میکند و تنها بوسید توجیه آن، تأیید مکانیکی و صور مبهم اصطلاح از گاهها نتایج است! طبق شرح بالا کمونیم همواره از لحاظ اداره حکومت خود را مجهز تر و قایلتر می کند و بنا بر این هرگز نباید انتظار داشت که روزی از آن چشم پوشد و از چیزی که مایه شوکت و دوام و اقتدار خویش است، دست بردارد.

مارکسیسم و خانواده

در جمهور اتحاد شوروی و متعصب اجتماعی کمونیسم، قوانینی در مورد روابط زن و مرد ارائه شده که برابر بشریت را قبول نموده است. در نظام مارکسیسم نیز به این مسئله مهم توجه شده و سعی میکنند راهی هموار بود برای اشتغال بکار، به طوری که راهی ناممکن را هموار بپوشانند. به همین جهت زندگی سوسیالیستی، نه تنها از قید دولت و دین آزاد میشود، دیگر هر نوع بردگی

ناشی از تقسیم کار باید ریشه کن شود. خانواده نیز بمنزله قید است که مخصوصاً به تبع مال زن و فرزند را در ملک پدر خانواده در میان دارد. یعنی مالکیت فرد را بکام می کند. این زن و فرزند داشته باشد تا پس از خودش امورش در مالکیت درش قرار گیرد پس اگر مالکیت فردی الف باشد، دیگر نیازی بوجود خانواده هم نیست.

آندره پی تیر میوید

(بانیان این مکتب این بار نیز پنج اسانساده و حقیر را به شدت درک کرده اند. از جمله پنج و عذاب زن را که در خدمت تحقیر آمیز امور خانگی است. اما علت این امر را به وضع مالکیت خصوصی نسبت داده اند و چاره اش را در اجتماعی شدن کار زن و شرکت جنس مؤنث در صنایع عمومی دانسته اند. بدین ترتیب، زن در اثر ارتقا، بمقام تولیدکننده، برابر مرد میشود و اجتماع و کمنداری کودکان را بر عهده خواهد گرفت) !

زندگی زناشویی بر پایه همکاری و همکاری زن و شوهر استوار است. اگر نباشد کار زن در خانه تحقیر باشد، کار مرد هم در بیرون خانه تحقیر است. ما کسیم که کار را بفرمان یک فضیلت بزرگ مورد احترام قرار میدهد، به چه دلیلی کار زن در خانه را تحقیر آمیز میدانند و کار مرد

در بیرون خانه احترام آمیز؟! !

۱- ماکس و مارکسیم صفحه ۱۰۰

اگر میگوئیم در زندگی مشترک زن و شوهر، زن بکار در خانه بپردازد و مرد بکار بیرون خانه،
 بواسطه خصوصیات است که در آفرینش زن و مرد وجود دارد، ستانها زن با هم میزنند
 و است در دهن خود پرورانند است. آفریننده این جهان این ستانها را به مرد نداده است
 و اگر داده بود، حتما لازم بود مرد به کار در خانه بپردازد. پس کار زن مطابق طبع و
 خلقت اوست و کار مرد نیز همینطور. بنا بر این نمیشود گفت: کار زن تحقیرآمیز است.
 بکس تحقیر زن در این است که او را از آنچه مطابق طبع اوست، بالا بجا باز دارند. اتفاقا
 طبق گزارش جبراه، هزار نفر از زنان کشور شوروی خواستار شده بودند که بر وضع قبل از
 انقلاب سوسیالیستی بازگشت کنند. یعنی به خانه داری و تربیت جگر گوشگان خود
 اشتغال و ززند. ما کیسم گمان میکنم اگر بار نگهداری کودکان را اجتماع بردوش گیرد
 زن را از حقارت بیرون آورده و به او عزت و شرافت و کمال بخشیده، حال آنکه تازه
 بقول بعضی از متفکران: جنس سومی ساخته که زن است و نه مرد نه خاصیت مرد دارد
 نه خاصیت زن و بنا بر این هیچ دردی از درد های اجتماع را دوا نخواهد کرد. مگر اینکه
 ما کیسم جموعی باز دکن و مرد حقیقی نباشته باشد، بلکه مرد دخیل و تبدیل جهان
 جنس سوم شده باشند!

نیز آندره پی تیر میگوید:

مارکس در «مسئله آلمانی» خانواده را به صورت نخستین هسته مالکیت معرفی میکنند با این نتیجه که زن و فرزند برده های مرد میباشند. انقلاب صنعتی که کمونیسم آنرا به حد محال توسعه خواهد رسانید، این بزرگی را نابود خواهد ساخت. زیرا صنعت بزرگ با زانیدن زن از حلقه خدمتکاران، شکل برتر از خانواده و روابط جنسی میآفریند. اختلاط جنسی در کارخانه ها که امروزه منع فساد شده است، در خود لطفه تحول اجتماعی جدیدی را همراه دارد ^۱ نمیدانیم آن شکل برتر که صنعت بزرگ در مورد خانواده و روابط جنسی میآفریند و آن لطفه تحول اجتماعی که اختلاط جنسی در کارخانه ها دنبال دارد چیست؟ اگر هرج و مرج و هر که هر که است که معدوم نیست بهترین شکل باشد. آخر همه مردم که مجبور نیستند حقایق را از دید مارکس و کمیسر مطلق کنند تا ناچار باشند هرج و مرج جنسی را بهترین شکل بدانند!

ممکن است خواننده محترم تصور کند گسترش بحث در این زمینه، این اندازه ها لازم نیست. اما باید توجه داشته باشند که خود مارکس و آباش میسر را خیلی تفصیل طرح کرده اند. حتی انعکاس کتاب مستقی نام: (منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت) نوشته و در این کتاب تمام نوشته های این نویسنده تأریخ این بوده است که نشان دهد چگونه خانواده، صرفاً انعکاس بنیان اقتصادی است و همراه با آن تحول یافته است. ^۲

۱. مارکس و کمیسر صفحه ۱۰۱ ۲. مارکس و کمیسر صفحه ۱۰۲

همچنین آئنده پی تیر نمویید:

همراه با کمونیم بدوی مربوط به اشتراک اموال میبایستی کمونیم خانواده‌ای نیز وجود داشته باشد که همان مرصه اولیه نیز میباشد. همراه مالکیت خصوصی میبایستی خانواده خصوصی نیز بر اساس یک همسری پدیدار شود که بنا بر تامل رئیس خانواده مالک به انتقال دارائی به فرزندانش میباشد. این جریان تکرار آتی نیز خواهد بود.

لکن پیدایش این خانواده بورژوا به از خود بیگانه‌ی زن در قبال مرد میانجامد. ابتدا به این علت که ازدواج را بیک معادله‌ی تبدیل‌کننده و دیگر بر اثر آنکه زن را بصورت خدمتکار شماره یک منزل درمیآورد. در حالی که مرد در کارخانه به تنهائی در کار تولید اجتماعی شرکت میکند.

خوشبختانه ستر کمونیم این تضاد را اجباراً از بین خواهد برد. کمونیم نه تنها فحشا را نیز همراه فقر از میان خواهد برد بلکه از همه مهمتر یک رشته دلایلی که یکدیگر را بطور منطقی توجیه میکنند، موجب راندن زن خواهد شد ۱

خوشبختانه سه اصطلاح تر و آنتی تر و ستر، سرانجام از لابلای همه حرفها جوانه زد اکنون حق داریم سؤال کنیم که آیا این ستر فارغ از قانون تر و آنتی تر است یا فارغ نیست؟

اگر بخواهید فارغ است ناچارید اصل تحول عمومی و همگانی را تخصیص نپذیرید و اگر بخواهید: فارغ نیست. بمطلب باین صورت درسیاید که خود این ستنز از نو مبرله تری است که آنتی تر لازم دارد و بالاخره این آنتی تر باید همچنان در کشش و تضاد خود با تر موجب پیدایش یک ستنز دیگر شود. این مطلب را مایکلوئیم. مچکل که منبع الهام مارکس و انگلس در این حرفهاست، بهمنظور گفته است. البته این آقایان مطالب و حرفهای مچکل را هم تحریف کرده اند. زیرا مچکل پیدایش ستنز از تر و آنتی تر را استناد به روح جهان میدهد و اینها اتوماتیک میدهند.

نمیدانیم این جنس لطیف یعنی زن چه گناهی کرده و چه تقصیری دارد که از نیمه باید باز بکشد مرد شود؟ یکی او را عروسک بازار و خیانت و ستاره سینما و تاتر و چیزهای دیگر میسازد و یکی آره و سومان و چکش پتیش میدهد و او را در صنایع عمومی شرکت میدهد انگلس جزا و سده دوم است. وی در همان کتاب خویش میگوید:

تختین شرط را نه زن شرکت تمامی جنس مؤنث در صنایع عمومی است و این شرط نیز الف، خانواده فردی را به عنوان واحد اقتصادی جامعه اقتضا میکند.

یا دارد شدن زن در صنعت و وظائف خانوادگی و خانگی و امور فرزندان به جامعه واگذار میشود جامعه از کودکان مشروع یا ناشروع مراقبت خواهد کرد.

مانع بزرگ روابط آزادانه عشق ترس از بچه است که باین ترتیب از بین میرود. عشق رسید
پویند زن دردم میشود و چون عشق از بین رفت، پویند هم گسسته میشود.

پس با از بین رفتن خانواده، تمام محدودیت ناپاک که بر زن زن است برداشته میشود. ۱
انگلس توجه نموده است که عشق دو جنس مخالف اثرات تابع آب و زمین و نشاط و جذبات
جوش است، بعد از این مرحله دیگر کم اتفاق می افتد که زن و مرد باز هم یکدیگر عشق داشته باشند
ولی همین زن و مرد را پویند های خانواده که عوامل پدر و مادر و فرزند و مناسبات اقتصاد
و مالکیت مرد و تا آخر همه یکدیگر مربوط می سازد و آنها را کامیاب و خوشبخت میکند. راستی
اگر اینها از زن و مرد بگیریم برابر آنچه باقی میماند؟ زنی که دیگر از جذبات افتاده و عاشق
سینه چاک او را بهیمن دلیل از دست داده چه کسی بر او روی میآورد و عاشقانه او را در
آغوش میفشارد؟! ۱

ما کیسم و نذهب

ما کیسم همچو غیر تواند بذهب کند باید از نظر سران ما کیسم نذهب انگلس بط
اجتماعی است انگلسی که بچونت پرده اسرار مانع رویت نابرابری را بر عین و فاصله ما را نشان
است. ما کیسم، رسالت جهان خود را بر انداختن این نابرابری ما و پر کردن این فاصله

۱- ما کیسم و ما کیسم ص ۱۰۴

میداند. در این صورت چگونه می‌تواند با ضد خود اتحاد و اتفاق پیدا کند؟ ما کسیم وظیفه خود را عبارت از ستختن یک جامعه اشتراک‌ی می‌دانیم که در این روابط اجتماعی شفاف شده است! ما کسیم اعلام می‌کنیم که: این یک (تقابل سرفانی) است که سرمایه‌داری در برابر دیگران اینست قرار داده است و باید در نظام سوسیالیستی آن را کفازد.

ما کسیم می‌گوییم که تحت فشار دیکتاتوری پرولتری دین آشکارا سرکوب می‌شود.

سپس در مرحله اشتراک‌ی بخودی خود از بین می‌رود.

.....

بر ما کسیم تنها یک چیز مقدس است و آنهم رسیدن به هدف است. در این راه همه جرائم و جنایات مباح می‌شود. کمونیست‌ها بدنی آرمانی را برابر خویش نهاده اند و به خاطر رسیدن به آن از هر وسیله استفاده می‌کنند. هر اندازه که هدف، صورتی غیر عملی بخود بگیرد و سید ما نیز بهمان نسبت، حالتی وحشیانه‌تر و دزنده‌تر کسب می‌کنند. ولی هرگز با هیچ‌کس این ایده‌آل‌گویی نمی‌توان تشبیه بدین شیوه با وسایل را موجه جلوه داد. کسانی که چنین وسیده‌ای دست می‌یابند، جز غاصب فاقه هر نسیب و بی‌عاطفه چه نامی می‌توان داد؟ در کشور ما می‌گوئیم، دیگر اثری از طبقات و احزاب پیشین و نظام‌های کمونیست

ولی شیوه های مورد استفاده کمونیستها همچون برهبا مانده است . بوشه الکوت این شیوه
بعد از خشتونت و برجر رسیده و چند اسرتوق العاده غیرت بخود گرفته است ۱

قرار بر این بود که ابتدا تحت فشار دیکتاتوری پروتیری دین سرکوب شود و بعد هم
بخود خود رو به تکمیل رود . برنامه اول عملی شده ولی از برنامه دوم خبری نیست . بکله هنوز
هم دین در قلمرو کمونیسم تحت فشار است و از آزادش میگذشتند ، میدیدند که چگونه با هم
از نوجوان میزند . بقول یکی از متفکران غربی : اگر دین را صد سال تحت فشار بگذارند ،
بطوریکه نسلی روی کار بیاید که هیچ خاطره ای از دین در ذهن خود نداشته باشد و در
سال صد و یکم دین را آزاد بگذارند ، خواهند دید که از هر سو جوان میزند و به همه جا
سرایت میکند !

دین در قلمرو کمونیسم با تمام قدرت کوبانده میشود هر کدام از سران مارکسیسم به نوبه خود
علیه آن به رجز خوانی پرداخته اند .

مارکس اعلام کرده : (دین تریاک مردم است و ناپدید می دین که بمنزله نیلنجی فرمیده مردم است
یکی از شرایط نیلنجی واقعی آنها به شمار میرود) ۲

اگر مارکس برای دین رجز مخالف میخواند ، آدمهای بزرگ هم بوده اند که با دین رجز موفق خوانده .

۱ - طبقه جدید ص ۱۸۹ ۲ - مارکس مارکسیسم ص ۲۷

ترستی آن حکیم بزرگ روی میگفت: دین سرمایه زندگیت: با هر خسرو و قبادی، آن
متفکر فیلسوف بزرگ شیعی اسماعیلی چنین می‌رود:

بگفتی روی زی دین کردم ایراک مرا بی دین جهان چو بد؟ زندگانی!

مرا پور از دین مکی هست در دل که آن مهر از نخواهد گشت ویرانی!

انگلس نیز در این بیکار نشسته و فرو خشی از لب برداشت: وی چنین گفت:

(هنگامی که جامعه با صاحب تفسیر و تبدیل مجرعه و مسائل تولید از بندگی و مسائل تولید را بشود،

هنگامی که انت دیگر پیشنهاد کردن بکنند، بکند اختیار دار شود، آنگاه آخرین نیروی گنجینه‌ای

که دین پرتو آن است لذت‌بین خواهد رفت و لذا پرتو دینی خود نیز از بین خواهد رفت. بدلیل ساده

دیگر باید دیگر چیز نخواهد بود که دین پرتو آن باشد) ۱

اگر دین پرتو از اختلاف طبقات باشد و از آنجا مایه و اندک کسب کند، تردید نیست که با فقر اض

اصل و مایه خود، باید نابود گردد. شاید در محیط انگلس و بنی انجمنین وجود داشته است که در این

صورت مارا از مکتب و تفق و نیست. اما اگر دین پرتو از فطرت و اندیشه سلیم نش باشد و

از آنجا مایه و از آن کسب کند، خواهد فاصله و تمایز طبقاتی باشد و نخواهد نباشد، دین باید بماند

و چون چنین دینی با امتیازات طبقاتی توافق و هماهنگی ندارد، تردید نیست که بازوال آن

زمینه برآسترش درویش فراہم تر میگردد .

اسلام همان دینی است کہ پروردگار فطرت و اندیشه انست است و ہرگز با امتیازات طبقہ تہ
رود موافقت نداشت نداده است .

ماکیسیم بعد از تمام حرفہائی کہ دربارہ تفسیر و توجیہ پدیدہ ہمارا جماعہ مجیدہ اقتصاد برزبا
رانندہ بود ، گویا یک مرتبہ ہمہ را فراوانش میکنند ، زیرا می بینیم بدو توجہ بہ گفتہ ہا ہمیشگی
خود چسبن میکنند ؛

(تبدیل چ کہ راز پروردگار مربوط بہ مسابہت جسمانی بر ملا شود و علم پاکبرد و بہ قوت آن
انست بہ توانائی واقعی آفرینندگی خویش واقف شود ، دین نیز همچون معبودی دروغین
فرد خواہد ریخت !)

انجا دیگر سخن از اقتصاد دینیت سخن از علم است . مہد ماکیسیم انیت کہ با گرفتن علم ،
انست بہ توانائی خویش پی برود و دین متلاشی شود . درست همان چیز کہ دین طلب نیست .
دین میگوید ؛ باید در راہ براندختن عفریت جہل کوشید . باید فکر کرد . باید جنگا را کہ در آن
زندگی میکنیم بشناسیم عظمت و سعادت انست در ہمین است . این است لغت قرآن ؛

وَاِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّاُولِي الْاَبْصَارِ .
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُهُودِهِمْ كَتَبْنَاهُمْ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ ۚ

در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز، برای خرمندانشان بایست. خرمند آنهاند
 که ایستاده نشسته و خوابیده خدا را یاد کنند و درباره آفرینش آسمانها و زمین میاندیشند.
 این مطلب بسیار عالی است که گفته شود: انش از راه دانش به تواناییها و عظمت واقعی خود
 پی میبرد. اما وقتی که میخواهد از همین مطلب عالی نتیجه بگیرد که: با پذیرفتنش معبود دروغنی
 بنام دین فرو میزند، گرفتار سفسطه و مغالطه میشود. تازه خود همین گفتار، انش است که
 معبود را استیسی بهم وجود دارد که ما کسیم برای آن اقوام قائل است و لابد آن معبود را استین
 ما کسیم، اقتضای است. اگر نباشد معبود، بر قسم باشند، استین و دروغین، چرا
 انش در تحقیر معبود را استین از قاعده تقیید از ما کسیم یا هرگونه (ایسم) دیگری بشود؟ چرا
 انش، آزاد و مستقل فکر کند تا معبود را استین را دور از هرگونه هیاهو و نیزنگ با چراغ فطرت
 و قدرت خویش پیدا کند؟

آدم باید آزادتر از این باشد که دین خود را در پرتو اقتضای غیره جنبی یا ترس و جهل بنهد
 انش آزاد کسی است که بر کفار از همه این امور و عوامل نمیشیند و عقل خود را قحی کند و دین صحیح و
 واقعی که نظام جهان را تأیید و تصدیق دارد، درک کند. چنین آدمی بنده اقتضای غیره و ترس نیست.
 این آدم نه نشئت خود را بدست جهل نسپرد. انش در کتب نبیا این آزاد و استقلال را تحصیل میکند. پان

پادقی، صفحه قبر ۱- مارکس و ما کسیم ص ۱۰۶ - ۱۰۵ ۲- آل عمرک ۱۹۱ - ۱۹۰

الحسين مصباح الهدى والنجاة

عالم هر هست لذلک زخار حین است	ذلت جلت در عجب از کار حین است
دل نه که چرا خانه حق گشته سید پوش	یعنی که خدای عز و جل در حین است
تا هست جهان هست بفرمان الهی	جبریل امین عجب در بار حین است
جن و ملک و عود و پری و طیفیض	ما محمد پذیر لای زودار حین است
دل نه که خدیو لذلک و جانم جانم جانم	با دل درخ جانم جهانم کار حین است
سرایه آرزو دگر و مردی و غیرت	لذلک شش و لذت و پیکار حین است
آن سحر که شود شافع ما نزد خداوند	آن سحر سیر پرورد و گمراه حین است
نه بندگی کس کن و نه بندگی کس باش	کین پس در گرانمایه ز گفتار حین است
هر کس بجهان گشته گرفتار لگاری	عمری است که ژد لیده گرفتار حین است

لذلک رولیده

رسول اللہ
ص
مح
علی ولی اللہ
ان اکرمکم عند اللہ استیکم

۹

سید زین العابدین
علیہ السلام

نمائش سر جولہ نمبر

سَدی به رودخانه‌ی طغیانِ زندگی

هر چیز پایه و اساسی باید، تا بران بنا به رشد آید و هم دولم پذیرد. ریشه و بنیان کار، هرگاه با دقتی ویژه طرح و اجرا گردد، برانیدش در چشم اندازی خوب و متحرک بوجود میاید همچنان که خواسته بنیان گران بوده است. قصر زیبایی زندگی نیز با ازدواج پی برزی شده و زناشویی ثابت بقای انسانها به شمار آمده است. و باید گفت که برستی خود نهاد آدمی است که غریزه شهوت محکوت و عامل پیمیش مردوز است. و برادرده چیز؛ یکی پناه ارضا شهوت - در درجه پائین، و بالاتر از آن پیوندی برابر یک زندگی آرام - و دیگر مانند نسل بشر. و مذمب هشتم همه آن غریزگی را که در وجود آدمی نهفته است، سرکوب میکنند، آنرا تعدیل چرا برابر آیند مثلاً شهوت کدر و کمر، هرگاه کنترل نشود و دردت به بهره گیری نیاید، در اندک زمانه نیروی شکفت و برانگری خواهد شد و شاید هم تا بدان پایه رسد که خاستر وجود آدمی را به باد فاجعه ای در دناک نشا کنند: آزادی یا به تعبیری بهتر، به بند و باری جنسی - حادثه ثانی.

آنچه نمی بمره دارد. و در اینجا خوبست غرب با شینی را به مثال جبریم - اینجا که تمدن منهای اینست و اخلاق را بدوش میکشد - و یا نگاهای کنیم به رویدادهای تمدنی که در گوشه و کنار به وقوع می پیوندد، که شاید همی رستین بر این گفتار است. بدین بیان دفاع و پیشنهاد زناشویی در مذمب، برستی عاقلانه، منطقی و منطبق با خواست و نهاد انسان است.

مرد برای زندگی کردن به ناپا باید روز را بکار بپردازد. و شبها هم گه گم که لذت کار روز گذشته بر گشته، در آغوش گرم خانواده به استراحت. افراد مجبور به چه امید و به کدامین سرگرمی پناه خواهند آورد، که هم برابر خسته شدن باشد و هم دولام پذیرا گردد تنها بایان چه پناه زمانهای پرلرچ زندگی را بر اثر فشار غریزه جنسی به ارتباطهای نامشروع و معاشرتهای نابجا و نشست و برخاستهای نادرست بگذرانند. و به دنبال آن خود و جامعه ای را بسوی نیستی و هلاکت کشانند. و لذت آنجا که اگر هر کس به تنهایی خودش را اصلاح کند خود بخود جامعه به تنهایی خواهد آمد، لذت دواج گاهی است در راه پیشگیری از آتش فحشا، و به بند و بارها. و نیز راهی به سوی دولام نسل و لذت و آذین. چه هرگاه در اجتماع همه با هم هماهنگ باشند کثرت نفوس به سود آنها، در مبارزه با مشکلات است شما اگر با این ایده و هدف ازدواج کنید که تنها به تربیت راستین فرزند آمان بهمت گذارید و این کار را هم بکنید، آیا میدانید در سازندگی اجتماع فردا چه نقش موثری داشته اید؟ پدر شدن سعادت و لذتی به همراه دارد که تا بدان نرسید، لذت دل آن نماند! لذت دواج یک قانون طبیعت است که نیاز روزی را بر میآورد و هم از گسترش روز افزون مضاعف پیشگیری است هم به بقا و لذت و نسل بشر کمک میکند، و هم ما را از پناه بردن به دمان سرگرمی های ناسالم و فزادانی که چون علفهای هرزه در همه جا سبز میشوند، مصون

و بدورنگه مسید دارد.

زن یا مردی که همسر بخیزد چون فروتن پروری است ترسو که از تحرک عاری است. زندگی کردن اجتماعی شهرت میخورد و این شهرت و ثیرۀ آنهائے است که به تشکیل کانون گرمی چون خانواده برخیزند، و بنجد و سپاس برش ارادت و زبیده، دستورات و برنامه ایشان را به جان گیرند.

دکمی از بزرگان میگوید: چشم و گوشش را شبها از ناگاه و بگناه کودکان، رنج ندیده و بنحوابی ننشیده باشد، و لای که در می پروردان نوزادان از انواع ناملایمات و حوادث گوناگون درمستند نشده باشد و سرای که با سودای نگاهداری لای و عیال خوشگرفته باشد،

بالغ نیست. چنین مردی در سنین پیری هنوز خام و ناپخته است. ۱

این است که اسلام این آئین خداوندی، از دواج را از توأمین خودش به شمار آورده و قرآن هم میگوید: (اینکه خداوند زوج نمائی برای شما آفرید تا بدان وسیله آرامش یابید و میانتان دوستی وهربانی و سازشش قرار دارد، از نشانه های اوست) ۲

۱- حقوق زن در اسلام و اردو پار از حسن صدر / صفحه ۲۲۳

۲- دَمِنْ آيَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لَتَسْكُنُوا اليها وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً

می بیند بیان آیه آرمش، دوستی وهربانی است که در سایه آن به نبرستی و کمال متولد رسیده
 قرآن که میگوید: و میبایست دوستی وهربانی قرار داد، اشاره میکند به همان کشش و جاذبه ای
 که خداوند در مرد و زن نسبت به هم آفریده است. پس آنهایی که از چپیت تعصب زنشویی
 سرباز زنند، قانون خدا را شکسته اند و سنت اسلام را؛ و به بیانی دیگر از راه تکلیف بازمانده اند
 زیرا از دواج مستند مادی است در برابر سقوط دختر و پسر جوان در منجلاب گناه و فساد،
 و این قانون نباید تنها از دیدگاه دین، شرف، ثروت، مشابه آنچه در حیوانات است، نگریست.
 بلکه (از دواج - به معنی صحیح - نیز یک نوع پیوند روحی و جسمی برای یک زندگی مشترک آرام و
 آسوده با سعادت و صمیمیت است. و همین دلیل باید در محیطی که آثار ازداد صورت گیرد، همچون
 جنبه تحمیلی بدشته باشد و لذا در اسلام؛ هرگونه ازدواجی که بدون رضایت کامل طرفین انجام
 گیرد، مردود و باطل شناخته شده است!

ما در این گفتار میخواهیم مشکلاتی را که بر سر راه جوانان در مسئله انتخاب همسر وجود دارد بررسی
 کنیم. اما باید جویم که این مشکلات را از کرات دیگر برآیم و به هدیه نیارده اند.
 اینها را خودمان به وجود آورده ایم. و بدان گونه هم نیست که راه حلی بدشته باشد. تنها بخشی
 عمیق نخواهد، همراه باوریدن پرده های سبتر تقلیدهای کورکورانه و عدم قرار دادن چراغ عقل

، در دیده ! یک مشکل اساسی ، امروزه کاهش ازدواج است که خود وابسته به عواملی چند است .
 (کاهش ازدواج توسط قطع نظر از اثری که روی نسل بشر دارد ، از نظر ایجاد یک نوع
 سیستم زندگی بدون احساس مسئولیت و قطع پیوندهای اجتماعی و بی تفاوتی در برابر رویداد
 های اجتماعی که از آثار قطعی زندگی افراد مجرد است ، یک نتیجه بزرگ جامع بشری محسوب میگردد
 و اثر نخرافات اخلاقی را که از این رهنمود انگیز بسیاری از افراد مجرّم میشود ، به آن بیفزائیم ،
 اهمیت این مشکل اجتماعی روشنتر خواهد شد !)

امکان دسانی ارتباطهای نامشروع کی از عواملی است که اثری بر کاهش ازدواج دارد ،
 و نه های تاریک و غده های چرکینی که بنام مرکز فحشا ، دایره است تیشه ای است که بریشه
 سعادت و سلامت جامعه میخورد . توسط فساد اخلاق و نشر بیماری های روانی و جسمی هدیه ای
 است که آلودگانی چند برابر اجتماع را سال میدارند . این نکته تلخ سیاه که بر پیشانی سپید
 اجتماعات امروز پدیدار گشته و چپسین گند آجاری ساخته و از خاصیت رنگ و بوی
 همان ارتباطهای نادرست و نامشروع است و آن بی بند و باری ای که آزادیش نام
 نهاده اند !

برای همین جوانان عزیز باید از خود و دوستانشان مراقبت کامل و کاملتر بعمل آورند ، تا
 از سرسره اجتماع امروزی به شدت های هلاکت بار و لجنزار تنهایی نغزند .

در این میان دستهای جانیکارانه نیز به آتش شهوت جوانان دامن میزنند و به طغیان غریزه جنسی
 کمک میکنند. مجلات تبذل و پوچی که علیرغم قانون مطبوعات به چاپ عکسها و نوشته های
 محرک شهوت و دیرانگ کدخ زیبای انسانیت دست میزنند، تبلیغات زهرآلودی که لذتجویی
 دیگر وسائل ارتباط جمعی صورت میگیرد، عدم رفتار به قانون دزدین حجاب اسلامی از سوی زنان
 همان قانونی که شخصیت زن را از آن پستی بدین والائی رسانید متعاش را ارج نخبشید،
 حقوقش را زنده کرد و از اسارت و بردگی رهاش ساخت - اختلاط، انزایش فقر و پسر و به
 بندوباری های آنها که حادثه آفرین طبعی است (و جامعه امروز زیان های اجتماع مختلط را به
 چشم خود می بیند چه لزومی دارد که زنان فعالیت های خود را به اصطلاح دوش بدوش مردان
 انجام دهند؟ آیا اگر در وصف جداگانه انجام دهند نقصی در فعالیت و رانندگی کار آنها رخ
 میدهد؟ این دوش بدوشها اثرش اینست که هر دو دوش را از کار باز میدارد و هر یک
 را به جای توجه به کار متوجه دوش دیگر میکند. آنجا که غالباً این دوشها به هم آغوشی نمی گیرند! -
 اینها همه و همه عواملی هستند در راه کاهش ازدواج و در برخی موارد هم گسترش طلاق همان
 تنها حلالی که اسلام از آن دل خوشی ندارد و در حالیکه آنرا تصویب کرده محمد دوش ساخته
 و میگوید که تا سرحد امکان نباید بنای شکوهمند خانواده را از هم رنجیت - اینها مشغلاتی

هستند که با وقت در رفتن به برخی اماکن، وقت در انتخاب دوست، وقت در انتخاب کتاب و مجله برای مطالعه و کتابت کتب دستورات اسلامی درباره حجاب و عدم اختلاط و معاشرت های آزاد زن و مرز و نیز نیمی نگاه های شهوت آلوده بهشت قابل حل است. حال آنکه سیریم پسندگرنش و انتخاب همسر. انتخاب باید زندگی مشترک پایه زری شود، و طرحی نوین پیاده گردد. انتخاب زن یا شوهر (مناسب) کاری حساس است (مناسب) از بطنی رستنی که زن آن می فهمیم متعده دارم نه آن دلائل بچی را که بخواه نامناسب بودن عنوان میکنند و چیزی شبیه تبعیضات نژادی و اختلافات طبقاتی است که فاش نمی آید و چش باید نام نهاد. حرفه ای از قبیل: خانه هم شان و هم نظر، غایت، در آمد کافی ندارد. ایده آل غایت! که همه بر محور پول و خانه و آبرو و پست حساس و شیک پوشی و دارا بودن تجهیزات و... دور میزند! پس انتخاب همسر نخست اول بنای زندگی اجتماعی است که اگر کج نهاده شود، تا ثریا نمیرسد که در آنجا هم کج باشد! بعد خیلی زودتر فرو میریزد! درگزینش همسر - شریک زندگی - وقتی باید بیش از آنچه در مورد خرید کی لذت لازم زندگی، کعبه برده میشود. این چیزی است که تا پایان عمر، سر زشت بدان بستگی دارد، و لذت سوائی در ازدواج باید بیش از همه آن بهانه های بنی اسرائیلی به دقتیها آنگاه داشت، منویبت را به حساب آورد. تنها زیبایی صورت بسنده غایت که زیبایی سیرت

بسی برتر است .

پنجم گرامی اسلام (ص) می فرماید : کسیکه با زنی تنها به خاطر زیباییش ازدواج کند ، بمقتضای
خود نمیرسد و کسیکه با زنی تنها به خاطر ترش ازدواج کند ، خدا او را به حال خود وامیگذارد
(و لطفش را از او قطع نمایند) بکشید با زنان با ایمان و پاک ازدواج ننمایید . !

همچنین مرد وزن در این هنگام باید به تحقق پردازد و چشم و گوشش بجهت خویشش را اسیر نکند ،
که این موجود دو پارا افسانه ناپسند است و بافتنی با کزانه لوسیها و دروغپردیهای زیاد !
بکشید با نهایت دقت ، و نه تخفیری بجورد و موبوم و دسوس - در انتخاب مادر یا پدری
پاک ، با فضیلت و انسانیت برای فرزند اتان . نیز این را نالغته نذریم که باید زندگی
سعادتمندانه و دوام پذیر باید بر اساس عشق و محبت بنا گردد - با توجه بدین نکته که عشق و
هرس دو تاست . عشق مایه حیات و در وجود و زندگی است . آما هوس دروغین و اژه
ای است که امر از خودش را در لباس عشق جاذبه ! ازدواج تحمیلی زور زردگی همچون خانه
عکسوت هرگز دوام نخواهد یافت . محبت و اژه زیبائی است که اگر آنرا از زندگی بازستانیم ،
حیات به صورت جبینی سوزان خواهد آمد . و عشق متعسف ضامن و عامل دوام پیوند
زناشویی است ، که پاره زیادی از ازدواجها را پس از اندک زمانه - یا کمی بیشتر -
به طلاق و جدائی می انجامد ، سر زشت میبندی است که با تحقیق و مطالعه و همت از همه برکات

مکتب جنبی جوانان صفحہ ۱۳۰

علاقه و خواست دو همسر، صورت پذیرفته است.

بدین بیان باید به هرگاه بستان پس زندگی، جوانان از دنیا و بزرگترها به ویژه پدر و مادر و همسران
بخواهند - نمی خواهند بگویم که پدر و مادر مستقل برای آدمی همسر بگزینند، نه.

این خلاف روح زندگی زناشویی است که تقسیم باید بر پایه محبت باشد. اما از آنجا که شود
و همچنان جوانان و دانشمندان تجربه، گاهی ممکن است سبب شود که جوان همه عیبها را نپذیرد، و یا
دستپاچه شده از حقیقت دور بماند و له پدر و مادر این دور را سپری کرده و بدان آشنا نباشد
و با اصطلاح تجربیاتی دارند و حوادث و رویدادها را باز میشنوند، و از سوئی با فرزندشان دشمنی
هم که ندارند، و به علاوه احترام به پدر و مادر یک ضرورت اقتضای ناپذیر و امری مسلم است که
باید بر آنست باز کنیم و بگویم بجز گاهی که آنها را پدر و مادر آدمی را به گناه خوانند و به راهی
غیر از راه خدا و سپاسبر...

راه صحیح این است که با تشکیک مسامحه و موعظی و مشورت و تبادل نظر این مسأله حایق را
پایان رسانند!

اما بدیهی است که تا رضایت کامل طرفین به دست نیاید از دواج پذیرفته نیست و اسلام هم همین
را میگوید. چه هرگاه زناشویی که چه برزی سر نوشت آینده است، بررسی غیر از محبت و علاقه

۱- مشکلات جنسی جوانان صفحه ۸۰

و عشق صورت گیرد ، نظام زندگی شان چون حیاتی بر روی آب ناپایدار خواهد بود .
و دیگر از مشکلات ازدواج خرافه پرستی و پیرایه بستن بدین امر مهم حیاتی است . برای نمونه
مطلب زیر را بخوانید :

و فقر و شغل و کسب برای پاسخ دادن به ازدواج بسیار جوان به وعده گاه و تمسپار بود و از طبقه
های آبارتمان بالا میرفت با خود میگفت : اگر پدرم نوجوان است پشینه و آن جوان پاسخ میدهم
و اگر فردا است پاسخ نمیدهم . ! و نیز این خبر را : آقای رایت در هر سال ۶۵ هزار تومان
در آمد خالص دارد . وی بدون اینکه از منزل خارج گردد و هیچ کار در جهت شغل را تحمل نکند و
بخودی کفش بپارد و جوش زیادی بزند ، صبح تا شب در منزلش روی تخت لمیده و با تلفن
برای ختم مادرش میگوید ! پیشکشی میکند که چه روزی ازدواج کنند ، و کدام روز علاق
بگیرند و در هفته آینده چند عشق تازه به سرغشان میآید ۲

چهارراه دور برویم . در محیط خودمان به آلهی مائی که در مجلات در باب همسر یابی ! چاپ میشود
نگاه کنید که چگونه این مسدود کرد با هستی آدمها ارتباط دارد ، به بازی گرفته شده و به آند
کشیده شده است . ازدواجی که به جای توجه به حقایق و واقعیتها بر پایه اندیشه قد و کمر و سینه و
ران ، خوش تیپی و خوش آهنگی ، علاقه های به کوسیتی ، رقص و دانس و بالانس !

یا مراجع به رمال و کفین و قیام صورت پذیرد، خوب پدید است که به زودی بقدر ازدواج
 بدست دیو غرافات حلق آویز میشود! درشته زندگی از هم میپاشد پس مبارزه با این خرافات
 و موهومات که مشکلی در راه زندگی مشترک شده است، باید امری مهم تلقی گردد. و در برانداختن
 آنها برستی اقدام شود. زیرا در اسلام تأکید فراوان بر فرایمی رستین اصلتهای زن و مرد شده
 است و به آداب و انکسار و الای انسائی، فضائل بزرگ اخلاقی، تربیت مذهبی و
 رشد معنوی خیی تکیه کرده اند.

روزی سپاسبرگرمی ما به یاران خود فرمود: لژکیان خوش آب و زمینی که در نقاط
 متعفن و آلوده میروید برهنید! یاران عرض کردند منظور شما از چنین گئیان چیست؟
 فرمود: منظورم زنان خوش آب و زمینی است که در محیطهای ناپاک و خانواده مانا آلوده
 پرورش یافته اند (و فاقد استیارات اخلاقی هستند)!

بالا رفتن سن ازدواج از مشکلات دیگری است که راه را می بندد و سدی در برابر ازدواج
 است. چون طراوت جوانی و شور و هیجان و غوغایش مهنگار میکند به اوج خود میرسد. با
 درامی بسته رو برو میشود، که نتایج ناگوار پی آیند آن است، این است که با قدم به
 گزینش همسر در اولین فرصت جوانی بشود. و لژ آنجا که یک هلقه در زنجیر ازدواج در سنین

زیاد مشکل از تحصیل است، در اینجا راهائی را که با مسانده بالین شکل از سوی کبی از نشاندن
و صاحب نظران معاصر مطرح شده، بیان می کنیم:

چه مانعی دارد جوانان در دوران تحصیل همگامیکه پسین مناسب از دواج می رسند، شرکت
زندگی آینده خود را با شورت با پیدان و مادران و دوستان و لسنوز روشن، انتخاب کنند
نخست یک نوع نامزدی مشروع (خواندن عقد ازدواج و انجام مراسم مذهبی و قانونی
بدون عروسی) که نیاز به هیچگونه تشریفات و تجملات و هزینه های سنگین ندارد، در میان آنها بر
قرار گردد، و تقریباً پس بداند که به یکدیگر تعقیق دارند، و شرکت آینده یکدیگر خواهند بود سپس
با فراهم شدن امکانات نخستین فرصت اقدام به تعقیب مراسم ازدواج و عروسی با وضع ساده
و آبروسندی کنند ۱

طرح دیگری هم بدین صورت بیان شده که ازدواج بطور کلی انجام پذیرد؛ ولی چون مسند
معم، فرزندان می هستند که قدم به گیتی می نهند و تولدشان و زندگی و پروراندنشان هزینه های
در بر دارد، به راههائی که بسیاری از آنها هم از نظر شرعی و مذهبی جایز و درست، از
انفاق و لطف فرزند، جلوگیری به عمل آورند ۲

۱ - همان کتاب از صفحه ۱۷ به بعد

۲ - در کتاب نامبرده همچنین فرایدهای آن طرحها آمده است

مسئله بالادردن سن ازدواج فاجده‌ای است که به زبان دختر و پسر جوان تمام میشود. و برای
مبارزه با این خطرات باید در اولین دقائق بلوغ و پیدایش بحران جنسی به ازدواج تن در

داد . ۱

مهریه‌های سنگین و مخارج مراسم عروسی و دم‌دست‌های چسبن و چاقی آن، مشکل دیگری
است که با دستهای خویش ایجادش کرده ایم. آخر مگر دختر کالای تجارتي است و با قالی‌ها نشان
که باید با چسبن پولهای هنگفت بفروزش بیاوند. مهریه‌های لکرشکن! و جیزیه‌های سنگین
تر از آن! همه معلول هم‌چشمها و پرویه‌های کورکورانه و نادرست است، که اگر خانواده مادر و پدر مادر
مادر را - بخود آیند و آینده‌نگری یابند، جل این مسئله آسان است. تنها پشت و بازو زن پسنه‌ها
و شیره‌ها و روشهای نادرست، قصیه تمام است و از اینهمه مصیبت خلاص!

۱- در اینجا برای اینکه جهان بینی و ظرف فکری اسلام را بیشتر درک کنیم، چنانچه همیشه
راهی برای ازدواج به بهنگام اولین فرصت در زمان بلوغ پیدا نشود - گرچه راههای زیادی
هست که نمونه‌هایی از آنها گفته شد - ازدواج موقت شایع‌تر و دیگری از اسلام است
که در این مورد میتوان به‌کارش برد. سدی نفوذناپذیر و پیشگیر از خطرات دوران بحران
زندگی. برای درک حقیقت ازدواج موقت و فوائد آن میتوانید کتاب پراچ نویسنده
توانای اسلامی را به نام نظام حقوق زن در اسلام ببینید.

همچنین سبب آگاهی و پشت کوشش اندازی یا غفلت پدران و مادران ، از اقدام و تشویق فرزندان به ازدواج - این پویند طبیعی ممکن است در سرمای زیادی بار آورد . اگر چه خبر است به این زودی ؟ هنوز دهنشان بوی شیر میدهد ! هنوز بچه اند ، بچه داین حرفها ؟ ! ... هنوز و هنوز ولی همین هنوز ناست که گاه عواقب درونک آن یک عمر تمام دامن خود پدران و مادران را خواهد گرفت . آن هم در موقعی که راهی برای جبران آن وجود ندارد . ۱

برای اینکه غریزه جنسی انچنان نیرمسد است که میتواند انفجار آفرینی کند و زیادهای ناشی از این انفجار با بسی مهم و فزادان است و ریشه دار و عمیق که به اصطلاح دود آن چشم همه خواهد رفت . از خود جوان ، پدر و مادر ، تا اجتماع ، و ناگفته پیداست که باید در شناخت مهر و گزینش آن مطالعه و تحقیق و دقت کرد . این دقت با خوبست ، اما نه سنگتیری مجبور و ابراد گیریهایی نابجا ! و کسی از مشکلاتی هم که مربوط به زمانه پس از ازدواج است ، استند مهم پرورش و تربیت فرزندان است ، که پدر و مادر با باغبان غنچه مائی هستند که از شکفتن تا پر کردن باید زیر نظرشان داشته باشند ، آنها باید روشنگر زوایای تاریک زندگی فرزندان بشوند و از همان آغاز برپاس دستورات اسلام ، خشت و مل

تربیت فرزندان را آماده کنند.

در کانون گرم خانواده، نهال استعدادهای عالی انسانی آنان را بارور سازند. چه یک ساختمان بزرگ سربلند کشیده، آنگاه دردم پذیر است که پی ریزی آن با دقت هر چه بیشتر انجام پذیرفته باشد.

خانواده هم زیربنای اجتماع است. فرزندان کوچک امروز مردان بزرگ فردايند، اگر در تربیت و پرورش آنها کوتاهی نشود. سرزمین قلب پال کوک را قبل از آنکه دیگران در آنجا گنجانند، بذر افشوده بپاشند، سرپرست او باید نهال دین و دانش بکار د تا به جای خار در آن پنداشت پاک، گل برود و عطردل انگیزش در فضای زندگی به پیچ و پد جارا خوشبو کند.

این بود گوشه ای از دورنمای انبوه شگافه که بر سر راه ازدواج است و همه آنها باروشن بینی و عدم پیرویهایی نابجا و دیدی عمیق و احساسی ژرف و بنیشتی دینی و بی درگرنی.... به آسانی قابل حل است. گاهی باید صبر نهاد و پیش رفت به سوی واقعیتها و حقایق. و خوش آنکه پرده های تقلیدهای کور را بردارند و به پرده بسوی خدا روند، تا از جلال و جلالش بهره گیرند!!

« شما جوانان، شما پدران و مادران، اگر کمی تصمیم و اراده و شجاعت به خرج دهید

و این زنجیرهای اسارت، اسارت در محفل وهم و خیال و رؤیا را پاره کنید و این بُت ها را بشکنید، آنگاه احساس خواهید کرد که چه اندازه آزادی روح و راحتی پیدا کرده اید و معاندتند خوشبخت شده اید. ۱

به امید آنروز که با الهام از دستورات، سفارشات و بنامه های اسلامی - و با عمل بدانها - در اوج بسکرها چون پرنده سبک بار به پرواز در آییم. به چنان نوعی برسیم که هر مشکل مثل آب خوردن بر ایمان آسان گردد. و همچنان نیز با گامهای استوار پیش رویم، تا به کعبه ایه الها برسیم. آنگاه دست توانای خویش را استینا بدر آوریم و هر گشته ای را به منزل رسانده هر حیرانی را رهایی بخشیم، برگشت را که زودی داریم و بندگان را به بندگی خدای بخوانیم. امید داریم آن روز شکوهمند را!

علی اکبر

از علی اکبر پیروی
پنهان

کسی بغیر علی وارث نیست	مرا به دل بخدا، جز ولای نیست
مرا بهی و بهوس هیچ در دل نیست	سوی خبث محمد و رای مهر علی
چو بگذریم کسی با علی برابر نیست	مصطفی که بود تاج تارک لولاک
بجز علی به محمد کسی برادر نیست	علی است سلسله جناب عالم امکان
گواه رفعت شأنش از این دو بر نیست	علی است شاه ولایت علیست خدا
خدا گواه بود به از این دو بر نیست	علی است زوج قبول و قبول زوج او
هنر از مرتبه گویم اگر تکرر نیست	زبان ماطقه لال است در مدح علی
ولی و فامی کسی چون وفای قنبر نیست	بسا غلام وفادار شاه مرغانند
نخل شوم که مرا غیر خار در بر نیست	به پیشگاه علی دستهای گل آرند

علیست پیروی، فرمانروای روز قیام
بزیر پرچم او هر که رفت مضطرب نیست

رسول الله
مح
على دلائله
ان اكرمكم عند الله اتقوا الله

١٠

بسیار
بسیار

نفاذ شرح شبانه

نخستین شرح: شب‌بخت

باشماهننگ بهاران

آن‌رغم آنکه جرم صغیر و ذنبک الخطوی العالم الابر

(امیر مؤمنان علی علیه السلام)

دُرُشت! آیا گمان میکنی جرم و ذنب کوچکی هستی! و حال آنکه دنیای بزرگ در وجود تو
نهفته است.

چنان بزرگ هست و آدمیزاد کوچک! اما زشت قبولند

چنان بزرگ شود که چنان در برابرش کوچک شود.

(از گفتار بزرگان)

همواره در بازتاب اعصار گذشته، حال و هم‌آینده، درخشش و پژواک‌های درگذرانده‌های افق
زندگی، مردم را بسوی خود فراخوانده و همگام‌ها در حوزه جاذبیت خویش امیر ساخته و با
سلسله زنجیرهای گاه لذت بخش و طرب‌انگیز، و زمانی تو افکند و غم‌فرا، آدمی
را در چهارچوب نیرومند خود به آغوش می‌کشاند. از اینجا مسئولیت بزرگ انسانی آغاز
میکردد. انسان زندگانه بسیاری تا بناگاه و با همه ویژگی‌هایش به سراغ او آمده و رخ مینماید
و خوش‌بخت آنان که در این هنگام با دیدی روشن و وسیع از توده‌های حوادث فرا روند
و سپید روز فرود آیند.

چنین است که در زندگی زمانی میرسد که پایه های اساسی بنیان منزلت را با
 طرحی نوین و حساب شده و با بخشش نزدیکترین راه برای رسیدن به ایده آلهای آرزوهای
 پاک واصل باید که بنیاد نهاد. چگونگی بهره برداری از این موهبت آسمانی به خواست و اراده
 هر کس بستگی دارد. که تا چه پایه و چگونه از این فرصت گرانها استفاده کند. زیرا هم میتوان
 با خطوط روشنی که هر حرف این دنیای نو، را در برگرفته، به زندگی نورپاشید و نیز روشنگر
 شد. و هم میتوان در تاریکی سایه ماهم نهاد و بسوی تاریکیها فریاد کرد شد. تا هر کسی را چه
 در سرباشد و کدامین راه برگزیند و با چه اندیشه ای !!

اینجا حسرتین فروز از زندگی آدمها و یک موقعیت بی نظیر و استثنائی است: جوانی، دنیائی
 زیباتر از گنجها و طبعهای باران خورده بهاری. پاک و لطیف و پرثمر و پر امید - اگر خوشبین
 به گذر ازش نشانیم - پر ریزش اجتماع آینده بشریت و سنگ نخستین کاخ فردای انسانیت
 ، که مصیبتی است هرگاه بر مبنائی حساب نشده و غیر منطقی نهاده شود! اگر پدرش و
 آموزش درست انسان در ابتدای این دوران شکوهمند پایه ریزی و حکیم نشود ،
 در آینده ای نه چندان دور همچون بنائی که بر زمینی است ، بدون پایه ریزی بنا شده ،
 با کوچکترین حادثه ای ناشی از عوامل گوناگون در هم خواهد ریخت . و پذیرای شستی آمدن!
 به بیانی دیگر ، هر کس را این آزادی هست که موجودی شود از فرشتگان برتر و یا از

چهارپایان کمتر !!

روح و قلب جوان چون سرزمینی حاصلخیز است که هرگونه بذری در آن افتاده شود ،
میسپذیرد . و در آغوش خود بخوبی پروراند ، بزودی به صورت نهالی برپسند و
چندی بعد ، درختی تنادر عرضه میدارد . ۱ چه این بذر آلوده باشد و ناپاک . و چه
لرزانده ، چون گوهری تابناک .

این است که باید بیدار بود و آگاه که زیبایی طلبهای میان تپی و جلوه سراهای دروغین
افسونگر ، در پی فریفتن توده جوان است و بدینگونه می بینیم ، آنان که برنامه های استثمار
فکری دارند ، کشتلرله بارور افکار جوانان را بذر مصنوعی و انحراف کننده میپاشند .
آزادی تفکر را از آنها می گیرند ، و زمینی را که بذر افشانی کرده اند ، با بارانهای زهر آلودی
که رنگ سم بد نیز بدان آمیخته اند ، بارورتر میسازند ، و آنگاه به آسانی و بی هیچ
زحمتی نقشه های شوم و ویرانگر خویش را پیاده میکنند اینجا است که لزوم آگاهی دانش
و بنیاد بخوبی به درک میاید برای همین جنبه پذیرش جوانهاست که پیشوایان ما - درود
بر روحشان - توجه ویژه ای بدین نسل برده اند و پیوسته آنانرا فخر امیدی

۱ - وَ اِنَّا قَلْبُ الْاَمْدِثِ كَالْاَرْضِ الْاَحْمَرِ الْمَالِئِ فِیْهَا مِنْ شَیْءٍ قَبْلَ رَنْجِ الْبَلَاغِ

فیض الاسلام صفحه ۹۱۲

میدانند، برای فردائی روستتر، بهتر و باادانی انسانی تر و عالی تر! تا به آنجا که پیامبر
 بزرگ اسلام، سلام خداوندی بر او و دو دانش - دعوت خویش را بیش از همه به
 این گروه اجتماع تفهیم کرد. اما بزرگی اسلام از همان جا به چشم میآید، چه آنکه برخلاف
 مکتب های استعماری آنها را چشم و گوش بسته به اسلام ننمودند. بکلی نیروی اندیشه شان را بیدار
 ساخت و آنگاه به بیان حقایق اسلامی پرداخت. آنگاه دلی و تشنگی روح حساس جوانان
 و از سوزنی هم اصالت و دو قیمت و جامعیت اسلام، این نهال کوچک اما پر قدرت، که
 از دل برآمده بود و بر دل نشست، آنچنان این مکتب الهی در عمق جوامع ریشه دواند
 که امروز پیشرفتش را هر شاه بدیم.

در هر حال شکوه افتخار آمیز عمر انسانی - جوانی - سر آغاز فصلی نوین در کتاب زندگی
 اوست. آغازی برای انجامی خوب خوب. زمانی برای شور و تحرک و امید.
 هنرهای باید انسان با انسانیت پوزیدی ناکستنی یابد، با ظرف گنجی و اندیشه مند
 هر چه بیشتر در آسمان زندگی چون ستاره ای تابناک بدرخشد. و روشنی بخش قافله بشری.
 یا دشمنی کوتاه، نو بخش زندگی خویش باشد.

و در این زمان که به قول ویل دورانت: (از نظر مایشین توأختر شده ایم و از نظر تعاصد فقیر^۱)

بیش از هر چیز، جوان باید بر شناخت مبانی و فرهنگ انسانی روی آورد. تعلیمات و مسئولتهای بشری را باز شناسد و روی آنها کار کند. نسل جوان مسلمان نیز باید پیش از دفع از حق مسلم ملتبی باشد که نیروی محرک، تارخ بشری بوده و بزرگترین مشکلات را به ساده ترین و برترین صورت ممکن، راه حل کاملی پیشنهاد کرده است - اسلام - و از آنجا که تا کسی خود حقیقتی را ندارد، نمیتواند بیاندازد آن باشد و از سوئی زمان همچنان سریع درگذرد است. چه علی علیه السلام - ابرورد تاریخ اسلام و انسان در کتاب برگزینج البلاغه - که من برستی و دوستانه به کرده خودم - جوانان - سفارش میکنم، این کتاب شگفت را بی مطالعه گیرند. که آقا بنس بکران و دریائی ژرف از علوم و دانش است، و در غنایش مملین بس که اندیشه های بزرگمردی چون علی علیه السلام است که در آنجا می فرماید:

(فرصت مانند ابر، از افق زندگی میگذرد، بهیچکامی که فرصتهای نیک پیش میآید بغنیمت شمارید و از آنها استفاده کنید) ۱۲

پس هر جوان به آنکه کوچکترین فرصت را از دست دهد، باید به آموزش اصول اساسی و قوانین ربانی بخش اسلام پردازد. و پس از آنکه عشق به خدا در وجودش زبانه کشید! و حقایق اسلام را به درک گرفت، در راه توده گام زند و به نجات انسانها بنشیند.

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام صفحہ ۹۶-۹۷. و الفرصۃ تمرر الحساب. فانتھروا فرص النھر

چون سخن از آموزش بیان آمد، بدینیت یادآور شوم که پرورش و آموزش صحیح آدمی، یکی از برنامه های اساسی دین برزیده خدا - اسلام - است. زیرا شمشیر غرضها و مضامین همیشه آنجا فرو دمیتاید که جهل و نادانی وجود داشته باشد. و اسلام مسلمانی میخواهد، آگاه و با اطلاع که در پیش آمدن خود را نیاز و بطلب حکیم خویش از آب برکشد و نیز به دفاع از اسلام و جامعہ اسلامی بیاخیزد. و کتاب در این راه نقش موثری را به عهده دارد. کتاب کی از کارکان تمدن و سعادت بشری است که میزان رشد هر ملتی را از شماره کتابها و کتابخوانها و کتابخانه های سنجند.

دکتاب قدری جان و روح است، باید موافق بود این غذا مسموم نباشد. کبی از عیوب بزرگ کتابهای بد و گمراه کننده این است که مانند یک رفیق بد، همیشه انسان گرفتار آن میشود بقدری و مسموم انگیز است که به این اساسی نمیتواند خود را از چنگال او نجات بخشد. باید در انتخاب کتاب همیشه با دشمنان و افراد مطلع مشورت کرده، اجازه نداد که هر نویسنده مجول بحال و مشکوکی که ممکن است را هرگز ندردی باشد، بر منطقه قد انسان از طریق نوشته هایش قدم بگذارد این منطقه بسیار مقدس و حریم پایی است که هر بیگانه و آلوده ای نباید وارد آن گردد!

۱- سرگرمیهای خطرناک جوانان ما را تهدید میکند از ناصبر مکارم شیرازی صفحه ۲۹

و نیز یک ضرب المثل ایتالیائی میگوید: (بدترین دزد کتاب بدست) و باید این حقیقت
تلخ را اضاف کنیم که در کشور ما هنوز کتاب و کتابخانه سرگذشتی دردناک و تأسف آور دارد.
چون کتابها که در گوشه و کنار قفسه ها خال میخورد و چه کتابخانه ها که خلوت تر از انبیا، جانی
نمیستوان یافت ولی چرا.

برخی از مساجد هم سرگذشتی مشابه کتابخانه ها دارند. مسجد که روزی دانشگاه اسلام بوده،
اینک جایگاه چند پرورد و پیرزن است و احیاناً معدودی جوان و من نمیدانم چرا اگر دینی
از جوانان از اطلاق نام (مسلمان) بر خود شرم دارند و گویا خجلت دارند که مسلمانی
خویش را آشکار سازند تا چه رسد به عمل کردن بر نامه های اسلامی. درست به همانگونه که
که برخی تظاهر به بی دینی و لا اله الا الله را افتخار خود می پندارند! بگذریم و بگذریم.
پس کمی از برنامه های جدی و ریشه دار نسل برومند، باید تلاش در راه درک و اعتنا
باشد. و مطالعه علاوه بر ایجاد رشد فکری بدین منظور، از اتلاف وقت هم
پیشگیری است و آدمی را نیز به دنیای لذت بخش تحقیق - آسوده از جهل مادی و ناشی
پر از امید. و نیز از بسیاری مفاسد دور میدارد و دیگر اینکه اوقات فراغت
را پر میکند، چه میدانم کمی از مشکلات بزرگ بشر مستند زمانهای بیکاری
است. در زندگی فرصتهائی هست که باید بگونه ای مورد بهره برداری قرار گیرد

وگرنه چه بسا خساراتی از این راه پیشتر وارد آید که گفته اند:

(إِنَّ الشَّبَابَ وَالْفِرَاقَ وَالْمَجْدَ مُفْسِدَةٌ لِلْمَرْءِ أَيْ مُفْسِدَةٌ)

یعنی: بزرگ مفسده ای است برای مرد: جوانی، بیکاری و پول. این است که
کتاب خواندن گذشته بر جنبه آگاهاننده و بیدارکننده آن یک سرگرمی سالم مفید
و سازنده است. در اینجا از دیگر سرگرمیهای سالم و خوب برای جوانان میسرتوان و درش
- درش های مفید انسانی، و اعمال حشیه ای مانند بکس و.... که به غلط و درش
نام گرفته است. تازه آنهم بعنوان و درش، از هدف زندگی و کار دائمی! - مطالعه کتب
عسلی و آموزنده در مسأله فراغت - پرورش گلهای اشتغال بهای علمی و فنی -
و شنیدنی از بسینوایان - حفظ کردن اشعار پرمایه و بایدف - تشکیل مجلس بحث
و مناظره پیرامون مسائل اخلاقی، انسانی و اسلامی - آموختن طرز سخنرانی و نوشتن
مقاله است. بویژه در دنیای کنونی، جوانان باید نوشتن و گفتن را خوب بدانند، تا از
عمده بسیاری از کارها برآیند، و هم یک راه نزل برای ادای سالتهای اخلاقی و
انسانی گفتن و نوشتن است. در جوان نیز نیردنی نهفته است. در همچنان و مخصوص جوانان -
که باید به گونه ای درست و اصولی پرورش یابد، تا به بهنگام نیاز و در زمانهای حساس به
برترین صورت به کار گرفته شود. این انرژی پر حجم و پرتدات، اگر آنگونه که باید پرورش

و رهبری نشود به جای سود رساندن به خود اجتماع در پی زیان نخواهد آمد.
 (همانطور که اگر سیلابهای عظیم و پراکنده به وسایعهای بزرگ مهار شود، و در مجرای
 معین و حساب شده ای به جریان بنشیند، میتواند توربینهای عظیم برق را بگردش در آورد
 کشوری را روشن سازد و زمینهای وسیعی را سرسبز و خرم گرداند. همچنین این منبع نیروی
 خلاق انسانی که در وجود جوانان نهفته است نیز میتواند جامه ثانی را روشن و محیط های
 بزرگ را آباد کند!)

این است که جوانان باید این اثری شگفت انگیز خویش را تقویت کنند و در راههای
 سازنده و مثبت بکوشش بپردازند. در این راه به خصوص در زمینه های شلوغ مادی امروز
 ، جوان تا به پاییه هم که آگاه باشد، نباید خوشتن را از تجربیات و هوشمائیهای بزرگتر
 مخصوصاً پدر و مادر، به نیاز احساس کند. گرچه امروز نهضت نامقدس و تکلیفی علیه پدر و
 مادر با وجود آمده که فرزندان را بر آنها می شوراند - درست بر خلاف نظر قرآن - و باز
 قبول دارم این را که همه پدران و مادران صد در صد منطقی نمی اندیشند و باید آنها هم در
 افکارشان تجدید نظر کنند، اما هر چه هست آنان از لحاظ زندگی و پیوند اهلای
 بر پیچ و خم حوادث بدون شک بیش از جوانیکه تازه میخواهد این راه را به پیماید،

۱- سرگرمیهای خطرناک بر به قلم ناصر محمد شیرازی صفحه ۱۵

تجربه و اندوخته دارند. چه آنها بسیاری از رویدادها را به مثابه آنچه ممکن است برای
یک جوان پیش آید - درک و لمس کرده اند.

و اینجاست که اسلام در کوچکترین سائلم مربوط به انسان هم او را تنها گذاشته و برنامه نشان
داده. علی علیه السلام میفرماید: (آنکس که ترا از رشتت باز دارد، چون کسی است
که به غیرت نسبی مرده است ده ۱۰) و از این نقطه نظر هم پیروی دستورات والدین
را اسلام امری قطعی و مسلم میداند، و تنها در یک مورد این اجازه را به جوان میدهد
که از گفتار پدر و مادر سرباز زند، و آن هنگامی است که آنان وی را به باطل بخوانند.
برای غیر از آنچه اسلام بخواهد و نشان داده. برای کسی که پیوند انسان با خدا گسسته میشود
- این روشن بینی را در همه جای برنامه های اسلام میتوان دید - بدین بیان درک و لمس
حقایق زندگی - مسئولیتها - عواطف - احساسات و بیداری و شور و تحرک در
سایه یاری گرفتن و پذیرایی از حوادث و تجربیات خود و دیگران و پرورش -
نیروی بزرگ نفقه در درون، در راه مثبت باستی پرثمرترین جنبش انسانی -
توده جوان روشنفکر باشد. ۲

۱- نهج البلاغه فیض صفحه ۱۱۳ / من جدك لمن بشرک ۲ - روشنفکر که میگویم، روشنفکر راستین
را منظور دارم، و نه آنهایی که دروغ و عیب روشنفکری دارند و! و شگفتانه ←

۱) از خواب گران خاستنی را هم که آقبل میخوابد - و هر متفکر این ندوستی جز او - برای همین است. یعنی برای درک وقت است و رسیدن به تفسیر زندگی و همگامی با جوانه های وجود در روئیدن و نمو کردن و ترخشدن هم در مسائل فردی و هم در مسائل اجتماع و بلکه در راه سروشت است؛ و پیوستن اقوام و آبادیها هم ۱۰!

جوان ذخیره فردای بهتر اجتماع است و لذا آنجا که همواره هر چیز گران قیمت و پربار و خطراتی در برابر است. جوانان را هم که هسته مرکزی و محور جامعه و نیرومند ترین بخش مملکت محبت میباشند. خطراتی تهدید میکنند. که باید با آگاهی و بینش عمیق، لذا آنها را نجات!

یکی از این مراحل مسائل جنبشی در رفعت است. مردهای حساس و حیاتی که ظرف بخوی زیادی میخورند. آدمی بکلم زندگی اجتماعی ناگزیر است در طول حیات خویش افرادی را برای همکاری و تعاون، رفع نیازها و خواسته، و پیروزی بر موانع بنام دوست بگزیند. اما در این راه چالهای نیز فراوان است و سرابهائی آشکار همیشه در دامائی درگشند.

→ کم هم نیستند. و بگفته یکی از نویسندگان معاصر: (راستی را که این همه روشنفکر مقصودم در

اطلاق بر شش ص است - امروز در محکمت ما، چگونه دروغ بایسته است و چه زاری و تزاری می کشد، گمان میکنی مسلول شده است! از کتاب آوای روزنامه نوشته محمد رضا حکیمی صفحه ۱۲۹

۱- آوای روزنامه از محمد رضا حکیمی صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷

گر گمائی در لباس میش که فروغ مغفیت را از آدم بگیرند . و اینان غلب در ماسک زیبای
دوستی بر سر راه سبز میشوند !!

یک دوست هم میتواند آدمی را به اوج فکر و ذهنون باشد ، و هم به زرفای خال ! بترانید
دوستی با هر کس بحکم طبیعت مجاورت مؤثر است و ثمره آن بستگی مستقیم بازنش و انتخاب
خود آدم دارد . چشمانی باز و فکرو اندیشه ای آکنده از آگاهی و بخشش و دقت میباشد
که راه را از چاه باز شناسد و آن را بگزیند که برتر است .

در منابع اسلام در باب همنشینی و دوستی اشارات و سفارشات آگاهانده و بیدار
کننده ای شده است . سخنانی از بزرگان بدین مضامین : سعدی تمندترین شما آنکس است که
با مردان شریف و نجیب همنشین باشد . از معاشرت نادان بپرهیزید که هرگاه اراده کند
به شما سودی برساند ، ضررتان میدهد . با دشمنان و کانی که حتی دیدنشان شمارا به
یاد خدا میاندازد ، معاشرت داشته باشید . اینها همه ناظر بر اهمیت و اوال بر اثرات
معوّز آسای دوستی ، رفاقت و همنشینی است . و چه خوش سرود ، شاعر شیرین زبان :
ترا از بزرگ گل هر چند دامن پاکتر باشد مشو باناکان همدم که صحبت را اثر باشد
این است که باید در شناخت و زنجش دوست ، از پیشی برتر و والاتر و از دیدی عمیق تر ،
نگاه گرفت . و در این راه دقتی بیشتر کرد که :

مار بد، تنها ترا بر جان زند یار بد، بر جان و بر ایمان زند

مواد لئقی محذر، از دیگر دشمنان سر سخت نسل فردای زندگی است. غولهای بی سروپایی که
بی رحمانه و ناجوانمردانه گروهی زیاد از جوانان را به دام میافکنند و کبکمرک و نیستی می
کشند. اعتیاد، این دیو خون آشام وحشی، که هرگاه به سراغ انسان بیاید، راه
از پنجه های کشفش نه چندان ساده است پس از زمانی کوتاه - به اندازۀ یک غفلت اندک
خط قرمزى بر لب نیت شخص صحت دمیکشد! و او را به منجولۀ بی تارکیم و وحشتنا و
تنهاره منورن مینماید. منطق ابهام و کودکانه برخی از معنادین این است که در دنیا بی نو
و دوست دشتنی که در آن از غم و رنج و درد خبری نیست و در قالموش همه لذت است
و خوشی، زندگی میکنند. ایمان چنین میندازند که این مواد نفیرین شده، حتی
نگروان دیشۀ شان را جلو میرود و حرکتش را سریع میکند، بیچاره، نمیداند که با دست
خود، گور خویش را میکنند!

دشمنان در موتور اتومبیل خود بنزین هوا پمپا بریزید، موتور سریعتر کار میکند، دلی روشن
است که زودتر فرسوده میشود و از کار میافتد. اگر آب نهاد در موتور آنچه به داخل وجود خویش
میریزند، بقدر آنچه که در داخل موتور اتومبیل، و یا موتور سیکلت های خویش میریزند، محتاط
بودند، شاید مشکل مواد محذر در جوامع مختلف به شدت و حدت امروزی آن وجود

نمیداشت ۱

متخصصان میگویند که مواد مخدر بر روی بسیاری از دستگاههای بدن، بویژه بر روی فک و عصب اثراتی نامطلوب میگذارد و مصرف آنها عوارضی ناراحت کننده و تأسف آورده به دنبال دارد. و چون فکر و اندیشه از میان برود، آدمی خاشاکه است اسیر دست هر طوفان و یا هر باد! بهمت و اراده همین و تلقین گذشته از راههایی که برای ترک اعتیاد گفته اند، عاملی مؤثر است. ولی ناگفته پیداست که طب پیشگیری، بسی برتر و بهتر از طب درمانی است. باید که به پیش بود که در دام این شیطانها و عفریت های خانم سوز نیفتاد.

(مواد مخدر راه مرگند، نه راه زندگی. راهی که مردم ترسو برای پایان زندگی انتخاب میکنند! اینها فرقیته شیطانند) ۲

(باید قد زندگی را داشت و مفهوم آن پی برد. و به انسانیت و حیثیت آن ارج گذارد. این عبارات (هر چه باو باد او باد) روش کن امخصوص آنهاست، که نه مفهوم زندگی پی برده اند و نه به انسانیت احترام میگذارند، انسان خلق شده شرفی است که وقتی به

۱- مجله نامه شهرزانی شماره ۴۲۹، مقاله: آنچه باید جوانان درباره مواد مخدر بدانند.

۲- معاونان در روزنامه های مسیور از دکتر احمد بهشتی صفحه ۶۳

موجودی غایت شد، باید مطابق مقتضیات و کمیزات آن رفتار کند و متأسفانه اعتیاد
خطی است بر لطلان شرف آدمی!

وسائل ارتباط جمعی - یا بهر دواتی رسانه های گروهی! - (رادیو، تلویزیون، مجلات و
روزنامه ها، و سینما ها) اهم، امروز مصیبتی شده است، که با کمال تأسف این وسائل
به جای اینکه در راه تقویت نیروی انسانی و گسترش اخلاق و تمدن رستین بکار رود، درست
به عکس آنچه باید مورد استفاده قرار گیرد بکار گرفته شده است! سینما با آن
برنامه های لذائی و نفرین شده که گاهی ابتذالش بدان جا می کشد که رستی انسان،
گفتش را دریغ و شرم می آید. رادیو و تلویزیون هم دست کمی از باد بزرگان سینما
ن دارند.

نوبت به مجلات و روزنامه ها میرسد که با هزار دریغ و درد به جز معدودی چند - انشت
شمار - همه در بیدار شدن نیروی شهوانی جوان در این دنیائی که از درد دیوارش بی
بند و باری فساد می بارد، همچنان خوش خدمتی میکنند. تو کوئی رسالت آمان نهادن بر منی
هنرمندان! در قاصدهای غربی و وطنی - که درخت گردکان به این بزرگی - درخت خبز
الله اکبر - و چند تازه لغتی همراه با چند غذای متنوع خارجی است! ولا بد پیش خود

۱- مجله شهربانی شماره ۴۲۹ - مقاله یاد شده.

فکر میکنند که در ازای این همه تحقیق! و تلاش، جوانان باید سرسپاس بیست و هشتاد
فرود آوند!!

در اینجا اجازه میخوام سخنانی از انلیس کابل بازگو کنم وی میگوید: (تقاضای از این دشوار
تر نیست، زیرا امروز ما در میان دروغ پروازیهایی رادیو و مجلات و کتابها غوطه وریم -
و مسائل و طرق ما بر پایه تبلیغاتی عملاً آزادی تفکر را از ما سلب کرده اند، و ما هنوز به خطر
و خوارگی این شکل بردگی جدید واقف نشده ایم، و هنوز راه طغیان علیه آنرا نمیشناسیم!
و باز هم کمی دیگر از خطراتی که جوان امروز را سر به دنبال میکند، مسئله بی بند و باریهای
جنسی است. این تحفه نامبارک غرب، و اخباری که امروز از بی بند و باریها و آزادیهای
جنسی در غرب، با میرسد، بیژانیت که جوایع غربی دارند از درون می پوسند و
فرود میزنند. و انیت سرانجام پیروی از هر تر حساب نشده و دنبال روی کورکورانه
بدون مطالعه از هر تئوری و فرضیه!

(کتاب طی چند قرن تسلط جابرانه خود بر تمام شئون زندگی غربیان، لطافت زیادی
بر نهادهای روحی و معنوی آنان وارد ساخت. بهشت پازدن به امر تعهد از دواج و عجلری
از هر گونه بحث منطقی درباره امر جنسی، و انشی سخت خطرناک را موجب شد...) ۲

۱- راه درم زندگی اثر ولز انلیس کابل صفحه ۱۵۸ ۲- غوب بیدار است به قلم محمود حکیمی صفحه ۹۰

و همین جهت است که ماکس را به عنوان بزرگترین عامل انحطاط غروب در امور صنی میدانیم.
عامل دیگری که موجب جنون صنی جوامع غربی شد، پدایش مکتب روان کاوی فروید بود
که برشتاب جنون صنی افزود. ۱۰ !

و در پی آن به جای راه عاقلانه و مشروع و طبیعی و مقدس ازدواج، برای پیشگیری
از ناکامیهای صنی، آزادی صنی توسط فروید - همان یهودی حیدگر - پیشنهاد شد.
گرچه بسیاری از دوستان و همکاران فروید نظریه او را رد کردند، اما غروب بدون
توجه باین زنگ خطرناک، مجولانه و دیوانه وار به دنیای آزادی صنی گام نهاد. تا کار
تبدیس برزخ کارهای صنی در دانشگاهها انجامید و بدنبال آن سقوط غروب در منجذاب
فساد و پمیدی. و اینکه اندک زمانی از نیایچ این جنون،

در کشور سوئد ۸ میلیون جمعیت، سالانه بیش از چهار هزار کورتاژ به اصطلاح قانونی !
صورت میگرفت و تعداد کورتاژهای غیر قانونی را خدا دانا است.

در آمریکا آمار کورتاژ غیر قانونی، به یک میلیون در سال میرسد!

بسیاری سفلیس در دانمارک، در فاصله سه سال ۸۵ درصد و در آمریکا ۵۵ درصد
افزایش یافته است.

۱. غروب بیار است / نظم محمود صلیبی صفحه ۹۱

بیماریهای مقاربتی در اروپا و سایر کشورهای تمدن بطور وحشتناکی شیوع یافته، و طبق آمار - در اکثر این کشورها بیش از ثلث جوانان مبتلا به امراض مقاربتی هستند! باز هم مطابق آمار، بیماران روانی آمریکا آنهم فقط بیماران بستری، بالغ یک میلیون و هشتصد هزار نفر میباشند.

تعداد متدین به اکثر ارا در حدود ۶۰ میلیون نفر تخمین میزنند. ۱
اینها تیاج آزادی جنسی و تمدن کشورهای غربی است. همانها که از مسمومیت گریخته اند و به اخلاق پشت و پا زده اند - اما اسلام این مکتب و نشان انسانیت، نه غمرازا را مرکوب کرد و نه آنگونه آزادش گذاشت. بلکه تعدیلش کرد. از سوئی امر مقدس ازدواج را برای بقای نسل و هم ارضای صحیح شہوت تألیف کرد. و از سوی دیگر مسدود حجاب را برای زنان وضع کرد و آنان را به عفت و تقوی و خویشین داری خواند. ازدواج موقت نیز نشانه ای از عظمت و استوارت اسلام است (هدف ازدواج دائم تولید نسل و هدف ازدواج موقت استمتاع و تسکین غریزه است) ۲

در اینجا چون سخن از حجاب آمد، لازم است که اشاره ای کوتاه هم به چگونگی زندگی خواهران

۱ - آمارها از کتاب غیب بیمار بهت ترجمه ص ۶۹

۲ - نظام حقوق زن در اسلام نوشته مرتضی مطهری ص ۳۸

جوان مسلمان شود، یکی از شاهکارهای اسلام لزوم پوشیدگی زن است.
 حجاب شخصیت زن را حفظ میکند و نگاهدارنده او از پیدیهها است. حجاب زن را از
 فتنههای زیادی حفظ کرده و این قانون نه تنها ارزش او را نگاه داشته، بلکه برای جویباری
 در برابر شهوات جوشان مردان و خیالات گوناگونی که زندگی اجتماعی را تهدید میکند، وضع
 شده است. این قانون منبع فوایدی در حیات اجتماعی و در حقیقت احترامی شخصیت
 زن است که از آینده نگر و جهان بینی اسلام حکایت دارد ۱

گفته اینست که جواهرات و چیزهای قیمتی را دور از دسترس و در جایگاهی مخصوص نگاه
 میدارند، تا از دستبرد بداندیشان بدور باشد. قرآن کتاب اسلام درباره حجاب
 و لزوم پوشیدگی زن چنین گوید: ای پیامبر، به همسران و دختران و نیز
 به زنانی مؤمنین بگو تا که حجابی بر خود فرود بپوشند. این عمل برای شناسائی آنها - به
 عفت و پاکدامنی - نزدیکتر است. تا از تعرض به سرانان آزار نکشند (سوره احزاب
 آیه ۴۹ و نیز آیاتی دیگر از مجله سوره نوره آیه ۳۱)

مبارزه با بدپرستی که سرطانی فاسک است. نیز باید برنامه یک زن جوان مسلمان
 باشد. چرا همیشه دنبال رو باشیم. و پذیرای کالاهای گندزده غرب؟ و چرا از
 این شخصیت و کمی تغییر از اندامی اسلام در عقب امتیازها و اثر بانو و انگلیزی استاد دانشگاه ناپل

خوش استقلال فکری نداشته باشیم. و این مبارزه نه تنها کار زن‌ها است بلکه مردان هم
 سهینند. یک نیک چشم و کوشش بسته از هر چه به نام مد پرویی میکنند. در حقیقت به ثروت
 می‌رسند که لذت خود را رده ای ندارند و اسیر تبلیغات گمراه کننده! ما باید از خود ابتکار
 نشان بدهیم. و چرا ما با پرویی از دستورات اسلام، آنگونه نباشیم که دیگران از
 ما تقلید کنند.

و تا به کی باید در پی فسانه ها و افسونهای دیگران، بی خبر از همه جا روانه باشیم؟! خوب است
 بخود آئیم و از همین نیم ره برگردیم. که از هر کجای ضرر برگشت کنیم به سودمان است!
 خواهران مسلمان! بیش از دیگران در معرض خطر تخریب و مد پستی رند، شایسته است به جای
 این دنیا لروییهای بیجا، به عفت و پاکدامنی و به جای صورت آرائی به سیرت آرائی پردازند
 . مادر نسل آینده باشند. مادری آگاه و مسئول که فرزندانشان خوش را به معنای بستین
 ، انسان تربیت کنند. و کودکان را بر جهانی تربیت اسلامی به پروراند. آنگاه
 است که سهم بزرگی در گسترش اخلاق و تمدن و پی ریزی کاخ سعادت اجتماع آینده دارند
 چه اگر مادران بچه های خود را با اصول درست فرزند داری بار آورند، و در آن آینده
 نزدیک، جامعه از افرادی شکل بگیرد که همه آشنای به مفاهیم زندگی، و عدالت
 و جهان بینی اند. و در آن مجتمع از مفاسد خبری نخواهد بود. پس می بیند که مادران

نقش همی در زندگی دارند. و تقاضای بس از جند و بلند. و مسوئلیتی خفیه! و که چه خوب است خواهران مسلمان جوان اسلام را باز شناسند، معنای راستیش و درکلی بیابند که در سایه آن و در پناه پیروی از مقرراتی که اسلام عزیز و تشیع گرامی برای بزرگداشت آنان، بیان کرده است. به رشد فکری برسند و با آگاهی کامل به حوادث پیروز آیند.

عفت و پاکدامنی را - پسران و دختران - نیز باید که سرلوحه افکار و اندیشه های خویش بدانند. و همچون پاک به دنیا آمده اند. پاک زیست کنند. و پاک بمیرند! و پاک برانگیخته شوند!

این است آنچه اسلام میخواهد و خطوط اساسی زندگی. پس جوانان عزیز را، این وظیفه است که ابتدا خوشتین را با تلاشی بزرگ و سیاسی به اصول اسلامی و انسانی پیوند دهند. و آنگاه که وارد صحنه زندگی میشوند، پاکدامن - دستکار - عدالت گستر - امین - مبارز - شجاع مطمئن - و دارای فضائل اخلاقی و انسانی باشند. فکری مستقل و اندیشه ای آزاد داشته باشند. در زنجیرش درست دقت کنند. و درست نما را از دوست بشناسند. در انتخاب رهبر و الگو برای خویش مراقبت کامل کنند. از حوادث و رویدادهای زندگی عبرت آموزند. و کوتاه سخن آیند خود را انسان سازند. و از آن پس دامنهای را که بر سر راه نهاده شده، بیاورند و خوشتین را در آنها نیغ نکنند. به آرمانهای مقدس انسانی اندیشه کنند و به فردائی بهتر، روشنتر و زاینده تر از آنچه

اسلام که با تحقق دین برآزیده دیروز، امروز و فردا است خواسته، سرباز تازند.
 آنجا که کودکی یتیم در بدو در جستجوی لقمه نانی است، آنجا که اشکی برونه طفلکی کوچکی
 می غلغلد، آنجا که ناله مظلومی در دشت می پیچد، آنجا که گرسنه ای از ضعف میمیرد، آنجا
 که دیو جهل خون آدمها را می مکد، آنجا که شعله های فدا زبانه میکشد، آنجا که جامعه ای
 از درون می پوسد، آنجا که حق مسلم گروهی بنوا غارت و چپاول میشود، آنجا که بیماری
 از ناراحتی به خود می پیچد، آنجا که اصول انسانی و اسلامی به دست فراموشی سپرده
 میشود و آنجا که نسل جوان ساحل آرزوست و فجر میدکد (به تلاش برخیزد،
 مبارزه کند و نجات توده بندیشد) اینها همه خواست اسلام است و تشیع.
 و با آنچه گفتیم، جوانان روشنفکر روشنگر صالتهما و فریادگر عدالتهما باید دارند و جامعه
 از منقیرائی و پستی و محک آنجمعی بکمال دپاکه. و در این راه غرزدگی و غرورائی نیز
 مصیبتی است. جوان روشنفکر را وظیفه است که این زنجیرهای گران را از هم بگسلد
 چه امروز ذب دیگر آهی در بساط ندارد! پیوندهای اخلاقی و معنوی او گسسته شده و همه
 در غوغای ماشین و در زیر چرخ دنده های صنعتش صنعتی بریده از خدا - ایمان و
 اخلاق - از میان رفته است.

نابسا، آنها تبعضیات و فسادها، آنچنان در همه جا رخنه کرده که روح انسانی را در محاق

گرفته است. اضطراب، پوچی و هشتاد و نوا صدی بد آنگونه برای خود جا باز کرده
 جوان غربی دیگر به همه سنتها پشت پامیزند. طغیان میکنند و میخواهند از چنگال ماشین
 بگریزند. اوله برای تسکین غرائز و خواسته های خود راهی منطقی نمی یابند، به دامان -
 داروهای خطرناک ال، اس، دی، هروئین، حشیش پناه می برد آنگاه های
 یاسکرا و نومید کننده (ثران پل سارتر) و (کافکا) و را میخواهند تا شاید
 از این جهنم سوزان رهایی یابد، اما از چاله درآمده به چاه میافتد و باز هم آتش
 نیاید! این دورنمایی از غروب تمدن است، و برای رسیدن به این پایه این بیماری
 غوب و هشت تراست، بهتر است گفته های خودشان غریبه را - به بینیم.

(نیکسون رئیس جمهور آمریکا در اولین پیام خود، به این گفته اشاره کرد که: ما خود را
 در کالاهای غنی میایم، اما روحیه متزلزلی داریم. در حالیکه با دقتی دشمن به ماه میسیم
 اما در اینجا، در زمین گرفتار تشتی خردکننده ایم. در برابر بحران معنوی که در مسگیر
 شده، احتیاج به پاسخ معنوی داریم!)

و حال آنکه جان فونستر دالس، وزیر خارجه متوفای ایالات متحده را بنحوا نید:
 (در میان جامه های خیزی بنحونا دست جریان دارد و گرنه پنهانی چنین حالت

روحی نمیآیدیم. نباید خودمان را باخته یا حالت دفاعی بگیریم. آنچه برایمان پیش
آمده در تاریخ ملت ما تازگی داشته و بی سابقه است. این مسئله مربوط به امور مادی
منیت، چون از لحاظ چیزهای مادی بزرگترین تولیدکننده جهانیم؛ چیزی که کم
داریم و قصدش ما را به این روز نشانده، ایمان نبرویمند به آئینی رستگاری! این
این ندای آنهاست که از لابلای کاشینها و غوغای تمدن ما فرجانشان بخوش
میرسد. اینکه این فریاد ملی است که از بحران شکست غلب کجایت دردد و
دست نیازی است که بسوی مغفویت دراز شده. چه از آن غوغای گوش خراش شین
و زندگی در دنیا که لحاظ و احس در آن راه ندارد و (پس منیت) زندانی (مادیت)
شده پیستوه آمده اند.

آن وقت ما کدام عقلمان! میخواهیم از آنان پیروی کنیم؟! آنها خودشان به جان آمده اند
ما چرا دیوانه و در آنگونه بدانان آنها پناه بریم که حتی نه جلومان را به بینیم و نه پشت سر
مان را. ما باید آنها را از این آتش نگرانی راهی بخشیم، نه خودمانند آنها شویم.
مذهبی هم که به غریبان عرضه شده، جزو شتی اندیشه ای نارسا چیزی نبوده، و آنها که
الکون به ناتوانی خود پیروده اند و تشنه آبی زلال دگراریند! و بی هیچ گونه تقصیری

تنها اسلام توانای سیراب کردن دنا است - این نداعای من به نام یک مسلمان است
 که تاریخ خودگواهی راستین بر این سخن است - کتاهای همسکین و به ویژه جوانان در امر
 شناساندن اسلام و تشیع به آنان خودگواهی بزرگ است .
 پس برسل جوان روشنفکر است که روح خویش را آرایش پاک سازد ، شہوات را ببرد
 خود کند ! علم و آگاهی باید و آنگاه مبانی اسلام و انسان را در دنیای امروز بگستراند
 ، و برای رفائی بشر از چهل استعمار ، مادیت ، بت پرستی و طاغوت پرستی بچیند
 برای گسترده سازی عدالت اجتماعی - صلح - اخلاق انسانی - رسوم اسلامی و برپائی
 معنویت و حقیقت به تلاش برخیزد و بایستد و پیش رود پیشتر ! تا رسالتی را در قبال
 بشریت و در برابر اسلام و تشیع دارد به بزرگترین صورت به پایان برد .
 (راه حقیقت بردی کساید و طیف انسانیت خود را بخوبی انجام میدهند
 همیشه گشوده است) ۱

۱ - راه و رسم زندگی / کسب صفحہ ۱۹

رسول الله
ص
مح
می دلی الله
ان اراکم عن الله یتیمکم

۱۱

مفهوم اسلامی

نقد

نکات و نکات

نگارش دکتر احمد بهشتی

مفهوم اسلامی زهد

زهد را بار بهانیت و بیگانگی از دنیا اشتباه کرده اند!

زهد اندک داشتن و نوشیدن است معرفت آن کثرت را روئیدن است

جهان شرع و جهان تقوی عارف است معرفت محصول زهد پاک است

جلال‌الدین مولوی

کلمه زهد به معنی به سبلی یا راضی نشدن به چیزی کم و اندک است ۱ بدیهی است که اگر کسی به کم و اندک

راضی شود، به زیاده هم راضی است در قرآن کریم در باره برادر حضرت یوسف که به بهای اندک

راضی شده، و او را به کار و انیان فروختند، میگوید:

وَشَرَوْنِي بِعَبْثٍ بَعِثٍ كَرِيمٍ مَعْدُودَةٍ وَكَأَنِّي مِنَ الرَّاحِلِينَ ۲

یوسف را به بهای اندک، بچند درهمی فروختند و در مورد او به بهای کم خشنود بودند.

اینست قرآن، بواسطه تربیت قرآنی، بدیده رضا و خشنودی رسیده است، یعنی آنچنان

برنامه زندگی خود را تنظیم و اجرا کرده است که از زندگی مادی و مادیکی که از آن بدست آورده،

۱- مفردات راغب: زهد (الرَّاهِدُ فِي شَيْءٍ الرَّاحِبُ عَنْهُ وَالْراضِي بِهِ بِالزَّهْدِ أَيْ التَّعْيِيلِ)

۲- سوره یوسف آیه ۲۰

راضی است و حظ و شکایتی از روزگار ندارد و مال و منال و تعلقات دنیوی، خاطر او را مشغول نمیسازد. زاهد در جهان بینی اسلامی کسی است که بعبت آئید به فهای عالی ترو و الاری دارد، خود را شیفته و دلخسته دنیا و تعلقات آن نکرده است، و بنظر آئید دبستگی بدنیا ندارد، بمقدار کم راضی میشود، تا بتواند کجایای همسر و برزی که با همت بلند او سازگار است دست یابد.

بنابر این شخص زاهد بجهان از دنیا نیست و از نعمتها و لذتهای حلال دنیا نمیکززد بکده دنیا را وسیله ای برای رسیدن بمقاصد عالی خود میداند.

جهان بینی اسلامی

فرق است بین کسی که شیفته و دلخسته دنیا است و کسی که شیفته و دلخسته حقیقت است این اسلام نسبت به دنیا موضع گیری کرده و به اصطلاح زاهد شده تا بتواند شیفتهی دنیا نباشد و در باطنی خود را به حق و حقیقت بر حمله عمل در آورد. او حاضر است دنیا را و تمام امور وابسته به آن را فدای هدف بلند خود سازد. در حالی که هر کس شیفته دنیا و تعلقات آن است، حاضر است تمام مقدرات را فدای دنیای خود سازد.

و در این محاب زاهد از جامعه و زندگه اجتماعی فرار نمیکند از همسر و فرزند و سوسولیهار معتدس خانواده نمیکززد. کسی که لذت زهد اسلامی برخوردار است از دنیا نه گریز است که او را از (الله) غافل و

دور سازد ، نه دنیا کی که برایش رسید قرب به (الله) باشد در این باره مولوی بر داشت
بسیار جالبی کرده گوید :

چسیت دنیا ؟

رز خدا غافل بدن !

نی به مال و نی زرد فرزند وزن

مال را ،

کز بهر دین باشی محمول ،

(نعم مال صالح)

خویش رسول .

آب در کشتی هلاک شتی است

آب اندک زیر کشتی پستی است

مستغفانه ما که کسب کردین را بیکانه دشمن حیات خود میشناسد و به آن که تخدیر می چسباند در حالیکه

بقول بعضی از متفکران : خودش افزون خطرناک توده است رهبانیت بدعتی مسیحیان

را باز به اسلامی اشتباه کرده و به آن تاخته است .

آنچه معنی می گنجی از دنیا و گریز از مسئولتهای آنست مناسب با همان رهبانیتی است که قرآن

در باره اش میگوید:

وَرَبَّانِيَّةً اِبْتَدَعُوا مَا لَكَ بِنَا عَلِيمٌ

رهبانیت را سیمیان اختراع کرده اند و ما آنها را موظف به رعایت آن نکرده بودیم .
و آنچه بمعنی ترک شغلی نسبت به دنیا و رضا و خشنودی به کم و اندک آن است ، برای
رسیدن بمقام صد عالیت و والا تر زهد است .

چنین زهدی نه تنها طبقه ریجبر و تمیذست را به سود کلنگان اجتماع تحذیر نمیکند ، بلکه
چه از نظر فردی و چه از نظر اجتماعی فایده مائی بسیار و لرزنده دارد .

زاهد اسلام ، به دنیا پشت پا نزده است ، تاراه را برای بهره گیری و عیش و نوش اهل دنیا
فراموش سازد ، بکده در جهل اهل رضا و خشنودی از آنچه به اجحاف و ستم به بعضی و تزویر و
بلاخره از راه عدالت و مساوات بدست آمده ، آگاه و بیدار و متعهد و وظیفه شناس باشند
گرفته و در راه اهداف بلند انسانی و اسلامی خود و برای قرب به (الله) میکوشند
و بر اندام شغلیات دنیا و طر فدارا پنا نمانند (زور) و (زرا) و (تزویر) لرزه درک
و رسوائی میاندازد .

آیا بهتر نیست ما کسی را که انهمه در تحریف حقایق ، کوشش است و حق توده ما بدانیم ؟ !
و اینها بر اثر گاهی بیشتر خواننده محترم با مفهوم اسلامی زهد ، ملیر و ازیم به بیان فوائد و تائیدی

که در منابع اسلامی برای زهد گفته شده است :

۱- آسایش روحی و جسمی

این نکته مسلم است که چشم تنگ شیفته دنیا را هیچ چیز پر نمی کند و بنا بر این ، هرگز در این دنیا بدیه رضا و خوشنودی نمی رسد آنها چنانچه تلاش بیشتر کنند و مجرده و تنگش غم و اندوه باشند و احساس کمبود نمایند . اما آنکه بدیه ولای زهد رسیده اند جسماً و روحاً آسوده اند . نه غم اندوز دنیا روشنا را می آزارد ، نه تلاش به حد و اندازه حبش را رنجور و آفسوده می سازد . از این جهت است که پیامبر گرامی اسلام فرمود :

الزهد فی الدنیا یریح القلب و البدن !

زهد در دنیا روح و جسم را آسوده می سازد .

و نیز علی دغ میفرماید :

الزهد کلّه بین کلّین من القرآن : قال الله سبحانه : (لکلبنا نأسی علی ما فآتم ولا تفرحوا بما آتاکم)

و من لم یأس علی الماضي و لم یفرح بالآتی فقد أخذ الزهد بطرفیه ۲

۱- نهج الغصاه کلمه ۱۷۱۳ ۲- نهج البد حکمت ۴۳۹ . این تعبیر نهج البد تأیید

روشنی است بر آنچه در غیب اصناف در توضیح معنی زهد گفته است . زیرا چنانکه دیدیم دی ←

تمام حقیقت زهد میان دو کلمه از قرآن است . و فایده آن بختی : خداوند سبحان اینست که :
 (بر آنچه از دست داده اید تأسف نخورید و بر آنچه بدست آورده اید ، فرخاک نرود) هر کس
 بر گذشته تأسف نخورد و بر آنچه بدست آورده ، فرخاک نشود ، هر دو جانب زهد را گرفته است .

۲ - نیروی روانی

روح ناتوان و ضعیف از عمده اسبم وظائف بر نیاید و در برابر آرزو و آنچه که ممنوع و حرام
 است ، قدرت مقاومت ندارد . انسان پیش از آنکه بفساد تقویت جسمی باشد که باید باشد
 - باید بفساد تقویت روحی بیفتد ، وگرنه قدرت جسمی بدون داشتن قدرت روحی با
 زیاختش هم نخواهد بود . شجاع ترین افراد کسی است که بر نفس و هوای نفسانی غلبه کند .
 بقول سعدی :

عنان باز سپان نفس از حرام بر دی برستم گشتند دسام
 تر بادشمن نفس همخا زای چه در فکر یکبار بیجا نه ای ؟
 زهد بمنزله زره غیر قابل نفوذی است بر تمام روح انسان . روح زاهد قوی است .

→ حالت رضا و شهنوئی را در مفهوم زهد اخذ کرده است و بنا بر این نمی شود زهد اسلامی
 را بمعنی تنفرد بی میلی محض گرفت . ۲ - نهج البلاغه صحت

همچو بسید آمل و آرزوهای پست ضعیف نمیشود و هرگز از پیشروی در راه اهداف عالی انسانی از کوشش و تلاش باز نمی ایستد. علی (ع) فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ الزَّادُ قَصْرَ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عَيْنُ الْبُخْلِ وَالْوَرَعُ عَيْنُ الْحَمَامِ !
 در مردم ، زهد آینه گرایی است که دنیا را غنیمت و شکرگزاری نسبت به نعمتها و پرستیزگاری در برابر محرمات و کارزار شست و خطاست .

۳ - همدردی و مسادات

از عالترین و پرشکوه ترین ابعاد زندگی اجتماعی ، همدردی و مسادات است .
 شایسته گان و دلایب حکمت دنیا و لذائذ آن در این بعد زندگی ، مقام و مرتبه امر ندارند .
 نام آنها در طوایف آنها که بر این درجه از زندگی رسیده اند ثبت نیست و نباید باشد .
 تنها در این مرحله ظهور می دهد که به بهره کم و حتی کمتر از این زندگی راضی باشند .
 که آنرا زهد و زهد دارند . علی علیه السلام فرمود :

إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ الْحَيِّ انْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ فَبَعْضُهُ النَّاسُ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ قَرَّةً^۲
 خداوند بر امتی حق واجب کرده است که زندگی خود را بسطع زندگی ضعیفان و مستمند قرار دهند . تا زندگی بر فقر استوار نسود .

۱ - نهج البلاغه حکمت ۴۳۹ ۲ - نهج البلاغه خطبه ۲۷

جائز و بی غیت که تنها کسی می تواند چنین باشد که در مکتب تربیتی اسلام بدرجه زهد رسیده و دنیا محلی نسبت به دنیا را از وجود خود برانداخته باشد.

۴- ایشار

ایشان این است که انسان در حالیکه خود نیاز دارد، دیگر را بر خود مقدم دارد. افراد کمی هستند که بحسین مرعش اثر می یابند. تربیه ایشان بالاتر از کثرت است که تنها به همدردی و مساعدت اکتفا کرده اند.

بدون تردید، حالت باشکوه ایشان هم باریک شدن است پیش میاید که در آن زهد باشند اما که: باریک دستمال قیصریه را آتش میزنند هرگز نمی بینند نسبت به یک انسان و یک همزدم و هم فکر و هم هدف، ایشان کنند.

قرآن کریم در سوره انسان که حقاً در توصیف مقام ایشان کامل است و به شهادت مفسران اسلامی در وصف علی و زهرا و حسین (ع) میگوید:

وَلْيُطْعَمُوا عَلَىٰ جَنَّةٍ مَّسْكُونَةٍ يَتَنَجَّوْنَ فِيهَا مِنْ عَذَابٍ مُّهِينٍ ۖ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوْحَةً لَّاهُتٍ لِّئَلَّا تُشْكُرُوا ۚ وَلَا تَشْكُرُوا ۚ ۱

طعام را در عین علاقه و نیازی که به آن دارند می پستند و قییم و اسیر داده، میگویند:

۱- سوره انسان آیه های ۸ و ۹

و برا خدا میدهم و از شما پادشایان شکر می انتظار ندارم .

۵ - آزادی

آزادی و درستی کی از کجالت حالیه نیست ، این به هر چه درستی پیدا کرد ، به بردگی
کشاده میشود . تنها از راه زهد است که این میتواند آزاد زندگی کند و در دام بردگیهای آشکار
و پنهان محسوس و نامحسوس گرفتار نشود . علی (ع) درباره حضرت عیسی که یکی از مظاهر
برجسته زهد است ، می فرماید :

ولا طمع بذله ۲

طمعی در وجودش نبود که او را بخواری بکشاند .

نودوی (ع) که زهد را بمفهوم دقیق اسلامی دارا بود ، در نامه ۴۵ نهج البلاغه ، خطاب
به دنیا می فرماید :

اغری عنی قوائده لا اذل لك فتسذیننی ولا اسلس لك فتقودیننی

از من دور شو - بخدا محارم را بدست تو نمیدهم ، تا مرا رام ساخته ، بهر جا که خواهی
بشانی .

۶ - حق پرستی و عشق به حق

۲ - نهج البلاغه خطبه ۱۵۸

و نینداری به این است که انسان در برابر حق یعنی خداوند به نیایش پردازد.

نیایش، زغرزه عاشقانه است که در برابر حق است، درست است که نیشگران به اندام تن به نیایش میروند، ولی تنها بهنگاهی به فلسفه نیایش سیده و عمل کرده اند، که جز میبود حقیقتی کسی و چیز را در هر سر سر دل و خوشگانه و پذیرا نشوند و در حال که در هر محراب چشم به قید دارند، رشته دل را بدست تبهان طراند و اهرمیان خیانتکار نداده انسان بهنگاهی نتواند بر این نزدبان که موعود کند و آرزو بر بار رفتن بجای اهل ایمان توفیق میابد که پیرایه از زرق و برق، مال و منال، و جاه و جلال، و در نور و آریسته به جاده زده شده باشد. اکنون به گوشه از زنگنه علی دع، در همان نامه که باز به است لذت که هزار بلند و زاهد نشاء او توبه کنند:

طوبی لنفس اوت الی ربهما فرضها و عرکت بجننها بوسها و هجرت فی السیل غضبها حق
اذا غلب الکری علیها انقشرت ارضها و توسدت کفها فی معشر اسر عوینم خوف معادهم
و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم و همیت یدکر ربهم شفاهم و تقشفت بطول استغفارهم
ذنوبهم اولیک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون

چه خوشبخت است آنکه وظائف خود را نسبت به خداوند انجام دهد و در سختی شکیلا باشد و شبها بیدار بماند و بهنگاهی که خواب بر او غالب گردد، زمین را بستر و دستمال باشد گرداند!

آنکه از گروهی است که خوف معاد، خواب را از چشمشان گرفته و لبتشان بذر خدا مشغول و
گن هشتان بر اثر استغفار بسیار پرانده شده است. این حزب (الله) میباشند!
تنها همین حزب رشکوار است!

۸ - بازدهی زیاد

آنان که به زهد را نیده و به کم از دنیا راضی شده اند، بیشتر میتوانند در زندگی این جهان
بازده داشته باشند. تجملات و تشریفات سنگین و کم کردن، علاوه بر آنکه به نیروی انسانی
عظیمی نیاز دارد، هزینه زیادی هم لازم دارد. کسی که گرفتار این تشریفات و تجملات بشود،
هرگز نخواهد توانست سانس از شبانه روز را صرف کارهای مفید علمی یا اجتماعی کند...
خدمات علمی و قلم و مال و سیاسی به همو عا برایشینف مال و منال و مقام دنیا غیر ممکن
است. آنها به خاطر همان شینفلی که نسبت به دنیا دارند، مستم مردم را خدا خود میکنند.
آنها بچوقت حاضر نیستند فدا مردم بشوند. آنها هرگز فدا حق نمیشوند بلکه حق نیز در پای
مطامع و هوسها آنها قربانی میشود.

باز هم رهبر گرانقدر اینان واقعی علی علیه السلام در همان نامه مینویسد:

هیهات ان یغلبنی هواى و یعوذنى جشعى الی تخیر الاطمة و لعل بالکجرا و بالیمامة
من لا طمع له فی القرص ولا عمد له بالشیع او ابیت مبطناً و حولی بطون غری و الابد

مُتَرِی

هرگز هوای نفس برین چیز نمیشود و حرص و آز مرا دنبال طعام های متنوع نمیشاند.
چپشاید به حجاز یا یامه گرسنه ای باشد، یا من سیر بخوابم و دور و بر من شکمهای
خالی و جگرهای سوخته باشد!

چنین مردی میتواند به یاد لرستان و جلد سقزخان بوده، نیاز آنها را تأمین کند، نه آنکه
همواره در صد و شصتبارگه و عیش و نوش باشد.

۹ - نیرودی جسمانی

آنها یکدستی ناز پرورده دارند و به خوشیها خورفته اند، در برابر سختی با حوادث و در برابر
خستگی همت و نیروی ندارند. اینها بدقت سبز و خرمی میمانند که در کنار جویبار و چشمه سار، در
یک هوا معتدل و لطیف پرورش یافته و هرگز دچار سرمای سخت و گرما سوزان و بی آبی
و کم آبی نشده اند. اما زاهد، که به حد اقل خوراکها آتفا میکند به سختی با و فرزندانش با
ورزیده میشود، همچون درختان جنگلی است که نه به سرما میخشد و نه به گرما از پای در میآید و نه
با این زودیها بی آبی به او صدمه ای وارد میکند.

بعضی ها میگویند: اگر خوراک علی اینهمه ساده و ناچیز است چرا او از همه جنگاوران
نیروستد و از همه پهلوانان برجسته تر است!!

و او در همان نامه که به عثمان بن حنیف نوشته، فرمود:

الا وان الشجرة البرية اصلب عودا والردائع الخضر ارق جلودا

مان که درختان بیابانی چوبی سخت تر و درختان ناز پروریده باغ و بوستان پوستی نازکتر و لطیف تر دارند!

۱۰ - اجرای حق و عدالت

تنها قاضی یا زمامداری می تواند به عدل و داد حکم و فرمانروائی کند که بهره مند از زهد، سادگی باشد. نه آن قاضی شیفته و دلناخته جاه و مقام می تواند بر سندی که از نظر اسلام، جای پایبران یا وصی پیامبران یا مردم شفاعت مند است^۱، بنشیند و مجری حق و عدالت باشد و نه آن زمامداری که حکومت را برای ارضاء همسهای آلوده خود - و نه برای خدمت مردم - میجواید، در این راه طعنی بنهد.

که در آنکس که از کتب علی الهام میگیرد و این شعار زنده علی را شعار خود سازد:
لَوْ عَظِيتُ الْاَقَالِيمَ لَسَبَّحْتُ بِأَعْيُنِهَا عَلَى اَنْ اَعْصِيَ اَللّٰهَ فِى مُلْكِهِ اَسْلَبَهَا جَلْب
شعیره ما فعله ۲

۱ - مفاد روایتی است که امیر المؤمنین به شرح فرمود: اقد جلبت مجلسا لا یحلبه الا نبی او وصی نبی او
شقی ۱ و سائل الشیخ ج ۱۸ ص ۷ درج نشده است که جز پیامبر یا وصی و مجرب نهاده پیامبر —

اگر حکومت سراسر جهان بمن بدهند و از من نخواهند که بمحضیت خدا، پوست جوی را از دامن
موری بگیریم، نمی پذیرم.

۱۱ - مسافرت به تاجیک پستی

یکی از بلامی بزرگ اجتماعی، تاجیک پستی است. بسیاری افرادی که پولهای کلان و بی اندازه ای
صرف مدو تزیینات و تشریفات کمزیر میکنند. اتفاقاً این بلیت روز بروز هم کمتر و
کمتر روشت و افزایش است. بقول نمونه:

اخیراً یکی از بانوان ایرانی در پاریس پالتو پوست بسیار گران قیمتی خریداری نمود. چون پالتو برای
خانم هم بند بود و هم شاد، صاحب مزون معروف پوست از خانم میخواهد که هفته بعد
برای پرو سری به آنجا بزند. خانم که لازم بود به ایران بازگردد، قول هفته بعد را داد و بلافاصله
به ایران آمد و هفته بعد باز دیگر برابر پرو پالتو به پاریس مسافرت کرد و چون پالتو هنوز ایرادی
داشت و آمادگی کامل آن حداقل ده روز دیگر طول داشت، خانم ۴۸ ساعت بعد به ایران
بازگشت و ده روز بعد برابر گرفتن پالتو باز به پاریس سفر نمود. تا بالاخره توانست پالتو مورد
نظر خود را بدست آورد. من خود خانمی را میشناسم که از فرط بی نیازی از همسر جدا شده، آوازها
تمام مبله در لندن و ویلانی قشنگ در پاریس و جایگاهی مناسب در آمریکا و یک خانه مجلل

→ و یا شقی و بیگت کسی نمی شنید. ۲ - هیچ البلاغه خطبه ۲۲۲

یادرن هم آقاخان دار ، اونا سیس ماتند در تهران دارد . با اینکه هفتۀ بعد اودا در تهران دیده بودند خبرش را از آمریکا داشتیم و ردپایش را در لندن و اثر انگشتش در پاریس . این خانم بیکاره که معادل دارائی و درآمدهای قهرمانها بصورت انگشت سفید و سبز و کبود داشت دارد ، خدا میداند و کمر کچیان که غیر از زیبائی مصنوعی و جوانی نسبی پشت گرمیش به صیت ؟ !

مفهوم دقیق دانشخانه و بیکانه مانده زهد اسلامی ، مبارزه با همین تحلل پرستی ما و دلخوشی ما است .

نهی النبی دص ا عن قیل وقال دثرة السؤال واضاعة المال ۲
پسایمبر خدا از قیل و قال بسیاری سؤال و ضایع کردن مال ، نهی کرده است .

۱۲ - پی بردن به عیوب دنیا

هر کس شیفته و دلپاخته هر کس و هر چه بشود ، از تشخیص عیبهای او عاجز است .

دلپاختگان دنیا هم نمیتوانند عیب های آنها تشخیص دهند و بجای اینکه بعنوان نزدبان و وسیله کامل مورد استفاده اش قرار دهند . پدش میسازند ، خاصیت زهد این است که انسان را بصیرت کامل میبخشد و او را در راه بهره گیری کامل از جنبه های مثبت دنیا و دور داشتن آگاهی

۱- روزنامه کیهان شماره ۱۰۳۶۹ - ۲۰ سفینه البحار : سرف

یاری میکند. علی دع افرمود:

از به فی الدنیا میبصرک الله عیوبها ولا تقفل فقلت بمنقول غلب !

در زندگی دنیا زهد پیشه کن تا خداوند عیبهایش را بر تو بنماید و غفلت مکن که مورد غفلت نبستی.

۱۳ - زهد سرمایه و ثروت است

از همه اینها که بگذریم بهترین سرمایه آن است که همراه از نظر اقتصادی برای انسان مفید باشد.

و باز بهترین سرمایه با سرمایه ای است که حفظ و استفاده صحیح از سرمایه های دیگر به آن

بسیار داشته باشد. از دیدگاه علی (ع) چنین ثروتی زهد است. زیرا فرمود:

الزهد ثروة ۲

۱۴ - اعتماد به خدا

همگامی که انسان ترک وابستگی و شکیلی نسبت به دنیا کرد و از راه زهد به چنین مرحله ای

رسید، بهتر میتواند، تکیه گاه خود را خداوند قرار داده، در همه حال به او اعتماد کند.

امام ششم فرمود:

ليس الزهد في الدنيا باضاعة المال ولا تحريم المحال بل الزهد في الدنيا ان لا تكون بما في

يدك اوثق بما في يد الله ۳

۱- نهج الهدى ص ۳۹۱ - ۲- نهج الهدى ص ۲ - ۳- سفینه البحار: زهد

زهد در دنیا به ضایع کردن مال و محرم ساختن حلال نیت . بلکه زهد در دنیا این است که
به آنچه در دست داری استمادت بیشتر از آنچه پیش خداست نباشد . پایان



رسول الله
ص
مح
علی ولی الله
ان اکر تم عرفد الله آیتینکم

۱۲

سعادیت؟

نگارشر : استاد عماد زارادہ صفائی

۲۶۰

نگارش استاد علامه رضا باطنی

سعادت چیست ؟

بِسْمِ تَعَالَى وَآلِ الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرُ مَجْذُوذٍ

خوانندگان ارجمند اکنون صحبت ما درباره سعادت است. اینکه حضرت حسین علیه السلام چگونه معنی فسر نموده سعادت از معنای است که یک کلمه نیست تواند مسائل را پاسخ کند بلکه با دربار آن شرح و مطبی داد. - هر یک طبقه از مردم سعادت را معنی کرده اند و این معنی در خور عقل و خرد آنها بود و چون مورد دقت قرار گرفته معلوم شده سعادت غیر از آن است. اینک مشهورترین معانی سعادت را برای شاعران میگویم.

بگفته از مردم سعادت را عبارت از ثروت و تمول میدانند و هر تمول ثروتی را سعادتند می شناسند و در صورتیکه این تصور غلط محض است و بسیار دیده شده اشخاص ثروتمند بایک عالم و تنگنای بدینا نگرسته و گاهی حسرت زندگی بخیف و نقیر بیاکش و روزیافز و در کاسب ضعیف و خوار بالاخره خود را انتحار کرده و از این زندگی تلخ خلاص یافته.

بیک دسته دیگر از مردم سعادت را علم و دانش میدانند. این طبقه هم تقریباً مانند تصورات دسته اول باشند و رفتن زیر ابر مردمان عالم و دانشمند دیده شده اند که در اثر احساسات تند عین خود از وضعیت فردی یا اجتماعی متالم و متأثر گشته و از جهل و نادانی اجتماع شتاب داشته از

زمان و محیط خود ناپسندیده اند، وقتی صفات زندگانی دانشمندان جهان را دریای درق و نرم
 می بینیم اکثر دانشمندان جهان از محیط و ملامیات اجتماع مستغفرو شاکي بوده و با تحکمی ترک آنجا
 گفته اند. شرح حال نواب شبر و دانشمندان که در کتب جال و دواوین و شرای عرب بسم و
 میشود هر شب بدعتی است این بنده که تاکنون شرح حال هیچ سزافر از علمای اسلام
 را درسی بعد با چندین هزار کس جمع آوری کرده ام دیده ام که اغلب آنها اسیر احساسات تند خود شده اند.
 یک طبقه از مردم سعادت را اندرستی و سستی مزاج میدانند، اینجاست هم بهان معانی سابق
 شبیه است زیرا بسیار مردم عالم و تندرست و صحیح الاعضاء دیده ام که دچار امواج اندیشه افکار
 گوناگون شده و با ارقام و حرفاتی مواج گردیده هر چند کوشند اند خود را از فشار اضطرابات افکار و اذیت بپوشانند
 ممکن نشد و چه اشخاص بیچاره صحیح الاعضاء که برای تمدن اعصاب حسنه و مانعی خود باین همه
 عادات زشت مبتلا گشته و دودهای سموم کننده را استعمال کرده اند و در اتی تسکین خاطر خویش
 پناه بدخانیات و مخدرات برده جبارانند و اعصاب تنفس خویش را خراب نموده اند کاش همین
 اندازه هم قناعت میکردند برای دفع مضار این عادات دفع فاسد با فسد کرده بشروبات الکلی
 و سموم قتل هم تجاوز کرده خود و خاندان و فامیل و جامعه را فاسد و فنج کرده اند.
 این افراد را بسیاری دیده و شنیده ام که چگونه اسیر احساسات تند و افکار خرافی خود شده و دست
 با فزون و شر و ب برده و در نتیجه جزن خمری با نماند دست داده است پس تندرستی تنها هم سعادت نیست.

یکدسته مردم سعادت را در عشق، آزادی، انجام وظیفه و غیره میدانند، ولی هر یک از این کلمات
مانند معانی سابق خالی از نقص و خلل در سعادت فرد یا اجتماع نیست.

بیشتر مردم سعادت را با خوشبختی اشتباه کرده اند سعادت بگویند منظور آنها خوشبختی است
خوشبختی بگویند مراد آنها سعادت است، در وی اهل اختلاف موضوع بحث میکنند و لذا تحقیق
مفهوم مطلوب خود نمیرسند امروز اگر گفتند فلانکس خوشبخت است منظور گوینده اینست که بطور
وسائل مادی زندگی و رفقایات مناسب ریاست برای او فراهم است ولی اگر گفتند این
شخص سعادتمند است این تعریف صدق نمیکند برخی گفته اند سعادت برای روح است سعادت
عبادت از آسایش فکر است، خیال راحت، آزادی روح سرکامل تعالی معنوی است
اینهمه سعادتمندانیم گذشته است زیرا ممکن است یک روز این کلمات ارکان سعادت
را تشکیل دهند ولی خود به تنهایی حقیقت سعادت را نشان نمیدهند.

پس سعادت چیست؟ بحال اجمال با اول موضوع برگردیم. حضرت لقمان حکیم در مواعظ بفرزندش میفرماید
سعادتمندترین مردم کسانی هستند که مجالس علما باشند. تا تعلیم نسل جدید و آیندگان را دهند زیرا سخنان
عالم مانند چشمه خوشگوار است که همه مردم محتاج بآن هستند و از آن متبّع میشوند. بگویند سعادتمند کسی است
که خازن دلش از نور حق روشن گردد و قلب او بواسطه ایمان بحق از مهر محبت پر باشد سعادتمند کسی است
راهنمای بحق باشد و سخن او برای مردم مفید باشد گفت ای پسرک من انسان سعادتمند دارای اخلاق فاضله

مانند : وفار . سینه نگی . عدالت . حلم . رزانت . احسان . دانش . خرم و بر
 ترس از خدای تعالی . عمل خوب . عفو و اغماض فروتنی . لقمان گفت سعادتمند کسی است که اگر سخن
 گوید از روی علم است و اگر سکوت نماید از راه علم است اگر قدرت یابد عفو کند و اگر مظلوم گردد بخشد
 اگر از او سؤال کند گمان نمیکند و اگر از او خواهش نمایند بخشش نکند اگر متکلم باشد از روی فهم سخن گوید
 اگر مخاطب شود می فهمد اگر تعلیم کند سبب را سخن گوید و اگر طلب علم نماید سؤال نکند سعادتمند اگر عطا بخش
 کند منت ندید و اگر باده عطا شود حق احسان کند راضی شود اگر با عالم تر از خود نشیند از علم پرش
 کند اگر با نادان فرین گردد تعلیمش دهد . سعادتمند در بی نیازی افراط نمیکند در حال فقر خرج ننماید هر کس
 باو نشیند از علمش منفعت برد و از موعظت اش بهره مند گردد او با فوق خود منازعه نمیکند و با دون خویش بجوار
 نیستد اگر چیزی نداند اظهار دانش نمیکند اگر اندک گمان نیستد سعادتمند اموال مردم را بحیف تصرف نمیشد
 حق از رحمت او آسوده اند و کن اواز حرکات مردم در تعب و رنج است در اعمال خیر جاودت و است
 و در کار شریکد و کند است سعادتمند بهنگام ادا واجب قوی است و کن در موقع معصیت
 ضعیف و ناتوان نسبت بهوات نفسانی جاہل است اما برای تقرب به حق تعالی عالم .
 دنیا برای سعادتمند غربت است و موطن اصلی او آخرت است او امر معروف میکند و نمی از نهی
 بنماید باطنش منطبق با ظاهرش و قولش مطابق فعلش میباشد اینها علم است انسان سعادتمند است
 بیان لقمان حکیم بدون آنکه دارد ماهیت سعادت شود علم است و آثار سعادتمند را بیان کرده و مجموع

ارنسن تربیت دین اسلام است .

بعقیده نویسند سعاد و خوشنودی از زندگی است و چون زندگی فاعلیت محفوظ از جسم و روح است باید این خوشنودی متضمن سعاد مادی و معنوی بدون افراط و تفریط باشد زیرا اگر زندگی یک فرد یا یک جامعه معتدل باشد آن فرد یا جامعه از زندگی خود خورسند بگردانند و اگر فرد یا جامعه ای از زندگی خود خورسند بگردانند میتوان ادرا سعاد تمند نماید و اگر این معنی را سعاد بدانیم وردی سعاد بیایم این گوهر بر قیمت که هر کس آنرا بر قیمتی طالب و خریدار است خبی کیاب و در افراد بذرت اتفاق می افتد چه جای جوامع و ملل بلکه بعقیده بعضی سعاد برین معنی وجود خارجی ندارد زیرا اسطین معروف کهنی که میگویند کل من فی الکلون و هم اذ خیال و گوید کل من لا قبت لیکو در شغری هذا الدنیا لمن در علل محدودیت از سعاد بر طبقه اظهار عقیده ای کرده اند پاره از مردمان سبب فقدان سعاد را فقر دانسته یک دسته جل را شقاوت مشتاخته اند . خواج اسلام با اساس سلطنت مخالف بودند . روم و ابو العلاء معری تمدن و حصار بشر را علل شقاوت خوانده اند اینها همه عقاید است که خالی از خلل نیست زیرا ممکن است این مواد ارکان شقاوت را تشکیل دهد ولی خود موجب شقاوت نمیشود این امور نه خود به تنهایی ایجاب سعاد میکنند موجب شقاوت بگردان باز سوال اول تجدید میشود که سعاد چیست ؟ اگر و بی معتقدند علت علل سعاد تعدیل اخلاق فرد یا جامعه میباشد معنی خبی افراط و تفریط و امور سبب ناراضی شدن و محدودیت میگردد .

دروغ . تقلب . خیانت . ظلم . خودخواهی . نخوت . شہوت . طمع . حرص
 آز . تعدی به حقوق دیگران و امثال این رذائل اخلاقی موجب زوال آزادی و راحتی گشته
 و خود بخود فرد یا جامعه را بجدال و کشمکش می کشند . در مقابل اخلاق حسنه و فضائل راستی
 صحت عملیات . رعایت حقوق برادران دینی ، رعایت حال ضعفا و زیردستان ،
 فرد تنی و مبر و تمل ، بردباری و رفاقت ، اسباب آسایش حاضر و موجب سعادت و مانع
 شقاوت و محرومیت از عزایابی اجتماعی خواهند شد افرادی که دارای رذائل اخلاقی و فاقد فضائل
 نفسانی هستند هم از سعادت محروم و هم زندگانی ناراضی و بلاخسره روی سعادت را نه خود آنها
 نه جامعه آنها نخواهند دید و همیشه خود و خاندان در جامعه ناراضی و جامعه از آنها در پنج و محنت میگردند
 از این نظر برای توان چنین استفاده کرد که پیدا کردن سعادت راه و هدف مخصوصی دارد که باید
 بر آن خط مشی سیر کرد و ضمناً عقاید قرن دیگر هم بدست میاید که علت شقاوت و بدبختی را فقدان مطلوب
 خود میدانند مثلاً اشتران علت را اصول مالکیت و علاج را الفها آن اصول میدانند گرچه این
 منطق بدون استدلال و برهان عقلی است طرقدار فزادان دارد بسیاری از اخواب مختلف شکل
 زعماء و فاضلین بزرگ که برای اصلاح این مردم دغدغه راه سعادت به بشر در عالم عرض جودی نموده
 آنها هم تقریباً همین زمینه سیر کرده و فقدان هر چیز را سعادت میدانند و در هر حال همه عقیده دارند
 که اخلاق بد را باید از فرد و جامعه دور کرد و فضائل حسنه و ملکات فاضله نفسانی را نشر داد

علمای اخلاق و دهران بحق و حقیقت معتقدند برای نیل سعادت چهار راه برای بشریت جز آنکه بفصل
 اخلاقی که بر توی از تعلیمات مقدسه استسبا، و ریل است توسل حبسه و آراستن آسمانی چرانی
 بر توی زن در راه تاریک زندگی بشر بر آفرینند تا سعادت برسند زیرا فصل اخلاقی اگر خود
 سعادت نباشد اسباب سعادت می تواند نبود تعلیم عالیه آسمانی است که حسن خودخواهی
 خود پندی و کبر بائی را از بشر دور میکند و شوائب نفسانی و حبس مایست و جاه طلبی و ثروت را
 در بشر ضعیف می کند و از بروز جنگهای داخلی و خارجی که جز برای دین است جلوگیری بنماید و نتیجه خود
 و یک جامعه مملکت جهانی را قربان تا به صلوات و شهنش پستی نمیکند .

خوانندگان محترم در خاطر دارند که دو جنگ اخیر جهانی هر یک قریب صد سیون از افراد بشر را نابود
 کرد و ناقص اعضا، و منقود و بی اثر گذاشت اینهمه کشتار فدای حرم و آرزو و شهنش و پادشاهان و پادشاهان
 اگر تعلیم آسمانی در قلوب این افراد سلطه و امارت داشت دست آنان از این جنگهای خونین
 باز می داشت همان تعلیم است که حسن ارتقا، و ترقی و تکامل روحی را بر بشر راه نمائی میکند و همان
 تعلیم است که بشر را از حیض مذلت و زبونی مادی نجات می بخشد و برادج ملوک و علما و فراع
 آسمان رنفت سیر میداد چون نوای روحی و جسمی در عالم تربیت دینی یافت و تعدیل پیدا کرد
 سعادت خود بخود رومی آورد و شقاوت رخت برمی بندد .

شما خوانندگان عزیز برای تصادد و باره اشخاص با فواید عمومی مرا جبر کنسید و قتی خوبی و بدی را

زیبائی فضائل و رذایل یک فرد را بنحیدر آنکه روی آن حکم و تفاوت کمی نسید که این فرد خوب
 باید است نوای جهانی چون تعدیل یافت و در غریزه عمل از افراط و تفریط کاست بی شک
 تعقد و تعدیل و احترام کاذب بشه واقع میشود زیرا خوب مطلق و بد مطلق در آن که مجمع البحرین و رذائل
 است و بیان نوای عقل و شہوات گرفتار است وجود ندارد که در خوب سبب تعدیل اخلاق
 است در اسلام از این نمونه بسیار دیده شده که تاریخ شاہناظر آن میباشد. اینها مقدمه
 برای این حقیقت است که تشریح کشیم سعادت چیست ؟ به سبب سیم مرحله را در مردان مایل اندیش
 و نخبه سببمنداران عالم بشریت حضرت حسین علی قمران سیاست مئی و دینی این مکر را چگونه
 معنی کرده است حضرت حسین چون خود را در مقابل یک حکومت ظالم و بیدار کرد و یک خرب
 نیرومندی از بنی امیه دید که تمام رذائل اخلاقی را با جراگه داشته و فاقد فضیلت گشته و شقی ترین
 مردم فرادین خرب را تشکیل داده آنها یکی از سعادت دور شده اند و روش آنها موجب تنگ
 دین و ناموس اسلام و محو قرآن میگردد. خرب شقی بنی امیه خرب مال و منصب و تمایلات
 و شہوات آتیم نداشته حضرت حسین یک و تنها در مقابل آنها قیام کرد و با خفست علی کاخ بیدادگری
 بنی امیه را و از گون ساخت .

حضرت ابی عبد الله سعادت را دین و عمل با حکام آن میدانست او سعادت
 را بحقیقت در راستی و ارشاد و تقویت روح و تربیت نفس و کردار حسنه می ساخت و لذا

سعادت خود و جامع مسلمین را باین دید که یک منضت لرزانده و خونین برپا کند تا شقاوت را از ریشه
برکند و پایه فضیلت سعادت را استوار سازد . امام حسینؑ میفرمود روزنامه امید و دریچه سعادت
روزی برای مسلمانان باز میشود که مبادی اخلاقی اسلام را عمل کند روزی بر جهان
سلطه میسپاید که از تمام قوانین مقدس قرآن که راه سیرت و ترقی و رشد عقلی است
حد اکثر استفاده را بنماید .

امام حسینؑ میفرمود سعادت خوشنودی از زندگی است و خوشنودی از زندگی
در سایه علم و فضیلت و دین و تقویست بدست میآید و لذا خودش با علم
پخته شدن بتجسین مبارت خاندانش با اطمینان شهادت اصحاب و اولادش
از زندگی راضی بود و بارضایت بقل و شهادت قیام کرد تا سعادت پیروانش را
تامین نماید .

فداکاری کرد تا ارکان فضیلت را بیاورد امام حسین با خون خود و اولاد و یارانش
سعادت را عطا ترجمه و معنی کرد و بر صفحه روزگار نوشت و فرمود هرگز و شهادت
سعادت آمیز بهتر از زندگی که ذلت بخش و زبون آور است ادرا در هر قدم
مبای فاضل اخلاقی را بردم میاموخت تا آخرین کلمه گفت را منم برضا
خدا و صبر میکنم بر بلاهای او . پایان

قرآن
رسول اللہ
محکم دلائل
ران اگر ہم غنہ اللہ آیتیں

مجزہ ابدی و جاوید

نکارشر: محمد نظام پور

۱۳

۲۷۰

بسمه تعالی

یکی از معجزات جاوید و همیشگی پیامبر قرآن است که همیشه از تمام خطرات و تحریفات محفوظ بوده است زیرا خداوند همیشه در قرآن تذکر شده است که «تَرْتَمَّا الذِّكْرَ وَلَیْ فَعْلُوْنَ»
ما نازل کردیم قرآن و محافظت آن هم با خود ما میباشد و آنرا محافظت میکنیم. و بتائیدات
خداوند بجای تحت عنوان معجزات جاوید تمیید شد و ضمناً از مطالب بعضی از مجلات و روزنامه
و نشریات برای تمهید این بحث استفاده شده است

دکتر اسلام علی مراد بیگ الهدی

محدث . انتظام پور

معجزه عبارت از کار خارق العاده ای است که جهات سه گانه زیر در آن جمع باشد ؛
۱- این کار خارق العاده کفّی خارج از حدود توانائی نوع بشر باشد و هیچکس حتی
نوابغ جهان نتوانند با تکیه های نیروی انسانی همانند آنرا بیاورند .

۲- باید توأم با تسخیر و یعنی دعوت بمعارضه و مقابله باشد ، باین ترتیب
که از تمام انسانها دعوت کند که اگر میتوانند و قدرت دارند مانند آنرا بیاورند .

۳- باید توأم با دعوی سپاهبری باشد ، یعنی آورنده آن به عنوان یک سمنده
برای صدق گفتار خود در دعوی رسالت از طرف خدا آنرا انجام دهد .

بنابر این اگر کسی از این جهات سه گانه در آن نباشد معجزه نامیده نمیشود .

از اینجا تفاوت معجزه با کارهای نوابغ جهان و کشفیات حیرت انگیز علمی (احمالاً
روشن میشود ، زیرا کارهای نوابغ و کشفیات عجیب علمی گرچه در نوع خود نادر و
کم نظیر است ولی از قدرت و توانائی نوع انسان بیرون نیست ، و هیچ بعدی
ندارد که مانع دیگری نظیر آنرا انجام دهد ، اما معجزات باید در وضع و شرایطی باشد
که هیچ احتمال نزود یک بشر غیر مربوط بجهان مادی و طبیعت هر قدر هم فوق العاده
و مانع باشد نظیر آنرا انجام دهد ، این مطالب را میتوان در ضمن مثالی
روشن ساخت ؛ اگر یک کودک ۶ یا ۷ ساله مانند یک سخنران درزیده

و ما هر با عبارات سلیس و روان و دلنشینی صحبت کند این یک نبوغ فوق العاده است اما لزوم و توانائی نوع بشر بیرون نیت ممکن است کو در دیگری پیدا شود که بهین زیبایی و مهارت سخن بگوید، بهین دلیل نمیتوان این را معجزه نامید، ولی اگر یک نوزاد در روزی اینچنین سخن بگوید قطعاً او نایفه نیت زیرا این عمل از حد نبوغ هم خارج است و مستحسین کسی ارتباط خاصی بجائی غیر از این جهان طبیعت و عقل و معلول عادی آن پیدا کرده است، چنین عملی در صورتیکه با شرایط دیگر که گفته شده همراه باشد معجزه نامیده میشود.

مثال دیگر: ممکن است دانشمندی پیدا شود که با وسائل علمی بتواند رخت خرمائی را که باید در مدت ۱۰ سال به ثمر برسد در مدت یک سال بثمر برساند و این عمل را کمین است و دانشمند نایفه دیگری در همین مورد یا مورد مشابه آن انجام دهد، اما اگر کسی پیدا کند که در یک دقیقه هسته خرمائی را به ثمر برساند یا در یک چشم برهم زدن رخت خشکیده‌ای را بار بار در نمود چنین عملی معجزه است و از قدرت علم و عقل و نبوغ بشر عادی بیرون می‌باشد.

اولین وجهی که برای اثبات معجزه بودن قرآن مورد بحث قرار بگیرد اینست که آورنده آن یک فرد درس‌نخوانده است قرآن در پاره‌ای از سوره با پی‌یا‌هر

اسلام را ، اسی ، و یک فرد درس خوانده معرفی نماید .

او در برابر اقوام و خویش و ندان خود گویا ته رال صریحا اورا ، اسی ، معرفی میکند ملاوت
نمود و احدی او را در این سخن تنذیب نکرد . سکوت آنان در برابر چنین ادعا گواه
مسلم بر صدق گفتار اوست . آری او یک فرد درس خوانده بود ولی در کتاب خود
معارف و عمومی برابر بشر آورده که از آغاز اسلام تا کنون به افکار و عقول فلاسفه جهان
روشنی میبخشد ، و متفکران شرق و غرب را به هت خود ساخته است ، و تا روزگار نیز
این کتاب مورد اعجاب متفکران بزرگ جهان خواهد بود ، و اعجاب ممتد و مستمر
یکی از جهات اعجاز قرآن میباشد .

ما از ادعای خود صر قضا کنیم فرض کنیم که محمد ص ، اسی نبوده و اد این معارف
و علوم ، تاریخ و قصص را از طریق درس خواندن بدست آورده است ، ولی آیا
نتیجه این ادعا جز اینست که او علوم و فنون را خود را از دشمنان معاصر خود که در
میان آنها پرورش یافته فرا گرفته است ؟ اکنون بگردیم و بینیم که او در میان چه قبی بزرگ
شده و در چه عصری نیر بسته ؟ و معاصران وی چه افرادی بوده اند ؟ محمد ، ص ،
در میان دو گروه مختلف بزرگ شده و نشو و نما پیدا کرده است ، این دو گروه
عبارتند از : گروه بت پرست که در دریائ از ادعای و خرافات فرو رفته بودند .

و کرده اهل کتاب که معارف و احکام و تاریخ اقوام گذشته را از محمدین (تورات و انجیل) که آنها را وحی اسمانی می پنداشتند گرفته بودند. اگر فرض کنیم محمد، ص. تعلیم خود را از معاصران خویش فرا گرفته است، ناچار باید اثری از عقاید بت پرستان و تعلیم محمدین، در اقوال و معارف او دیده شود و این منابع و مصادر سبب خود را بر تعلیم او بنگارند در صورتیکه ما خلاف آنرا مشاهده میکنیم، آیاتی که در قرآن مبدأ آفرینش را معرفی میکنند درست نقطه مقابل اوامع بت پرستان آن زمان است، در سوره بقره آیه ۱۶۳ می فرماید: **وَ اَلْهَلْمُ اِلَهٌ وَّ اَحَدٌ اِلَهٌ اَلَا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ** خدای شما خدائی است یگانه جز او خدای نباشد و مهربانی نیست، و در سوره عد آیه ۲ می فرماید: **اَللّٰهُ الَّذِیْ رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَّرَوْنَهَا تَسْتَوِیْ عَلٰی الْعَرْشِ وَ تَحْتَ اَشْمٰسٍ وَ الْقَمَرِ كُلِّ نَجْوٰی لِاَجْلِ مُّسَمِّیْ یَدْبِرُ الْاَمْرَ لِفَصْلِ الْاٰیٰتِ لَعَلَّكُمْ یَتَّقُوْنَ** و خدایانند که آسمانها را بدون ستونیکه دیده شود برافراشته سپس بر عرش، قدرت، استیلا یافت، خورشید و ماه را منسخر ساخت، هر کدام را مادت معینی در حرکت و جریاند، امور جهان آفرینش را تدبیر و تنظیم مینماید آیات خود را بیان میکند تا شما، بروز، ملاقات خدای خود ایمان آورید - این نکات نقطه مقابل اوامع بت پرستان آنروز بود که برای جهان و جهانیان

خدایان متعدد قائل بودند و مثال و مجسمه های آنها را پیش میکردند .
 قرآن کتابی است که محمد ص به آورده و خدای جهانیان را این چنین توصیف میکند
 و درباره خدایشناسی و معارف عقلی مطالبی میگوید که با دلائل عقلی همراه بوده و بر همین روش
 آنرا اثبات مینماید . آیا ممکن است یک فرد درس نخوانده یک چنین معارف بلند بیاورد ؟
 و یا امکان دارد که یعده اساتید فرضی بت پرست که در برابر سنگ و چوب سجده میکردند
 این معارف ارزنده توصیفی را به وی آموخته باشند ؟ ! اهدا . هرگز . پس
 این قرآن نیت جبر سخن آفریدگار متعال که از طریق وحی بر پیامبر خود فرو فرستاده است
 پس قرآن معجزه است ، چون فعل خدا و کلام خداست ، نه کلام بشر .

۱ - در اینجا منظور از درس نخوانده اینست که در این جهان مثل همه مردم استادی نداشته و تحت

تعلیم فردی قرار نگرفته است

قرآن کتاب محمد در سس خوانده

منظور ما از مجاز قرآن اینست که آورنده آن یک فرد اتمی و درس خوانده است ،
و در عین حال حاوی این همه علوم و حقایق میباشد ، چنین مطلبی اتفاق آن در افراد
عادی دنیا محال است ، دلیل بر اینست که پیغمبر اسلام در سس خوانده و اتمی بوده اینست که استادی
نداشته است ، زیرا اگر استادی را از آنجا که فرض شود : قضا باید آن معلم یا بت پرست باشد
و یا از یهود و یا از نصاری ، آما بت پرست است و آنحضرت نبوده : زیرا کلمات و آیات
قرآن وی تمام نقطه مقابل آنکه بت پرستی بوده است ، و استادی یهودی و نصرانی هم
نداشته زیرا اگر چنین بود باید علوم قرآن و تواریخ و قصص آن قضا با تورات و یا انجیل
قابل تطبیق بود و حال آنکه چنین نیست ، بشود :

قرآن درباره ابراهیم ، ع ، میفرماید : وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ
وَٱلْأَرْضِ وَكُلُوْنًا مِنْ الْمُؤْمِنِيْنَ (سوره انعام - آیه ۷۵ - این چنین مملکت آنها
و زمین را به ابراهیم نشان میدهم تا از اهل یقین گردد - و در جای دیگر می فرماید :
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَسِيِّهِ وَ قَوْمِهِ إِنِّيْٓ أَبْرَأُكُمْ لِمَا تَدْعُونَ ٱلَّآلِهَٔ ٱلَّذِي فُطِّرَنِيْ
فَآنَٓةً سَيِّدِيْنَ ، سوره زخرف : ۲۶ و ۲۷ - بیا آید و شما را میگوید ابراهیم

به پدر و قوم خود گفت که من از آنچه شما می پرستید بیزارم مگر از خدائی که مرا آفرید او مرا
بهین زودی هدیه خواهد کرد .

تورات ابراهیم ، ع ، را چنین معرفی میکند : ابراهیم در مجلس فرعون ، ساره ،
را که همسر وی بود خواهر خود معرفی کرد ، فرعون شیفته زیبایی ، ساره ، گردید
و او را به خانه خود برد و ابراهیم را برای خاطر ، ساره ، مورد انعام قرار داد و مقدار
زیادی گوشت ، الاغ ، گاو ، غلام و کنیز و حیوانات دیگر با بخشید . همگی
فرعون فهمید که ساره زن ابراهیم است نه خواهر وی با ابراهیم گفت چرا گفتی که او
خواهر من نیست و همسر من است و مرا از جریان آگاه ساختی ؟ چرا گفتی او خواهر
من است تا من او را به همسری بگیرم ؟ در این موقع فرعون ساره را به ابراهیم بازگردانید ،
تورات کتاب پندش ، فصل ۱۲ ، نتیج این داستان این میشود که حضرت خلیل
الرحمن ، ع ، همسر خود را لغو بالله بزناده است .

قرآن در مورد داود و سلیمان می فرماید : . وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ
أَحْمَدُ وَلِلَّهِ الْغَنَاءُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عَابَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ . مابدا و داود و سلیمان علم و دانش
دادیم و بهیچ تقدیر سپاس خدا را که ما را بسیاری از بندگان با ایمان خود برتری داده است
سوره نمل : آیه ۱۵ ، اما تورات در کتاب دوم سموئیل فصل ۱۱ و ۱۲ سرگذشت داود

داود را چنین نقل میکند: « داود با زن یک مرد نوسن مجاهد بنام « اوریا »
 نزدیکی کرد و آن زن از طریق نامشروع باردار شد. داود از آن ترسید که مطلب
 فاش گردد و بار پرده پوشی و یکبار اشتباه کسی را نزد یوآب « فرمانده سپاه مجاهد »
 فرستاد تا « اوریا » را نزد او بفرستد وقتی « اوریا » نزد او آمد از وضع یوآب «
 و سایر جنگجویان استفسار نمود سپس به او دستور داد به خانه اش برود و پامایش را
 بشوید ولی « اوریا » تن به این کار نداد و گفت صحیح نیست که سرور من « یوآب » و
 غلمان او در محراب بربند و من بخانه روم و غذا بخورم و آب بنوشم و با زن خود همبستر شوم
 بجات سؤ کند هرگز چنین کاری نمیکند وقتی داود از هر نوع پرده پوشی نومید گردید او را
 یکروز پیش خود نگهداشت و با او غذا خورد و در ضمن پذیرای او راست کرد، باندان با او
 دستور داد که با نامه ای به سوی « یوآب » برود، داود طی نامه ای به فرمانده سپاه
 دستور داد که او را در بند شدید در حبس قرار دهد سپس سر بازان او حمایت خود را از
 او بردارند تا بوسید و شکن کشته شود « اوریا » به بنطریق کشته شد، و داود از قتل او
 آگاه شد و کسی را نزد همسر او فرستاد و او را از مرگ شوهر آگاه ساخت داود پس از
 آنکه دوران عزاداری او سپری شد همسر او را بجانم آورد و جزو همسران خود قرار داد
 انجیل متی معتقد است که سلیمان بن داود از این زن متولد شده است، تورات درباره

سیمان چنین میگوید: سیمان مقصد همسر دایم و سید همسر موقت داشت.
 زنهای دل او را به خود می دیگر، تنها، تمایل ساختند، سیمان بدنبال عشقوت
 بُت، صید و نیان، و و، ملکوم، بت، عونیان، رفت، سیمان در نظر خداوند
 شرارت و زریه مثل پدر خود داود خدا را پیروی کامل نکرد، خشم خداوند بر سیمان
 برافروخته شد «تورات کتاب اول پادشاهان فصل ۱۱» و البته انجیل هم مالا مال
 از همین لرزجیف و یا شبیه این حرفهاست.

اگر معلم پیغمبر، ص، پیرو کی از ادیان مذکور بود باید این خرافات هم در قرآن
 سایه ای و جلوه ای داشته باشد.

در قسمها گذشته ثابت شد پیغمبر اسلام، ص، استلابت پرست و یهودی گذشته
 است زیرا افکار بت پرستی و مطالب حمد عتیق در قرآن سایه ندارد، و غیر ممکن است
 که رسول الله، ص، تحقیق و معارف قرآن را از استاد گرفته باشد که تمام آن برخلاف
 عقاید و افکار آن استاد باشد، و مسلم پیاپی مبر در مکتب استاد مسیحی نیز درس نخواهد
 بود و مطالب قرآن ترشحات مغزی یک انسان مسیحی نبوده است، زیرا اگر مسیحی
 بنحواهد قرآن را درس بدهد و قرآن سخنان یک فرد مسیحی باشد باید تاریخچه پیاپی مبران
 در قرآن عین تورات باشد زیرا مسیحیت برابر تاریخ پیاپی مبران مدک دیگری

غیر از عهد عتیق نذرند، و در برابر انجیل درستان و سرگذشتی از پیا پیبران سوامی عیسی
 و ع. و سراغ نذاریم، پس اگر پیغمبر مطالب قرآن را از مغز یک مسیحی اخذ کرده بود
 باید تمام آن و مخصوص سرگذشت های نبیا، مطابق با تورات باشد، و اما در مورد
 عیسی، ع. آنچه در قرآن است از نظر شرح شخصیت عیسی، ع. نقطه مقابل -
 مطلب انجیل بحساب میاید.

قرآن عیسی، ع. را از بندگان خالص و صالح پروردگار معرفی میکند :
 و زکریا و یحیی و عیسی و الیس کل من الصالحین، سورة الانعام آیه ۸۶ -
 و زکریا و یحیی و عیسی و الیس همه اینها از نیکوکاران بوده اند.

و اما انجیل عیسی، ع. را یک فرد شرابخوار و گنهگار معرفی می نماید، روزی مسیح
 در مجلس عروسی شرکت کرد و شراب برای افراد کم آمد، مسیح از راه اعجازش
 ظرف بزرگ آب را تبدیل به شراب کرد، انجیل یوحنا فصل ۲، در حالیکه شراب
 را انجیل و تورات هر دو پلیدی و شرب آنرا حرام معرفی کرده اند، در جای دیگر
 انجیل میگوید: «مسیح شراب نمیخورد، بلکه شخص میساری بود، انجیل تومی فصل ۱۱»
 و حال اینک عهد عتیق، تورات، که مورد اعتقاد مسیحیان است و آنرا کلام خدا میدانند
 در مورد شراب چنین میگوید: «خدا به مارون گفت وقتی تو و فرزندانت وارد خیمه

اجتماع شدید، شراب ننخوید، مبادا که بمیرید، این قانون لیدی خدا تمام قریه‌هاست
در پرتو جناب از شراب، حرام و حلال و پاک و نجس از هم تمیز دهند، مفرطان فضل
و انجیل در مورد حرمت شراب نیز چنین میگوید: «فرشته‌ای بزرگ یافت دعای تو
مستجاب شد، و همسرت برای تو پسری خواهد زایید، تو او را یکی خواهی نامید،
او نزد خدا بزرگ میشود، و شراب ننخواهد نوشید، انجیل لوقا فصل ۱»
مسئله احترام به مادر و اکرام ابوین گذشته از حکم و جب شرعی در همه شرایع یک
مسئله عاطفی و وجدانی هر انسان با عاطفای به حساب میآید، انجیل در مورد رفتار
عیسی «ع» با مادر خود چنین میگوید: «وقتی عیسی با شگردان خود مشغول سخن
گفتن بود مادر و برادر وی بیرون مجلس ایستاده بودند و میخواستند با او گفتگو کنند
کسی عیسی گفت مادر و برادران تو بیرون مجلس ایستاده اند و میگویند با تو سخن
بگویند، او پاسخ داد مادر من کجاست؟ و برادران من کجاست؟ سپس دست به سوی
شگردان خود دراز کرد و گفت اینها مادران و برادران من اند، انجیل متی فصل ۱۲
انجیل مرقس فصل ۳ «و حال آنکه شگردان عیسی «ع» کث بودند که انجیل آنها را
چنین معرفی میکند: آنان ایمان ندارند، در دل آنها به اندیشه سنگینی خردلی ایمان
وجود ندارد، آنان همان افرادی هستند که مسیح از آنان در خواست نمود که ششی را که

یهود بر او هجوم آوردند ، بسیدار بمانند ، ولی آنان گوشش به فرمان او ندادند و نهضت
یهود مسیح را دشمن کردند و او را ترل گفته و پاپه فرار نهادند ، انجیل مرقس فصل ۴ -

انجیل لوقا فصل ۱۷

اعجاز قرآن از نظر عدم اختلاف در معنی و سلوب

قرآن در مدت ۲۳ سال بناسبتها و پیش آمدنهای گوناگون نازل شده و رویدادها و
پیشامدها سبب شدند که آیاتی در آن بر سینه نازل شوند ، تا به که در یک مدت طولانی
بر اثر عوامل گوناگون تألیف و نوشته شود اگر معجزه الهی نباشد باید متوقعی که بصورت
کتاب در آمد و آیات مختلف آن جمع و تدوین شد اجزاء آن باید یکدیگر متناسب
و هماهنگ نباشد ، ولی ما قرآن را برخلاف این جریان طبیعی می بینیم و نزول در یکجای
سبب نشده که آیات آن موقع اجتماع متناسب خود را از دست بدهند ، بخوا
نموده داستان حضرت موسی ، ع ، را مورد بررسی قرار دهیم ، قرآن کراراً از آن گفتگو
نموده و در عین اینکه در هر بازگشته ای را بیان کرده که در نقل قبلی نبوده اما حقیقت و مغز
سرگذشت در همه یکسان است و کوچکترین اختلافی در این قسمت میان آنها نیست
و با توجه به اینکه این آیات تدبیراً و در مدت ۲۳ سال نازل شده است .

و اما عجب از قرآن از نظر عدم اختلاف اسلوب : سرانگه‌ن سخن ساز
 و گویندگان فصیح و بلیغ هر چند در فن خطابه و شعر قوی و نیرومند باشند و له همه سرود
 با و سخن آمان زیبا و شیرین فصیح و بلیغ نیست ، اگر قسمتی از اشعار و خطبه های آنان
 ممتاز و عالی باشد ، برخی از آنان بسیار مبتذل و در درجه بسیار نازل و پائین خواهد
 بود ، و له اسلوب و روش قرآن برخلاف آنهاست ، قرآن در عین اینکه برخی از
 آیات آن بر بعضی بزرگی دارد و له بکلی دارای اسلوب و روش واحدی است
 که گاه در پایه اعجاز و مافوق معارضه رسانیده است ، و هرگز اختلاف و نوسان
 در اسلوب که برخی پایه اعجاز برسد و برخی دیگر در ردیف سخنان عادی باشد بر آن
 حکومت نمیکند و روی همین حساب خدا می فرماید : **أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ نَكُنْ
 نَكُتًا** **لَمْ يَنْعَمِ اللَّهُ عَلَيْهِ لَوْ كُنَّا أَهْلًا كَثِيرًا** - آیا در قرآن تذکر و اندیشه
 نمیکند اگر از ناحیه غیر خدا بود حتما در آن اختلافهای زیاده می یافتند ، **سُورَةُ نَا آية : ٨٢**
 مقصود این آیه اینست که اگر قرآن کلام خدا نبود آیات و جملات آن هم از نظر معنا با هم
 تناقض داشت و هم از نظر اسلوب و سبک فصاحت و بلاغت همه آیات
 یکسان نبودند .

شما برای رسیدن به حقیقت را بیشتر احساس کنید این کتابهای با اصطلاح آسمانی را

مورد بررسی قرار دهید، نخستین محله تناقض و تضاد مطالب، اضطراب و تشویش
 اسلوب در محتویات تورات و انجیل چشم میخورد و برای روشن شدن مطلب نمونه
 بائے را از تناقضات انجیل در اینجا ذکر میکنیم، در انجیل متی باب ۱۹ و در انجیل مرقس
 باب ۱۰ و در انجیل لوقا باب ۱۸ میگوید: « روزی برخی به مسیح گفتند ای آموزگار
 صالح، مسیح بآنان گفت: چرا مرا صالح خواندی در صورتیکه صالح جز خدا وجود
 ندارد، و در انجیل یوحنا باب ۱۰ میگوید: « آمان همان چوپان صالح هستم، تناقض
 گوئی در این دو مورد کماثر روشن است، نمونه دیگر: در انجیل متی باب ۲۷ میگوید:
 « منحصراً مسیح را به دار زدند دو دزدی که همراه او بدار آویخته شده بودند هر
 دو او را سزانش میکردند، و در انجیل لوقا فصل ۲۳ میگوید: « یکی از دو گنهگار بدار
 زده شده باز بان انگار، مسیح گفت اگر تو مسیح هستی خود و ما را نجات بده و دیگری
 گنهگار اول را نسیب زد و در پاسخ او گفت: « آیات تو از خدا نمی ترسی زیرا که در همان
 عذاب گرفتاری و مابقی مکافات عمل خود را می بینیم و این کس هیچ گناه نموده است،
 در آیه اول سزانش کننده هر دو دزد را معرفی میکند و در دوم یکی را سزانش کننده
 و یکی را مدافع علیی معرفی مینماید، نمونه سوم: در انجیل یوحنا فصل ۵ میگوید:
 اگر من برفع خود گواهی دهم شهادت من بر حق نیست، و در انجیل یوحنا فصل ۵ باب

۸ میگوید: «اگر من نفع خود گواهی میدهم شهادت من بر حق است». اگر قرآن ساخته دست بشر بود از اینگونه تناقضات خالی نبود. ۱

عجب از قرآن از نظر اخبار غیب

قرآن ضمن آیات از یک سلسله حوادث قسمی که همگی به آینده داشته اند خبر میدهد و هرگز در تمام گزارشهای آن خطائی دیده نشده بلکه صادق و راستگو بوده است، و این گواه بر این است که او این خبر را از جهان وحی گرفته و راهی غیر آن نمشته است.

اینک مانوسه باینکه از آیات که در آنها از غیب خبر داده شده است در اینجا میادیم.
۱- وَاذْكُرْ لَكُمْ اَللّٰهُ اَحَدٌ اِلٰهُ اُنْظُرْ اِنِّهَا كُنْتُمْ وَتَوَدُّنَ اِنَّ غَيْرِ ذٰلِكَ الشَّكُّ لَكُنْ
لَكُمْ وَرَبُّكَ اَللّٰهُ الْحَقُّ اَتَقْبَلُ بَعْضًا وَّيَقْطَعُ دَابِرَ الْكُفْرِ فَرِيقٍ ۝ سُوْرَةُ الْاَنْفَالِ آيَةُ: ۷ -
بیاد آرید موقعی را که خداوند، مقابله با کسی از دو طائفه را به شما وعده میداد و شهادت داشتید که طائفه غیر نیز پسند نصیبان گردد، خدا میخواهد با اراده خود حق را پایدار و ریشه کافران را قطع کند این آیه در غزوه بدر نازل گردیده و خدا در آن به مؤمنان

۱- توبه: انجیل و تورات های فعلی همه وسایلیست برای روز دست خوردگی پیدا نموده اند و همین دلیل دهم انجیل و تورات مشایخ میشود و اگر همه اینها کلام خداوند بود قطعاً یکسان بود او نام و خرافاتی در همه آن مشایخ نمیکردید.

وعدۀ نصرت و پیروزی بر دشمن داده مسلمانان در آن روز با نظر تعداد در اقلیت بودند، ساز و برگ و ابزار جنگی آنها چندان تعریف نیست شماره سواره نظام و نفر بود «مقداد - زبیر» و لے تعداد مشرکان و از نظر نیروی نظامی بیشتر و مسائل جنگی قویتر و نیرومندتر بودند، و خود آیه بلفظ «ذات الشکوه» به تفوق آنان تصریح میکند از این لحاظ مسلمانان از مقابلۀ آنان بیم داشتند و مایل بودند با غیر آنان «کاروان بازگانه فریش» روبرو شوند، و لے از آنجا که خدا میخواهد حق و حقیقت را پایدار و مستقر سازد و بنیاد کافران را قطع کند آنان را با نیرومندترین دسته روبرو کرده و به وعدۀ نصرت که قبل از روبروشدن مسلمانان داده بود وفا کرد و ریشه کافران را قطع نمود.

۲- فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین ، انا لفضیل المستهزین . الذین یجعلون مع الله الهما اخر فسوف یعلیون . سوره الحجج آیه ۹۴ تا ۹۶ - آنچه دستور داری آشکار کن و از مشرکان روی برگردان ، ما شما را استهزا کنندگان را از تو کوتاه میکنیم ، بسایید با خدای کیت شریک قرار میدهند بزودی خواهند دشت . این آیه ملی است و در آغاز دعوت به این اسلام نازل گردیده است ، محمدان شان تزل آنرا از به انس بن مالک چنین نقل میکنند ، گروهی از مردم مکه بر موقع

چشمان در کوچه و بازار به پیا بر می افتاد به دنبال آنحضرت طعن و بدگوئی را شروع
 میکردند و می گفتند: این مرد مدعی است که من پیا برم و فرشته وحی بر من نازل میشود.
 این آیه بمنظور پاسخ به بدگوئی آنان نازل شده است و از ظهور و غلبه ایشان
 او و نصرت های که از ناحیه خدا متوجه او خواهد شد و ذلت و خواری که نصیب دشمنان
 او خواهد گردید پرده برداشت و از یک آینده محقق گزارش داد.

۳- غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ، فِي بَعْضِ سَنِينَ.
 «سوره روم آیه ۲ و ۳» سپاه روم در نزدیک ترین سرزمین عرب مغلوب گردید
 و له آنان پس از مغلوب گشتن پیروز میگردد، قرآن در این آیه گزارش داده که
 ملت روم شکست خورد و کمتر از ده سال، فی بَعْضِ سَنِينَ، چیران میکنند، هنوز
 ده سال نگذشته بود که سپاه روم بر سپاه ایران پیروز گشت و سربازان او
 سرزمین ایران را اشغال کردند.

معجزات علمی قرآن

قرآن در آیات زیر از قوانین هستی و رموز طبیعت و احکام کیهان و موضوعات دیگر
 بحث های جالب و شگفت انگیزی نموده است و بطور مستقیم و بطور غیر مستقیم
 و قوانین جز در طریق وحی امکان نداشت.

دشمنده ان یونانی یاسا که پیش از آنها در راه استکشاف رازهای جهان آفرینش گام نهاده بودند، اگرچه از برخی از این امور و اسرار آگاهی داشتند ولی جزیره العرب که مهد اسلام و محیط زندگی آنحضرت بود از این معارف کبلی بیگانه بود

گذشته از این قسمت زیر از آنچه که قرآن در اسرار خلقت بحث نموده، در پرتو تامل علوم و پیکرهای مداوم دشمنده ان عصر اخیر، بشر از آنها آگاهی پیدا کرده، و هرگز در مراکز علمی یونان باستان خبری از آنها نبود. قرآن در بیان اسرار هستی محرم و احتیاط را از دست نداده آنجا که صراحت مطلوب و مستحسن بود صراحت در بیان ریش گرفته، و آنجا که در حقیقت بر عقول مردم آزران مشکل و پیچیده بود، از طریق اشاره و کنایه مطلب را بیان نموده است، تا روزی که علم شریف کند و بشر به اکتشافات افرادان نائل آید و پرده از روبرو اسرار طبیعت برداشته شود، این حقایق برابر مردم آزران روشن و آشکار گردد و در اینجا نمونه هایی از اسرار جهان آفرینش را که وحی الهی از آن خبر داده و دشمنده ان عصر اخیر با ابزارهای ارادان به آنها پی برده اند میاریم، و در حقیقت این قسمت از آیات قرآن معر و های علمی قرآن را تشکیل میدهد:

۱- هر موجود آلی نسبت ترکیبی خاصی دارد:

«و انبتا فیها من کل شیئی موزون» . سوره الحجرات ۱۹ - و زمین از هر موجود دارای وزن ، و نسبت خاص ، رو یانیدیم - این آیه حاکی است که هر یک از گیاهان وزن مخصوص و نسبت ترکیبی خاصی دارند و اخیراً این حقیقت از نظر علمی اثبات شده که هر یک از انواع گیاهان ، و بطور کلی همه موجودات ، آلی ، از اجزائی مرکبند که هر کدام دارای وزن معین و نسبت ترکیبی خاصی هستند ، بطوریکه اگر یکی از آن مواد کم یا زیاد شود و تعبیر دیگر نسبت ترکیبی آنها بهم بخورد موجود دیگری را تشکیل میدهد ، مثلاً در ساختمان گیاهان ترکیبی از مواد مختلف با مقدار و نسبت معین میباشد ، مقدار نسبی عناصری که در ساختمان گیاهان وجود دارد در همه روئیدنیها ثابت است ، چنانچه به سبب دقیق آمده است که ۷۰ درصد گیاهان را آب و ۳۰ درصد آنها را مواد معدنه و آلی مواد - ماده خشک تشکیل میدهد ، از ۳۰ درصد مواد خشک گیاه ۲۸/۵ درصد مواد آلی و ۱/۵ درصد مواد معدنه یعنی نمکهای مختلف میباشد ، مواد آلی سازنده گیاهان عناصر مختلفی میباشد که در بین آنها مقدار کربن از همه بیشتر است ، چنانچه ۵۰ درصد مواد آلی را کربن و ۴۰ درصد آنرا اکسیژن و ۶ درصد را آزت تشکیل میدهد . اینها یک سلسله حقایق علمی است که پیشرفتهای علمی در قرون اخیر در اختیار بشر گذارده

است و قرآن مقدس در دنیای تاریک ۱۴ قرن گذشته بایک جمله کوتاه از روی
 این حقیقت پرده برداشته غشی بر اثر نارسائی عقول و افکار آنروز مطلب را بصورت
 کنیه و اجمال بیان فرموده است ، تا افکار و کلمات علمی آنها در دنیای آینده از
 روی این اجمال پرده بردارد و آنرا تفصیل دهد و این نشانه بزرگی از عجاز قرآن است .
معجزات علمی قرآن : تلقیح نباتات بوسیله باد

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ - باد ما را بابتلقیح ، گیاهان و درختان ، فرستادیم .
 از موز شگفت انگیزی که وحی الهی از آن پرده برداشته ، میانه زندی برخی از درختان
 و گیاهان به تلقیح از طریق باد است

مفسران پیشین لفظ لقاح را که در آیه وارد شده است بمعنی حمل ، برداشتن ، گرفته اند
 و در فرهنگهای عربی گاهی از معانی لقاح ، همان حمل می باشد و می گفتند منظور از آیه نیستند ؛
 باد ما را حمل کننده ابر و یا باران آفریدیم ولی این تفسیر چندان دقیق نیست ، زیرا
 گذشته از اینکه تذکر این مطلب ، باد ما را حمل کننده ابر و باران آفریدیم ، چندان
 درخور اهمیت نیست ، با واقع چندان نیز فوق نمیدهد ، زیرا هرگز باد ، حمل کننده
 ابر نبوده بلکه باد ابر را باورش تند خود از نقطه ای به نقطه دیگر می فرستد .
 نظر دقیق و صحیح در آیه همان است که دشمنان گیاه شناس به کشف آن متوقف شده اند

و رازی را آشکارا نموده اند که فکر گذشتگان به آن نرسیده بود و آن نبی زمندی -
 دخت و گیاه به تلقیح است که بیشتر بوسید باد با صورت می پذیرد چنانکه در دختهای
 زردالو، صنوبر، انار، پرتقال و در پنبه و جویبار تلقیح و سید باد انجام میگیرد
 و هر موقع دانه های داخل شکوفه می رسد، کمیه ای که حامل شکوفه است مبراز
 کرده، گردی از آنها بیرون میریزد که بی اختیار بوسید باد با بر چهره گلهاء ماده گل
 میپاشد.

قرآن قانون ازدواج را مخصوص جانداران ندانسته بلکه معتقد است که این سنت تکوینی
 به انیمیش نزو ماده، در کلیه گیاهان وجود دارد، چنانکه می فرماید: «وَمِنْ كُلِّ
 اشْجَاتٍ جُثَلٌ فَهِيَ زَوْجَيْنِ آتَيْنِ» ۱ - از همه میوه ها جفت آفرید.
 «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» ۲
 منزّه است خدای که همه جنسها از گیاهان و انسان و از آنچه نمیدانند آفرید.

حرکت زمین در قرآن

از امور مسلم و بدیهی علم امروز حرکت زمین بدور خود و بدور خورشید است.
 علم ثابت کرده که زمین دارای یک حرکت وضعی است و آن حرکت زمین

۱ - سوره الرعد آیه ۳ ۲ - سوره نیس آیه ۳۶

بدور خود می‌باشد، که شب و روز را پدید می‌آورد، زمین از طرف مغرب بطرف
 مشرق بدور خود در حرکت است، و علت اینکه ما طلوع و غروب خورشید را از
 مشرق به مغرب احساس می‌کنیم، چون زمین از مغرب به مشرق حرکت میکند و این
 درست مثل نشیمنه دو قطار روی ریل آهن در ایستگاه مرادف یکدیگر ایستاده
 باشند قطاری که شاد در آن نشسته اید حرکت کند این قطار که می‌رود شما خیال
 میکنید که قطار دیگر بطرف عقب در حرکت است، با اینکه آن قطار ایستاده و قطار
 شما بطرف جلو حرکت میکند، یا اینکه در میان همگام یک سوار اتوبوس هستید و
 اتوبوس با سرعت در جاده حرکت میکند متظر میرسد که میل های اطراف و درختان
 کنار جاده بر خلاف مسیر اتوبوس در حرکتند، با اینکه آنها ایستاده اند، این
 حرکت زمین را حرکت وضعی می‌گویند، و حرکت زمین در مدار بعضی شکل اطراف
 خورشید حرکت انتقالی نامیده میشود.

در اول فروردین ماه کره زمین حرکت انتقالی خود را از مشرق مدار بعضی شکل بطرف
 جنوب مدار شروع میکند، در اول حرکت خود کره زمین بروی مدار بعضی شکل است
 است بطوریکه شش خورشید مستقیماً تحت استوا و محور زمین می‌تابد، و در تمام کره
 زمین شب و روز یک اندازه است، هر چه زمین بطرف جنوب مدار بعضی شکل میرود

بالای زمین، قطب شمال، بطرف خورشید متمایل میشود و کره زمین بصورت تعظیم
 برای خورشید کاملاً بطرف آن کج میگردد بطوریکه وقتی زمین بجنوب مدار بعضی
 شکل رسیده باشد خورشید بالای خط استوا در وسط نیم کره شمالی مییابد، و آن
 هنگام اول تیرماه است که در قطب شمال تابستان و روزها بلندترین روزهای سال
 و در قطب جنوب زمستان و روزها کوتاه ترین روزهای سال است، بعد از گذشتن
 زمین از جنوب مدار بعضی شکل بطرف مغرب مدار در حرکت است و هر چه پیشتر میرود
 بالای زمین، قطب شمال، که قبلاً بطرف خورشید متمایل شده بود کم کم رست میگردد
 تا وقتی که بمغرب مدار بعضی شکل میرسد که زمین از آن متمایل و کجی اولیه رست
 میگردد بطوریکه باز باشد خورشید مستقیماً بخط استوا و محور زمین که در وسط کره زمین
 است مییابد، و آن هنگام اول مهرماه است که روزها و شبها در تمام کره زمین مساوی
 است، و آنرا، اعتدال پائینی، مینامند پس از عبور زمین از مغرب مدار
 بعضی شکل بطرف شمال پیش میرود و هر چه پیشتر میرود بالای زمین، قطب شمال،
 بعکس طرف خورشید، یعنی بطرف پشت مدار، متمایل میگردد بطوریکه وقتی زمین
 بشمال مدار بعضی شکل رسیده کاملاً زمین بطرف پشت مدار متمایل گشته باشد خورشید
 به پائین تر از خط استوا، در وسط نیم کره جنوب، مییابد و آن هنگام است که در قطب

شمال زیستان و روزنامه کمالات زمین روزنامه و در قطب جنوب باستان و روزنامه بلندترین
 روزنامه سال است و این اول دیماه است ، سپس زمین از شمال بطرف مشرق
 مدار بعضی شکل حرکت میکند و هر چه بطرف مشرق پیش میرود تمایل و کجی او را است
 میشود تا هنگامیکه بمشرق مدار میرسد آنگاه که ملازمین رست میشود و آن باز اول
 فروردین است ، ۱ - ۲

الارض قهراً - آن خداوندی که زمین را برای شما گاهواره قرار داد - قرآن در تفسیر
 زمین کلمه قهراً گاهواره را بکار برده و آنرا بگاهواره کودک تشبیه نموده است ،
 گاهواره را برای کودک شیرخوار آماده میکنند ، حرکت آن آنچنان ملایم و آرام است
 که کودک بخوبی بخواب و استراحت میپردازد ، همچنین زمین بطور برای بشر آفریده شده
 که حرکت وضعی و انتقالی آن مانند حرکت گاهواره که ملازم و آرام میباشد ، این
 آیه با ظرافت و لطافت خاصی بحرکت زمین اشاره کرده و علت ایندرا تصریح -
 خودداری نموده است اینست که دشمنان و مردم آنروز بر سکون زمین اتفاق داشتند

۱ - تلخیص از کتاب علم و زندگی نوشته رفیع الله دشمنان غیب صفحات ۳۵۵ و ۳۵۷

۲ - این حقیقت علمی را قرآن در ۱۴ قرن پیش ثابت نموده است و چون ما قرآن را بقول
 کتاب گویستان سجای کتاب زندگی ساز انتخاب کرده ایم لذا بدنبال تحقیق در -

و آنرا از ضروریات و بدیهیات غیر قابل تردید میدانند، اگر کسی آلاان مجوید آفتاب سرد
 است چه طور سخن او مورد انکار قرار میگیرد و او دیوانه معرفی میشود، اگر در آن زمان
 کسی کیفیت زمین حرکت میکند از نظر مردم انجمن بود، و در آن زمانیکه همه اینها
 و عموم دانشمندان اتفاق داشتند زمین ساکن است قرآن باین بیان ظریف و اسرار
 آمیز زمین را متحرک معرفی فرمود، آیا این کتاب و این آئین بامرام پوشیده حکمتی
 که گالید را به جمیع اعتقادیه حرکت زمین محکمه میکنند کیان و برابرت؟!

گالید پس از اختراع دوربین کتاب بنام بقصد آسمان انتشار داد و در آن ثابت
 کرد که زمین حرکت میکند، جمعی او را تشویق کردند و گروهی بر او سخت اعتراض نمودند،
 وی در سال ۱۶۳۲ که به زبان ایتالیایی منتشر کرد که در آن راجع به منظومه شمسی و حرکت
 زمین بدو خورشید تحقیقات ارزنده ای سپا ده کرده بود و صریحاً عقاید بطلمیوسی را مردود
 ساخته بود، این کتاب خشم پاپ را برانگیخت، گالید به روم احضار شد، و در
 منزل یکی از اعضاء عالی مرتبه تقشیش عقاید زندانی گردید، و در روز ۲۲ شوال سال
 ۱۶۳۳ برای رهایی از زندان توبه نامه زیر را امضاء کرد:

→ مورد آیات قرآن نمی رویم و فقط در مجالس ترجمه برای یاد بود از آن

استغفار میکنیم

من گالید در بهشت دین سال زندگی در برابر حضرات شما بنام آورده ام و در حال
که کتاب مقدس را پیش چشم دارم و با دستهای خود آنرا لمس میکنم توبه میکنم و
ادعای خالی از حقیقت حرکت زمین را انکار میکنم و آنرا منقول و مطرود میدانم !
کلب گالید را به جرم کشف حرکت زمین محاکمه کنید ، ولی اسلام هزار سال قبل از
پیدایش گالید پرده از روی حرکت زمین برداشته است .

قرآن و کرویّت زمین

یکی از اسرار هستی که قرآن بطور آشکاره پرده از روی آن برداشته موضوع کرویّت زمین
است ، و چون این مسأله از نظر همه افکار روشن است و مورد دید بشر امروز قرار گرفته
دیگر درباره اصل کرویّت زمین بحث نمیکنیم .

خدا در سوره الاعراف آیه ۱۳۷ میفرماید : « وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْفَوْنَ
مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا » - آن گروهی که ذلیل و خوار شمرده میشدند و ارث مشرقها
و مغربهای زمین قرار دادیم ، و در سوره الصافات آیه ۵ میفرماید : رَبُّ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا رَبُّ الْمَشَارِقِ - خدای آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست
و خدای مشرقها - و در سوره المعارج آیه ۴۰ میفرماید : فَلَا تَسْمَعْ لِلرَّبِّ الْمَشَارِقِ

۱ - تمخیص از کتاب « تاریخ علوم » تألیف ، پی یردوسو ، ص ۱۸۸ و ۱۹۳

و المَغَارِبُ إِنَّمَا الْقَادِرُونَ - بخدای مشرقها و مغربها سوگند ما داریم - این آیات همگی
 حاکی از تعدد مشرقها و مغربها و نقطه طلوع و غروب آفتاب است که لازمه آن کرویّت
 زمین است زیرا در صورت کروی بودن زمین طلوع خورشید بر هر جزئی از اجزاء آن
 ملازم با غروب آن از جزء دیگر است ، و تعدد مشرق و مغرب خورشید بدون تکلف
 حاکی از کروی بودن زمین میباشد .

برخی از مفسران مانند قرطبی و غیره مشرقها و مغربها را محل بر اختلاف نقطه های طلوع
 و غروب آفتاب به اختلاف ایام سال دانسته اند ، ولی این معنی خالی از اشکال نیست
 زیرا خورشید هرگز نقاط مختلف معینی برای طلوع و غروب ندارد که به آن سوگند یاد شود
 بلکه به اختلاف اراضی تفاوت می نماید .

از روایات و مطالبی که از پیشوایان دین و ائمه معصومین علیهم السلام رسیده بخوبی متوجّه
 گردی بودن زمین را استفاده کرد از آن جمله روایتی است که از حضرت صادق (ع)
 بمضمون زیر نقل شده است ، آنحضرت در مورد وقت نماز فرموده : اِنَّمَا عَلَيْكَ
 مَشْرِقُكَ وَمَغْرِبُكَ - شما بپایست مشرق و مغرب منطقه خود را ملاک عمل قرار دهی ،
 در دعائی که حضرت سجاد علیه السلام آنرا طرف صبح و مغرب میخواند : اِشْرَافُ لَطِيفِي
 بر کروی بودن زمین وارد شده است اینک متن دعا : وَجَعَلَ لَكُمُ وَاٰحِدَ

عقل محال نماید که روزی وسائل طوی کشف بشود که تقسیم و تجزیه آن ذرات
هم نیز امکان یابد.

آن اجزاء ریزی که بنظر بعضی از فلاسفه قابل تجزیه نبود در قرون اخیر بوسیله
وادوات علمی خاص تجزیه شد و معلوم گردید که ریزترین اجزاء عناصر هم در داخل خود
مشتمل بر اجزاء و قسمتهائی است، محبتیر آنکه این ذرات با سرعت بسیار آرد
غیر قابل تصور به دور هم می چرخند، دشمنان آن هستند باکستن اتم آردوی دیرین
کیمیایران را تحقق بخشند، زیرا تبدیل عناصر باکشیات اخیر روی اصول علمی از مسائل
حل شده به شمار میرود:

اتم به شکل کره ایست که از دو قسمت متمایز تشکیل یافته است، یکی قسمت هسته مرکزی که
بنام پروتون و نوترون نامیده میشود، و قسمت دیگری الکترون است که دائماً بدور
هسته مرکزی در حرکتند، هر یک از الکترون ها در مدار خاصی حرکت میکنند و مدارها
بصورت لایه های در داخل یکدیگر قرار گرفته اند.

جهان اینست که بخش بجا نمانده شده که با وجود اینهمه وسایل و آلات توانسته
است این حقیقت را کشف کند و با یکنواختی اتهاج عصر خود را بدین اکتشاف نامدار
نماید و آنرا عصر اتم بنامد.

آما قانون تقدس اسلام در چهارده قرن قبل این حقیقت را در ضمن یک کلمه بجهان بشریت
 گوشزد فرموده است ، و آن کلمه ، الصمد ، در سوره مبارکه توحید است ، که میفرماید :
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ، اللَّهُ الصَّمَدُ ، - بتو ای پیغمبر خدا بگو اینست ، خدا صمد است
 - محمد ابن مسلم که یکی از شاگردان خاص کتب امام صادق علیه السلام میباشد :
 از حضرت سؤال میکند : معنی صمد چیست ؟ امام ع ر می فرماید : الصمد الذي
 ليس بمخوف ، - صمد آن چیزی است که مخوف و تو خالی نیست - این آیه در مقام
 نفی جسمیت از خدا است ، بجای اینکه گفته شود خدا جسم نیست ، گفته شده خدا صمد است
 یعنی تو خالی نیست ، پس این آیه با ملل و مذاهب دلالت دارد که اجسام تو خالی هستند ،
 و این مطلبی بود که قبل از کشف اتم برای افراد قابل درک نبود ، زیرا آنها باید ظاهری
 می نگرستند : یک قلمو سنگ تو پر است و یک قطعه آهن نیز تو پر است ، و نمیگویند
 بفرموده معنی اینکه اجسام تو خالی و مخوف هستند چیست ؟ تا اینکه کشف اتم این حقیقت
 را ثابت کرد که اجسام همگی از ذرات اتم تشکیل یافته اند و اتم ها تو خالی و مخوف اند ،
 زیرا بین الکترون ها و هسته مرکزی آنها فاصله است ، تا آنجا که تخمین زده اند اگر فاصله
 بین الکترون ها و هسته مرکزی اتم های زمین از زمین برود و الکترون ها به هسته مرکزی اتم ها
 بچسبند ، بر فرض محال ، کره زمین بصورت یک توپ کوچک در می آید .

چگونگی تولید بارانهای رگبار

مباحث جغرافیائی طبیعی حاکی است که کره زمین دارای سه منطقه است ، بسیار سرد ، نواحی قطب ، بسیار گرم ، نواحی خط استوا ، معتدل و نواحی بین دو منطقه مذکور ، بنابراین هوای محیط آنها به تناسب موقعیت جغرافیائی سردتر و یا گرمتر از هم میباشند ، این اختلاف درجه در روی کره زمین تولید جریانهایی شدید و باد ، از جهتی به جهت دیگر مینماید و این جریانهایی شدید باد به دو قسم در کره زمین جریان دارند ، یک سلسله بادهایی که از شمال شرقی در نیکره شمالی بطرف جنوب غربی آن و در نیکره جنوبی از جنوب غربی بطرف شمال شرقی آن در جریان میباشند نظیر این جریانهایی هوائی در اقیانوس ما و دریاهای هم بسبب سردی فوق العاده آبهای مناطق سرد و منجمد یخ بسته بمناطق حاره و متوقع بازگشت آبهای مناطق گرم را با ، بمناطق سرد نقل و انتقال میکند .

جریان به دار خلیجی که در جنوب آمریکای شمالی قرار گرفته شروع و آبهای گرم را با سرعت ۶ تا ۸ کیلومتر در ساعت به قطب شمال در نواحی شمال اردپاتا دماغه ای که در شمال آسیا وجود دارد میرود ، و در مراجعت از سواحل دریاهای منجمد یخ بسته آبهای سرد را با خود به نواحی گرم میرساند .

همانطوریکه ملاحظه میشود این بادها در روی زمین اجسام سبک وزن و حتی درختها را تپانند
 قدرشان از جا کنده به هوا میبرد در آفتاب و دریاها خروار آب را به شکل ستون
 مدوری بلند کرده باین وسیله مقداری از آب دریا را با خود صعود میدهند، و در اثر شدت
 جریان آن آبها را بصورت ذرات کوچک تقسیم و بخارهای آنرا به شکل ابر از محلی
 به محل دیگر حمل میکنند، آنگاه در اثر سرد شدن محیط و فشار هوا ذرات آن آبها بصورت
 قطرات باران یا سیدهای برف یا دانه های تگرگ فرود می آیند، اینجا است که در قرآن میگوید:
 وَانزَلْنَا مِنَ الْمُحْضَرَاتِ مَاءً اشْجَا ۱ - و از بادهای فشار دهنده باران رگبار
 فرود آوردیم - بشهادت تاریخ محل رفت و آمد رسول اکرم ص و هرگز سواصل دریا نبود
 است - تا این معنی را عیان داشتیده کرده باشد که این مطلب را جعلاً بمردم ابداع فرموده باشد
 و در دنیا که گشتن آن درباره تولید رعد و برق و نزول باران عقاید خرافی داشتند
 مثلاً مدعی بودند که فرشته ای موصوف برایشلاق بخورده آن کشیده و به محابا میزند و ابر بنویس
 فریاد مظلومان خود را بصورت غرش و جوشش سکنان کره زمین رسانیده است و ادعیه
 و شکوه های آنهم بنام باران فرو میریزد، اگر در آن محیط قرآن عزیز آنگونه حقیقت فرسائی

کند آیا امر خارق العاده ای خواهد بود یا خیر؟

انسان

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُفُوسًا فِي قَرَارٍ مُكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّفْثَةَ عَظْقَةً فَخَلَقْنَا الْعِلْقَةَ مَضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمَضْغَةَ عِظًا مَّا كُنَّا نَافِكُنَا الْعِظَامَ كَمَا ! - بتحقيق انسان از خلاصه كل آفریدیم سپس او را در جایگاه محکمی بصورت نطفه قرار دادیم ، آن هنگام از نطفه علقه خلق کردیم ، سپس علقه را مضغه بوجود آوردیم و پس از آن مضغه را بصورت استخوان درآوردیم و اطراف استخوان را گوشت پوشانیدیم .

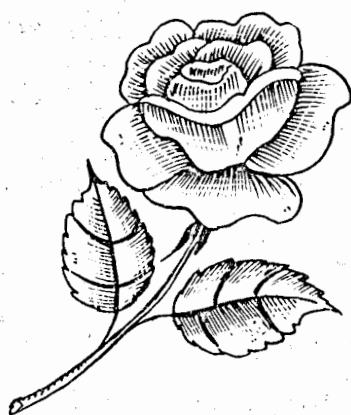
کلیه موجودات و اجسام بدو قسم منتقسم میشوند ، آلی ، معدنی ، موجودات آلی آنهائی هستند که فناپذیرند ، فاسد میشوند و نابود میگردند ، و موجودات معدنی برخلاف موجودات آلی فساد پذیر نیستند و هیچگاه از بین نمیروند و بطوریکه عملیات دائمی طبیعت نشان میدهد ، مواد آلی تحت تأثیر عوامل مختلفه بمواد معدنی و نیز مواد معدنی بمواد آلی تبدیل میشوند ، مثلاً برگهای درختان که در بهار مایه سرور و بهجت هستند پس از ورش بادهای خزانیه رفته رفته زرد شده و فرو میریزند ، اگر حاروب نشان و مأمورین تنظیف الهی مانند رفقان زندگی کنند میگردند همین برگهای نابینا پذیر زندگی را بر بشر متهدن امروز نالوار میسازد ، ولی آفتاب و باران

و هوا و باد و عوامل مرموز دیگر طبق وظیفه خاص خود بر کاراک از مواد آلی هستند بمواد
معدنی یعنی خاک تبدیل میکنند، اینجا است که این ماده آلی به ماده معدنی تبدیل میشود
، باز همین خاک که یکی از مواد معدنی است بر اثر فعالیت های جانوران کوچک که جز نبوسید
میکروکپ دیده نمیشوند و در خاک لابلای ریشه های موئین یک نبات مشغول انجام
وظیفه و فداکاری هستند غذای مطبوعی برای گیاه از مواد معدنی ترتیب داده و آن
نبات در نتیجه تغذیه و تأثیر محیط رفته رفته سر از خواب بیدار میشود و زنده میماند
و اندام برهنه خود را به لباسهای گوناگون شکوفه و برگ و گل زینت و آرایش میدهد،
اینجا است که این ماده معدنی به خاک بماده آلی تبدیل میشود و بنا بر این کلیه
آثار مشهوده در نبات نتیجه تحول خاک بماده آلی است، و چون مواد آلی اغلب دارای
ثبات نیست و تحت تأثیر عوامل مختلفه در کمترین مدتی تجزیه و بحالت معدنی در میآید،
لذا بعضی از علما معتقد شده اند که همه مواد مواد معدنی هستند، خلاصه بنا بر این
بیان بست میآید که اغلب تغذیه انسانی مواد معدنی است قطعی در بعضی از اوقات
به شکل ماده آلی متشکل و بمصرف میرسد و بعد به همان حالت اولیه که ماده معدنی
بوده است در میآید، بدین ترتیب ترکیب منی نتیجه تغذیه مواد خالی است زیرا منی از غذای
متعدد حاصل میشود و غذا برای انسان اهم ثابت شد که عمدتاً از خاک و مواد معدنی

میباشد ، علاوه بر این در ضمن امتحانات لابراتواری بدست آمده که مواد خالص -
متخلف بمقدار زیادی در منی موجود است . پایان

۱- آیه اول مقاله در صفحه قبل - سوره مؤمنون آیه : ۱۴

این چند نمونه بعنوان مثال مورد بررسی قرار گرفت تا ثابت شود اسکند میگویم قرآن مجزه
جاوید و جاوده است کلام حق است و تا جهان باقیست حاکم بر همه افعالشتر خواهد بود.



نهایت خانه خدا

چون بلطف ایزدی در کعبه جا گرفتم
فیض یزدان شدن بهم چون بغیر الهی
چونکه کردم دوزخ را تن جائه کعبه دیار
از طواف خانه حق چون دل من گشت روشن
باشد اینجا مستجار روزگار گاه شیرین
در مقام تقدس لبراهیم خود بعد از دور کعبه
در صفا و مروءه شد روح در دامن دل
ساعتی چون روبروی کعبه در سجده
گفتم ای مولا نخواهم هیچ حاجت دیگر
ظلمت رز دل بران و پرتو ایمان نباشا
اشک شوق و شادمانی شد روان کز
نورعت بر جان و دل از ذات بهیستا گرفتم
موسم حج در جوار کعبه خود ما و اگر گرفتم
خلعت حرلم حج را بر تن از یکتا گرفتم
از بساط معنوی با عالم بالا گرفتم
فیضها در این مکان از ربی لا الهی گرفتم
با تضرع صدق ایمان زایزد دانا گرفتم
عاقبت صبر و طفر از در گمش یکتا گرفتم
رز دل گفتم نیاز از جانب مولا گرفتم
چونکه هر نعمت ز لطف حق در این دنیا گرفتم
شکر لله آخر از حق خاطری بینا گرفتم
گویند در و گهر ز اعماق دریاها گرفتم

شکر یزدان را بجا آرد (سعید) از این سعادت

ز آنکه نور از حجت حق زلده ز مهر گرفتم تهران - ضیاء سعید

خواهشمند است قبل از مطالعه کلمات زیر را اصلاح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۸	دات	ذات	۱۴۰	۱۰	می پند	می پسند
۸	۷	یغیر	یغیرا	۱۴۵	۴	برینید	بریتید
۱۰۹	۳	ین	دین	۱۵۲	۲۱	تفریط	تفریط
۱۰۶	۱	درقاوشان	زورقاوشان	۱۵۶	۱	کم	گم
۱۰۸	۲	پاداش	وپاداشی	۱۵۸	۱۳	انایت	انسان
۱۱۱	۱۳	سیرشان	وسیرشان	۱۵۹	۱۱	وارت	وارث
۱۱۲	۴	صف	ضعف	۱۷۶	۱۱	نایش	نایش
۱۱۳	۶	عیب نداند	عیب بداند	۱۵۸	۱۳	ی	پر
۱۱۷	۱	مغر	مغز	۲۶۴	۱۰	حق	خلق
۱۲۰	۳	فلک	فلک	۲۸۵	۶	باب	باب
۱۲۶	۵	اصادا	ارصارا	۲۹۲	۹	اومیل	اومیل
۱۲۸	۶	کافرون	بکافرون	۳۰۴	۱۴	حاروب	جاروب
۱۳۱	۶	نیانید	بیانید				
۱۳۹	۴	آمورش	آموزش				
۱۳۹	۱۳	کمی	یکی				